أم المؤمنین عائشه بانوی دانشمند اسلام

**(7 ق - 58 هـ-ق)**

**تألیف:**

**عبدالحمید طهماز**

**ترجمه و بازنگری:**

**محمد شهیدی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | أم المؤمنین عائشه بانوی دانشمند اسلام | | | |
| **عنوان اصلی:** | السيدة عائشة أم المؤمنين، وعالمة نساء الإسلام | | | |
| **نویسنده:** | عبدالحمید طهماز | | | |
| **مترجم:** | محمد شهیدی | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | تیر (سرطان) 1396 هـ.ش - شوال 1438 هـ.ق | | | |
| **منبع:** | کتابخانه قلم www.qalamlib.com | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.**  **www.qalamlib.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.qalamlib.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب أ‌](#_Toc486844861)

[مقدمه 1](#_Toc486844862)

[فصل اول: عائشه**ل** در خانه صدق و ایمان 6](#_Toc486844863)

[اسم و شهرت 6](#_Toc486844864)

[نسب 7](#_Toc486844865)

[مادر أم المؤمنین 9](#_Toc486844866)

[خواهرانش 10](#_Toc486844867)

[خانوادۀ هجرت و جهاد 10](#_Toc486844868)

[تولد عائشهل 13](#_Toc486844869)

[روزهای کودکی 14](#_Toc486844870)

[به خانۀ پر برکت 16](#_Toc486844871)

[حال ببین که خواستگاری چه حکایتی دارد؟ 16](#_Toc486844872)

[عروسِ هجرت 18](#_Toc486844873)

[ازدواج میمون و مبارک 19](#_Toc486844874)

[آمادگی برای زفاف 20](#_Toc486844875)

[روز زفاف 21](#_Toc486844876)

[مهریه عروس خوشبخت 22](#_Toc486844877)

[جهاز عروس 25](#_Toc486844878)

[گذران زندگی 27](#_Toc486844879)

[فصل دوم: در خانۀ نبوت 32](#_Toc486844880)

[پیشگفتار 32](#_Toc486844881)

[شوهر نمونه... مهربان‌ترین و والاترین انسان 33](#_Toc486844882)

[عائشهل در خانه نبوت 37](#_Toc486844883)

[همسر نمونه رسول اکرم ج 41](#_Toc486844884)

[محنت بزرگ 45](#_Toc486844885)

[امهات المؤمنین 54](#_Toc486844886)

[عائشهل همسر غیرتمند پیامبر 56](#_Toc486844887)

[عائشه زن جهادگر 61](#_Toc486844888)

[عائشه ل و دفاع از زن 63](#_Toc486844889)

[وداع با دوست 67](#_Toc486844890)

[فصل سوم: عائشه**ل** بعد از پیامبر 72](#_Toc486844891)

[مقدمه 72](#_Toc486844892)

[عائشهل در عهد ابوبکر صدیقس 74](#_Toc486844893)

[عائشه درعهد خلافت عمر ب 76](#_Toc486844894)

[عائشهل در عهد عثمانس 80](#_Toc486844895)

[تلاش در کشف حقایق 82](#_Toc486844896)

[رفتن به مکه 93](#_Toc486844897)

[عائشهل در عهد حضرت علی ب 97](#_Toc486844898)

[در مقابل فاجعه 99](#_Toc486844899)

[روی آوردن حوادث 101](#_Toc486844900)

[روز فاجعه 108](#_Toc486844901)

[تهمت ظالمانه 111](#_Toc486844902)

[حضرت علیس و امهات المومنین 112](#_Toc486844903)

[موقف حضرت علیس در واقعه افک 115](#_Toc486844904)

[عائشهل و فاطمهل 117](#_Toc486844905)

[عائشهل در عهد معاویهس 118](#_Toc486844906)

[ام المومنین عائشهل پس از واقعه جمل 118](#_Toc486844907)

[رابطه ام المومنین عائشهل با معاویهس 119](#_Toc486844908)

[وفات ام المومنین ل 124](#_Toc486844909)

[فصل چهارم: مناقب و فضایل ام المومنین عائشه**ل** 128](#_Toc486844910)

[مقدمه 128](#_Toc486844911)

[زهد 128](#_Toc486844912)

[عبادت او 129](#_Toc486844913)

[سخاوت و بخشش او 131](#_Toc486844914)

[پارسایی 135](#_Toc486844915)

[علم و دانش ام المؤمنینل 137](#_Toc486844916)

[دانش آموز پیامبر ج 139](#_Toc486844917)

[عائشهل آموزگار علماء 140](#_Toc486844918)

[بانوی مفسر قرآن 143](#_Toc486844919)

[بانوی محدث 147](#_Toc486844920)

[بانوی فقیه 151](#_Toc486844921)

[آگاهی عائشهل به طب و نسب شناسی 157](#_Toc486844922)

[مشهورترین دانش آموزان مرد در نزد عائشهل 158](#_Toc486844923)

[عروه بن زبیر 159](#_Toc486844924)

[قاسم بن محمد 163](#_Toc486844925)

[مشهورترین دانش‌آموزان زن در نزد عائشهل 166](#_Toc486844926)

[عمره دختر عبدالرحمن 166](#_Toc486844927)

[معاذة العدویة 169](#_Toc486844928)

[ادب 170](#_Toc486844929)

[آموزگار ادباء 173](#_Toc486844930)

[از زیبایی ادب او 174](#_Toc486844931)

[از سخنان عائشهل 178](#_Toc486844932)

مقدمه

تعریف و ثنا تنها سزاوار پروردگار عالمیان است.

و سلام و درود بر پیام‎آور رسالت آسمانی توحید و بر فرزندان و خاندان و یاران راستین آن مقام با عظمت و شکوه تا روز رستاخیز بادا.

بسی جای تأسف است که پس از نزدیک به چهارده قرن هنوز کتاب مستقلی از زندگی این بانوی بزرگ اسلام به رشته تحریر در نیامده تا او را آنچنان که بود به تصویر کشد در حالی‎که عائشهل از بزرگ‌ترین شخصیت‌هايی است که در تاریخ فکری، سیاسی و علمی صدر اسلام نامش می‌درخشد و آثار بزرگی که بر جای نهاده تا کنون ره گشای سالکان درب هدایت و الگو و نمونه ساز برای ملت و امت ما تا روز قیامت است.

ما نیز با نگاشتن این کتاب سعی داریم که جزئی هر چند ناچیز از دَینی که این انسان بزرگ برگردن ما دارد را ادا کنیم، چرا که گمان می‌بریم، تمام آنچه که دربارۀ زندگی ایشان به رشته تحریر درآمده نتوانسته این زندگی پرتلاش و با شکوه را در همه‏ی زمین‌های علمی و سیاسی و ادبیش در برگیرد و در یافتیم که احاطه کامل به این زندگی با عظمت نیاز به کتابی مستقل و پژوهشی جدید که ثمرۀ تلاش و زحمت‌های بی‎دریغ روزهای صبر و شب‌های بیداری بدور از دیدۀ تعصب و یکسونگری باشد، نیاز دارد.

با مراجعه و بررسی کتا‌ب‌های پیشین مشاهده کردیم که بیشتر نویسندگان به اشاره‌ای گذرا و الفاظی کنایه‌ای بسنده کرده و از پژوهش و بررسی علمی و بارور کردن موضوع شانه خالی کرده‌اند.

استاد سعید افغانی ثمره و تلاش 30 سال تحقیق و بررسی خویش را در کتابی زیبا که جنبه‌‌های سیاسی زندگی این بانوی بزرگ را رقم می‌زند عرضه داشتند، اما کتاب با وجود همه جوانب زیبا و علمیش شامل برخی از تهمت‌‌های ظالمانه و کنایه‌های لغزنده و تیزی است که نشانۀ تأثیر پذیری این استاد بزرگ از حکایت‌های ادبی و روایت‌های تاریخی نادرستی است که ایشان به خود زحمت مراجعه و تحقیق سند و متن آن‎ها را نداده‌اند، و گمان می‌بریم که اگر این زحمت را متحمل می‌شوند هرگز و هرگز سعی در باتلاق چنین لغزش‌هایی فرو نمی‌‌رفتند.

استاد محمود العقاد نویسندۀ مشهور و سرشناس مصری کتابی با عنوان (صدیقه دخت صدیق) به رشته تحریر درآورده‌اند که بارزترین جلوه‌های عظمت و بزرگی این بانوی بزرگ را به تصویر می‌کشد، عقاد نیز چون افغانی در تحلیل و بررسی برخی از حوادث دچار همان سوء تفاهمات و اشتباهات شده است.

ما باید تاریخ خود را طبق معیارها و قوانین علمی مدثین بزرگوار بنگاریم زیرا که این شیوه علمی بهترین راه دسترسی به حقایق تاریخی باشد. پس در این کتاب تلاش کردم که شیوۀ علمی بسیار دقیقِ محدثین را که بر مبنای نقد سند و متن روایت است ضمن سایر قواعد علم اصول حدیث رعایت کنم.

در ضمن برنامۀ کاریم مسئولیت تحقیق و بررسی روایت‌های مسند عائشهل به من واگذار شده بود که پس از مدت زمانی دیدم که اطلاعات کافی و بی‌نظیری از زندگانی و شخصیت این بانوی نمونه و الگو بدست آورده‌ام که خود جزئی است بسیار مهم از زندگی پیامبر اکرم ج که نه تنها مسلمانان بلکه همه انسان‌های آزاده می‌بایستی آن را گوشوارۀ پند و اندرز گوش‌های خویش سازند از این رو بر آن شد که زنجیر اسارت از گردن این سخن‌های دربند ورق‌های بی‌رونق را بشکنم و این میوۀ ارزنده‌ که خود اثر سال‌ها زحمت و تلاش بود را بین دو جلد کتابی نهاده به پژوهشگران و مشتاقان تقدیم دارم تا حقیقت این شخصیت بزرگ را آنچنان که بود دریابند.

پس از پایان یافتن کنکاش و بررسی‌هایم در مورد زندگی این بانوی بزرگ، شروع به ترتیب موضوعات کتاب نمودم و بدینصورت کتاب پرده از زندگی این شخصیت بزرگ برکشید تا خورشید تابان حقائق برای همگان آشکارا نمایان گردد.

و از آنجا که عائشه ل بدور از پیامبر ج معنی و مفهومی ندارد و زندگی و جهاد او ثمره‌ای بود از تربیت و تعلیمش در مدرسۀ رسول خدا ج کتاب را به سه بخش مهم تقسیم بندی کردم که عبارتند از:

1. بخش اول که عائشه قبل از خانه رسالت را به تصویر می‌کشد.
2. بخش دوم با عائشه در زیر سایه سقف نبوت همگام می‌شود.
3. بخش سوم، زندگی بانوی دانشمند را پس از فراغ یار و همگام بودن در صحنه‌های سیاسی و علمی و در مجلس شورای جانیشنان رسول اکرم ج به تصویر می‌کشد.
4. بخش چهارم: در این بخش معالم و صفات برگزیده این شخصیت را مورد بحث و بررسی قرار دادم و جنبه‌های علمی و ادبی او را بیش از پیش جلوه‌گر ساختم.

در بخش‌های مختلف کتاب هرگز بیان حقوق زن و کوشش‌های بانوی بزرگ در راه برطرف ساختن ظلم و ستم و جور جامعۀ جاهلی از یاد نبرده‎ام، و خواننده خود شاهدی خواهد بود از نقش بسیار بزرگ و ارزنده‌ای که عائشهل در این راستا ایفا نمودند که باعث شد زن مظلوم از زیر تازیانه‌ی ظلمت و تاریکی جهالت رها شده یکباره در زیر چتر رحمت دین خدا به مقام‌های رفیع و بلند و ارزش‌های والای انسانی دست یابد.

پس اگر زنِ امروز می‌خواهد در سایه شرف و عزت از همۀ حقوق انسانی و عادلانه خویش بهره‌گیرد تنها راهش همان همگامی و هم صدا بودن با عائشه بزرگ است که خود نمونه و اسوۀ زن فداکاری است که از دانشگاه عظمت و شکوه رسالت محمد ج فارغ التحصیل شده است.

بسی مایه سعادت و خوشبختی‌ام است که خداوند متعال بر من منت نهاد تا توانستم این تلاش ناچیزم را در سالی منتشر سازم که به سال جهانی زن نامگذاری شده بود، تا مردمان گیتی، مقام والای زن مسلمان را با دیده خویش نظاره‌گر شوند و دریابند که چگونه اسلام با زیرکی و درایت خاصی زن را از منجلاب پستی‌ها و شهوت‌ها رها ساخته به سوی مراتب والای بشریت و ساختار انسانیت بدور از زرق و برق‌های دروغین سوق داده است.

زندگی عائشهل آینه ایست روشنگر از زندگی زن مسلمان و حقیقتی است که زن را در زیر سایه قرآن و فرامین پیامبر اکرم ج تجلی می‌دهد. عائشهل یعنی تصویر زندۀ قرآن از زن مسلمان.

از خداوند متعال تمنا دارم که دیدۀ مردان و زنان مسلمان را به سوی واقعیت‌های بگشاید تا هر کدام موقعیت و حقیقت خویش را در زندگی دریابند و جایگاه و وظیفۀ و مسئولیت طبیعی خود را بر دوش گرفته، و فرامین خداوند را با جان و دل پذیرفته به آن‎ها پرده عمل بپوشانند.

حمد و سپاس از آن اوست، اویی که تنها سزاوار پرستش و بندگی است...

بندۀ فقیر دربار الهی

**عبدالحمید طهماز**

10/جمادی الاول/ 1395ﻫ ق

حماة - سوریه

فصل اول:

عائشه در خانه صدق و ایمان

1. اسم و شهرت
2. نسب
3. مادر
4. خواهران
5. خانوادۀ مهاجر و مجاهد
6. تولد
7. طفولیت و کودکی
8. خواستگاری پر برکت
9. عروس در هجرت
10. ازدواج مبارک
11. آمادگی برای زفاف
12. روز زفاف
13. مهریه عروس
14. مهبط وحی
15. جهاز عروس
16. زندگانی و معیشت

فصل اول:  
عائشهل در خانه صدق و ایمان

اسم و شهرت

ایشان به نام «عائشه» مشهور بود و به این نام مردم او را می‌خواندند. عائشه برگرفته از عیش و زندگی است، رسول خدا ج نیز از روی محبت و دوستی ایشان را «عائش»[[1]](#footnote-1) صدا می‌زدند.

در صحیح البخاری به روایت از عائشهل آمده است: که رسول خدا ج به من فرمودند: «ای عائش، این جبرئیل است که به تو سلام می‌گوید...».

در شمایل ترمذی آمده است که پیامبر ج او را مخاطب قرار داده فرمودند: «ای موفقه»[[2]](#footnote-2) و بیشتر وقت‌ها ایشان را به «ای دخت صدیق، یا دخت ابوبکر» صدا می‌زدند[[3]](#footnote-3).

حضرت عائشه از رسول خدا خواستند برایشان کنیه و لقبی اختیار فرمایند، ایشان نیز او را به انتخاب کنیه از خواهر زاده‌اش عبدالله پسر اسماء (عبدالله بن زبیر) راهنمائی نمودند از اینرو بود که عائشه را «ام عبدالله» نیز صدا می‌زند[[4]](#footnote-4).

در سنن نسائی دو روایت آمده که اشاره دارند به اینکه رسول پاک ج ایشان را به «حمیرا» نیز لقب می‌دادند[[5]](#footnote-5).

بسیاری از فقهاء و علمای اصول فقه بر حدیث «نیمی از دین خویش را از حمیرا بیاموزید» تکیه می‌ورزند در حالیکه پژوهشگران و محققانی چون امام ابن کثیر در این باره رأیی دیگر دارند، ایشان می‌گویند: «این حدیث هیچ اصل و اساسی نداشته و هیچ یک از اصول و ثوابت اسلام بدان وابستگی نداشته با آن ثابت نمی‌شود. و من از استادمان ابوالحجاج مزی نیز دربارۀ این حدیث پرسیدم ایشان فرمودند که این حدیث را هیچ پایه و اساسی نیست»[[6]](#footnote-6).

و «حمراء» در زبان عرب به سفید پوستی که به سرخی می‌گراید می‌گویند که معمولاً در بین ساکنان عربستان که بیشتر سبزه‌اند کم‌تر یافت می‌شود، امام ذهبی در این باره می‌گویند که: حضرت پیامبر ج ایشان را بخاطر زیبایی و لطافت پوستش که به سرخی می‌گرایید حمیرا[[7]](#footnote-7) نیز صدا می‌زدند[[8]](#footnote-8).

نسب

أم المؤمنین عائشه دختر صدیق اکبر خلیفه و جانشین رسول اکرم ج، أبوبکر: عبدالله فرزند أبی قحافه، عثمان بن عامر، بن عمرو، بن کعب، بن سعد، بن تیم، بن مره، بن کعب، بن لوی، قرشی، تیمی مکی نبوی هستند[[9]](#footnote-9).

اکثریت دانشمندان و تاریخ شناسان در نام پدر ایشان که عبد الله بود همنظر اند، البته نامش قبل از اسلام «عبدالکعبه» بود و پس از اسلام، رسول اکرم ج ایشان را «عبدالله» نام نهادند.

ابن عساکر می‌گوید که تقریباً همه روایات در این نقطه که نام ابوبکر، عبدالله و لقبش عتیق[[10]](#footnote-10) بوده اتفاق نظر دارند[[11]](#footnote-11).

امام ترمذی از عائشهل روایت کرده است که روزی ابوبکر صدیق به محضر مبارک پیامبر ج تشریف فرما شد، رسول اکرم ج به ایشان فرمودند: «أَنتَ عَتِيْقُ اللهِ مِنَ النَّارِ» یعنی: «تو، عتیق الله (بنده‌ۀ آزاده شدۀ‌ خدا) از آتش جهنم هستی.» ابوبکر، پس از آن به عتیق (آزادشده) لقب یافتند.

کنیۀ ایشان ابوبکر بود و «بکر» یعنی جوانی پاک و بی‌آلایش بود ـ به شتر جوان نیز بکر می‌گویند ـ و در روایات ثابت است که پیامبر اکرم ج ایشان را بدین کنیه نیز صدا می‌زدند. و از زمان جاهلیت قبل از اسلام به صدیق، راستگو، نیز مشهور بود و ایشان از جملۀ سران قریش بشمار می‌آمد که مسئولیت پرداخت خونبها را به عهده داشت. یعنی اگر چنانچه خونبها و دیه‌ای به قریش تعلق می‌گرفت، می‌بایستی ابوبکر آنرا تصدیق کند، و با اعلام ابوبکر قریش موظف به پرداخت دیه بود. اما اگر کسی غیر از ابوبکر تعهد به پرداخت دیه می‌کرد قریش در مقابلش هیچ مسئولیتی را نمی‌پذیرفت.

پس از اسلام نیز بدین صفت ـ صدیق ـ مشهور شد و آن بدان سبب بود که شبی که حادثۀ اسرا و معراج روی داد و پیامبر اکرم ج به درگاه خداوندی حاضر شدند، بسیاری از مردم این خبر را تکذیب نموده از اسلام برگشتند، برخی نیز پیش ابوبکر رفته خواستند در ایمانش رخنه اندازند، بدو گفتند: آیا رفیقت را دیده‌ای؟ شنیده‌ای چه می‌گوید؟

ادعا می‌کند که یک شبه به بیت المقدس رفته و بازگشته؟!

ابوبکر گفت: از زبان خودش شنیده‌اید؟

گفتند: آری.

وی گفت: اگر رسول خدا ج چنین فرموده باشند به خدا سوگند که راست گفته‌اند.

حیرت‌زده گفتند: آیا تو می‌توانی حرفش را باور کنی که دیشب به بیت المقدس رفته و قبل از طلوع خورشید دوباره بازگشته است؟!

ابوبکر به آرامی گفت: آری، من او را در اموری مهم‌تر از این تصدیق نموده‌ام، مگر نه اینست که صبح و شام اخبار آسمانی و کلام خداوند را بر من تلاوت می‌کند و من او را تصدیق می‌کنم؟ پس چگونه اسراء و معراجش را انکار کنم... سپس شتابان خدمت رسول خدا ج رسید و جویای حقیقت شد، پس از شنیدن قصۀ اسرا و معراج بر آن مهر تصدیق نهاده به درستی رسالت والای پیامبر اکرم ج شهادت و گواهی داد. پیامبر خدا ج نیز بدیشان فرمودند که: «ای ابوبکر، تو صدیق، بسیار راستگو هستی»[[12]](#footnote-12).

در صحیح بخاری روایت انس بن مالک خدمتگزار رسول اکرم ج آمده است که روزی رسول خدا ج به همراهی ابوبکر و عمر و عثمان بالای کوه احد رفته بودند، ناگهان کوه به لرزه آمد، پیامبر اکرم ج نیز پایشان را محکم بر کوه کوبیده فرمودند: «ای احد، آرام گیر که بر سر تو پیامبری است و صدیقی و دو شهید....».

مادر أم المؤمنین

اسم مادرش أم رومان بود، البته مؤرخین در مورد اسم ایشان اختلاف نظر دارند، برخی اسمش را زینب ذکر نموده و برخی نیز او را دعد دختر عامر بن عویمر بن عبدالشمس معرفی کرده‌اند[[13]](#footnote-13).

أم رومان در سال‌های اول ظهور اسلام به ایمان مشرف شد، حضرت عائشهل در این مورد می‌فرمایند: «از روزی که بیاد دارم پدر و مادرم مسلمان بوده‌اند». مادر عائشهل پس آن که شوهرش ابوبکر صدیق س به مدینه هجرت نموده در آنجا اقامت ورزیدند به ایشان پیوست.

در روایتی از ابن سعد آمده که ام رومان در حیات پیامبر اکرم ج در سال ششم هجری دنیای فانی را بدرود گفتند و حضرت پیامبر ج بر قبرستان حاضر شد و از خداوند متعال بر ایشان آمرزش خواستند.

صحت این روایت را سخن بخاری در تاریخ اوسط و صغیرش تکذیب می‌کند، چرا که بخاری نام ایشان را در لیست کسانی که در خلافت حضرت عثمان وفات کرده‌اند آورده است[[14]](#footnote-14).

ابن حجر در فتح الباری به این نقطه اشاره نموده که: «من پس از بحث و بررسی در روایت‌های وارده بدین نتیجه رسیده‌ام که روایت بخاری درست است»[[15]](#footnote-15).

خواهرانش

حضرت ابوبکر صدیق س پیش از اسلام دختری بنام «قتله» دختر عبدالعزی قریشی عامری را به عقد خویش در آورد که مؤرخین در مورد اسلام این زن شک دارند، ثمرۀ این ازدواج پسری بنام عبدالله و دختری بنام أسماء بود.

ابوبکر أم رومان را نیز به همسری پذیرفته بود که به اسلام و هجرتش اشاره شد، از وی عبدالرحمن و عائشه متولد شد.

پس از اسلام ابوبکر أسماء دختر عمیس را خواستگاری کردند که ایشان پسرش «محمد بن ابی‌بكر» را بدنیا آوردند و چندی بعد «حبیبه» دختر خارجه را به زنی پذیرفتند که از این زن پس از وفات ابوبکر «ام کلثوم» ضمتولد شد[[16]](#footnote-16).

خانوادۀ هجرت و جهاد

کانون گرمی که عائشهل در آن پرورش یافت، همۀ افرادش در همان لحظه‌های اول به اسلام گرویدند و همۀ ‌شان به شرف هجرت نیز نایل شدند، بجز عبدالرحمن برادر عائشه که اسلامش تأخیر افتاد.

عبدالرحمن در غزوه‌های بدر و احد در صف مشرکان علیه مسلمانان جنگید. در روز بدر پیش آمده و مسلمانی را به مبارزه طلبید که پدرش (ابوبکر) برای مبارزه برخاست، اما رسول خدا ج بدو اجازه نداده فرمودند: «ابوبکر مرا از وجودت محروم مساز». در صلح حدیبیه، خداوند سینۀ عبدالرحمن را با نور ایمان آلایش داد و ایشان به اسلام گرویدند.

تاریخ اسلام هیچ خانواده‌ای را سراغ ندارد که چون خانوادۀ پر مهر صدیق اکبرس به اسلام خدمت کرده باشند. بزرگ‌ترین شرف و فخر که زیبندۀ این خانواده شد همان خدمتشان در هجرت پیامبر اکرم ج از مکه به مدینه بود، که همه اعضای خانواده دوشادوش هم سختی‌ها و مشکلات آن را با جان و دل خریدند و هجرت که بزرگ‌ترین تحول در تاریخ اسلام و بشریت بود، که بعدها مسلمانان با توجه به اهمیت و بزرگی آن، آن را آغاز و مبدأ تاریخ اسلام شمردند، را رقم زدند.

سهل بن سعد می‌فرماید که: یاران رسول خدا ج روز بعثت و حتی وفات آن حضرت را به اندازۀ روز تشریف فرمایی شان به مدینه مهم و حیاتی تلقی نکردند[[17]](#footnote-17).

حضرت عمر فاروقس می‌فرماید که: یاران رسول خدا ج سالروز هجرتشان به مدینه را مبدأ تاریخ قرار دادند که چرا هجرت ایشان رمز جدائی میان حق و باطل بود[[18]](#footnote-18).

تمامی افراد این خانوادۀ با ایمان، چه زن و چه مرد، در صحنۀ هجرت نقش بسیار بزرگی ایفا نمودند و با جهاد و مردانگی و ثبات خویش چرخ هجرت را بسوی موفقیت و پیروزی به جلو راندند تا اینکه پیامبر اکرم ج به مدینه تشریف فرما شدند.

حال شایسته است که به بخشی از قصۀ هجرت، به روایت مادرمان ـ به نقل از بخاری ـ دقت نماییم تا بزرگی و عظمت این خانواده و نقشی که در طرح ریزی نقشۀ هجرت ایفا کردند بر ما روشن شود:

«... ابوبكرس نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله ج به او گفت: «كمی صبر كن. امیدوارم به من نیز اجازه هجرت بدهند». ابوبكر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبكر س بخاطر اینكه رسول خدا ج را همراهی كند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را به مدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، ‌تغذیه كرد.

روزی، هنگام ظهر در خانه پدرم؛ ابوبكر، نشسته بودیم كه شخصی به او گفت: این، رسول خدا ج است كه سر و رویش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در این ساعت، آمده است. ابوبكر گفت: پدر و مادرم، فدایش باد. سوگند به خدا، كار مهمی او را در این ساعت به اینجا آورده است.

به هرحال، رسول الله ج آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبكر گفت: «اطرافیانت را بیرون كن». ابوبكر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. اینها، اهل تو هستند. آنحضرت ج فرمود: «به من اجازه خروج (هجرت) رسیده است». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. آیا می‌توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت ج فرمود: «بلی». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یكی از این دو شتر را بردار. رسول اكرم ج فرمود: «فقط آن را در قبال پول، برمی دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده كردیم و برای آنان، غذایی در یک سفره چرمی، تدارک دیدیم. آنگاه، اسماء دختر ابوبكر، از كمر بندش، قطعه‌ای پاره كرد و دهانه سفره را با آن بست. بدین جهت، او را ذات النطاقین می‌گویند.

آنگاه، رسول الله ج و ابوبكر به غاری كه در كوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفی شدند. و عبد الله بن ابی بكر نیز كه جوانی هوشیار و زیرک بود، شبها را با آنان می‌گذارند. و هنگام سحر از آنجا حركت می‌كرد و طوری صبح زود، به مكه نزد قریش می‌آمد كه گویا شب را آنجا بوده است.

او تمامی توطئه‌های قریش را بخاطر می‌سپرد و در تاریكی شب، نزد آنان باز می‌گشت و آن‎ها را با خبر می‌ساخت.

از طرفی دیگر، عامر بن فهیره؛ غلام آزاد شده ابوبكر س؛ گوسفندان شیردِه را در آن حوالی می‌چرانید و هنگامی كه پاسی از شب می‌گذشت، آن‎ها را نزد آنان می‌برد و اینگونه آنان شب را با نوشیدن شیر تازه و داغ، سپری می‌كردند. سپس در تاریكی، بانگ می‌زد و گوسفندان را از آنجا می‌راند. و هر سه شب، چنین كرد....»([[19]](#footnote-19)).

أسماء دختر ابوبکر ـ به نقلِ ابن اسحاق ـ قصه را چنین تعریف می‌کند:

«پیامبر خدا ج عازم هجرت شده ابوبکر را نیز به همراهی خویش انتخاب فرمودند، ابوبکر همۀ دارایی‌اش که بیش از پنج و یا شش هزار درهم بود را نیز با خود گرفت تا صرف مخارج سفرشان کند، پدربزرگم ـ أبوقحافه ـ که از فرط پیری نابینا شده بود چون از قصه باخبر شد به خانۀ ‌‌مان آمده گفت: به نظر می‌آید که ابوبکر همۀ پول‌هایش را با خود برده و شما را در فقر و بی‌چار‌گی رها نموده! من در جواب گفتم: نه پدر جان، بابا پول زیادی هم برای ما گذاشته و سپس مقداری سنگ جمع کرده در صندوقچۀ پول‌ها گذاشتم و پارچه‌ای رویش کشیدم. دست پیرمرد را گرفته به آنجا بردم و گفتم: بابا بزرگ، به این پول‌ها دست بزن تا خیالت راحت شود. او نیز دستی روی پارچ کشید و گمان کرد که زیرش مبلغی پول است با خیال راحت گفت: پس اشکال ندارد ابوبکر برایتان مبلغی گذاشته که تا مدتی کفافتان کند.

و در حقیقت پدرمان هیچ چیزی برایمان نگذاشته بود، فقط من می‌خواستم خیال پیرمرد را راحت کنم»[[20]](#footnote-20).

تولد عائشهل

عائشهل زیر سقف خانه ایمان و تقوی، رستگاری و سعادت چشم به دنیا گشود، ایشان از حضرت فاطمه الزهراء ل 8 سال کوچک‌‌‌‌ترند..

خودش خانواده‌اش را چنین معرفی می‌کند: «از روزی که بیاد دارم پدر و مادرم مسلمان و با ایمان بوده‌اند»[[21]](#footnote-21).

زرکشی می‌گوید: «جزء عائشهل هیچ یک از زنان پیامبر پدر و مادرش مهاجر نبودند و همچنین پدر و پدربزرگش هردو از صحابه و یاران آن حضرت ج به شمار می‌روند»[[22]](#footnote-22).

ابوبکر بن أبی خیثمه در مورد او چنین می‌گوید: «عائشهل در همان سن نوجوانی‌اش پس از 18 نفر مشرف به قبول اسلام گشت»[[23]](#footnote-23).

راجح‌ترین قول در مورد تولدشان این است که ایشان در سال هفتم قبل از هجرت بدنیا آمده‌اند، خودش در این مورد می‌گوید: «وقتی شش سال داشتم رسول اکرم ج مرا خواستگاری کرد و در 9 سالگی به عقد ازدواجش درآورده و مرا به خانه‌اش برد»[[24]](#footnote-24).

و در تاریخ آمده است که رسول خدا ج در ماه شوال سال دوم هجری پس از بازگشت از غزوۀ بدر ایشان را به خانۀ خود بردند.

روزهای کودکی

عائشهل در سال پنجم و یا ششم و در روایتی چهارم پس از بعثت پیامبر اکرم ج متولد شده‌اند، سال‌های اول زندگانی او مصادف بود با سخت‌ترین روزهای دعوت اسلامی، مسلمانان در زیر یوغ سخت‌ترین شکنجه‌ها، فشارها، آزار و اذیت‌ها قرار داشتند و هیچ مسلمانی امنیت و آرامش نداشت...

عائشهل تصویری از رنج‌ها و شکنجه‌هایی که پدر بزرگوارش در راه به ثمر رساندن دعوت اسلامی متحمل شده بود را برای ما چنین ترسیم کرده: «پدرم از دست ظلم و ستم مشرکان مکه به تنگ آمده بود و برای رهایی از آن عذاب‌های طاقت فرسا رهسپار حبشه شد، چون به منطقه برک الغماد رسید، ابن دُغَنَّه که رئیس قبیله قاره بود پیش او آمده از او خواست تا به مکه برگردد و وی مسؤلیت حمایت او را بر عهده می‌گیرد و قریش جرأت نخواهد کرد بدو هیچ آزاری رساند. به ابوبکر گفت: ابوبکر! مردی چون شما شهر و دیار خود را ترک نمی‌کند، چرا که کسی جرأت بیرون راندن او را ندارد، شما سرپناه بینوایانید، رابطه و مهر خویشاوندیشان را همیشه محکم برقرار می‌سازی، به مستمندان و درماندگان کمک می‌کنی، میهمان دوستی صفت برتر توست، در کنار مظلوم ایستاده حقش را از چنگ ظالم بدر می‌آوری، برگرد به شهر و خدایت را آنگونه که می‌خواهی عبادت کن من حامی تو هستم، کسی که به تو کوچک‌ترین اهانتی روا دارد با ما طرف است!»[[25]](#footnote-25).

از روایت‌ها چنین برمی‌آید که عائشهل در کودکی دخترکی زرنگ بوده و سرگرم بازی و شادی بوده است و تا سن 9 سالگی با دختران هم سن و سالش همیشه طناب بازی می‌کرده و وقتی مراسم خواستگاریش در خانه بر پا بود او با دوستانش سرگرم بازی بود، خودش قصه‌ی به خانۀ بخت رفتنش را چنین تعریف می‌کند:

«روزی، با دوستانم مشغول طناب بازی بودم كه مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد. او دستم را گرفت و مرا كه نفس نفس می‌زدم، كنار دروازه خانه نگهداشت. اندكی، آرام گرفتم و نفس زدنم برطرف گردید. آنگاه، كمی آب برداشت و دستی بر سر و صورتم كشید. سپس مرا به داخل خانه برد. جمعی از زنان انصار در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند»[[26]](#footnote-26).

عائشهل هنگام ازدواج نوجوانی بیش نبود که هنوز عشق و علاقه بسیاری به بازی و سرگرمی داشت. رسول اکرم ج نیز این نیاز او را درک می‌کرد و دخترکان هم سن و سالش را پیشش می‌فرستاد تا در خانه با آن‎ها سرگرم شود.

عائشهل خودش چنین حکایت می‌کند: وقتی که در خانه رسول خدا ج بودم، پیامبر اکرم ج دخترکان هم سن و سالم را می‌فرستاد تا با هم بازی کنیم و سرگرم شویم[[27]](#footnote-27).

که گاهی هم که نوجوانان بازی‌های رزمی خود را در مسجد به نمایش می‌گذاشتند پیامبر اکرم ج به عائشه اجازه می‌داد که از پشت سر آن حضرت ج بازی شان را تماشا کند. از اینروست که او این حاجت مبرم را در نوجوانان بخوبی درک کرده پدران و مادران را چنین سفارش می‌کند:

«دختران و پسران نوجوانتان را درک کنید و به آن‎ها اجازۀ بازی و سرگرمی دهید». عائشهل برای خودش اسباب بازی‌هایی نیز داشت که با دوستانش که در خانه جمع می‌شدند و بازی می‌کردند «احیاناً رسول خدا ج سر می‌رسیدند دخترکان از آن حضرت ج خجالت کشیده از بازی دست می‌کشیدند. پیامبر اکرم ج نیز موضوع را درک کرده از خانه خارج می‌شدند آن‎ها دوباره جمع می‌شدند و شروع به بازی می‌کردیم»[[28]](#footnote-28).

همچنین آورده است که: روزی من با چندتن از هم بازی‌هایم سرگرم بازی بودیم که پیامبر اکرم ج تشریف آوردند، ایشان فرمودند: عائشه این چیست که در دست داری؟

گفتم: اسب بالدار سلیمان است.

پیامبر ج نیز خندیدند[[29]](#footnote-29).

روزهای شاد کودکی او در خانه مهر و عطوفت، صدق و صفا، ایمان و رستگاری، نبوت و رسالت این چنین سپری شد.

به خانۀ پر برکت

یکی از بهترین روزهای خاطره‌انگیز برای هر زنی همان روزی است که شاهین سعادت بر شانه‌های آرزویش می‌نشیند و جوان دلخواهش به خواستگاریش قدم پیش می‌نهد. این روز زیبا همواره در قلبش زنده می‌ماند و هر چند شوهر بیشتر بتواند قلبش را به تسخیر محبت و عشقش درآورد و لانه سعادتش را پر بارتر کند، اهمیت و زیبایی این روز دو چندان می‌گردد و همیشه چراغ راه زندگی پر سعادتش می‌شود. عائشهل شوهر بزرگوارش را بیش از اندازه دوست داشت و قلبش مالامال این عشق و محبت و دوستی بود؛ البته چه کسی می‌تواند چون رسول خدا در قلب‌ها جای پیدا کند و بخصوص در قلب پاک زن دلخواهش؟

این است که خاطرۀ روز خواستگاریش همواره حدیث شیرین زندگیش بود. خاطره‌ای که سرتاسر و جودش را غرق شوق و سرور کرده بود. یاد آن روز شیرین او را در پرتوی از احساسِ شادمانی و خوشبختی فرو می‌برد و دیروز زیبا را برایش زنده می‌کرد!.

حال ببین که خواستگاری چه حکایتی دارد؟

مرحله اول آن، خطابی الهی بود که بوسیله وحی به پیامبر اکرم ج ابلاغ شد و آن حضرت نیز آن را برای بانوی بزرگوار چنین بیان داشته‌اند: «سه شب متوالی تو را در خواب می‌دیدیم که فرشته‌ای تو را در پارچه‌ای از ابریشم پیچیده بمن تقدیم می‌کند و می‌گوید: این همسر شماست، پرده از چهره‌اش برگیر، من هم چون نگاهی می‌کردم می‌دیدم که شما هستی. با خود می‌گفتم، اگر این خواست پروردگارم باشد حتماً به انجام خواهد رسید»[[30]](#footnote-30).

ترمذی از زبان حضرت عائشهل چنین آورده‌ که: «جبرئیل ÷ تصویر ایشان را در پارچه‌ای سبز پیچیده خدمت آن حضرت آورده می‌فرمودند: این همسر شما در دنیا و آخرت است». و پس از وفات اولین همسر پیامبر، بانوی بزرگ اسلام خدیجه کبریل خداوند متعال به این ازدواج جامۀ حقیقت پوشانید و عائشه به خانه رسول اکرم ج منتقل شد.

حضرت خدیجهل سه سال قبل از هجرت از این دنیای فانی رخت بربست، پیامبر خدا ج حدود دو سال صبر نمود و پس از آن بانوی اسلام عائشهل را که دختری 6 ساله بود، به عقد ازدواج خویش درآوردند[[31]](#footnote-31).

حضرت عائشهل خود چنین حکایت می‌کند: چون مادر مؤمنان خدیجه کبری وفات یافت، خوله دختر حکیم به محضر حضرت رسول ج رسیده به ایشان گفتند: یا رسول الله، آیا قصد ازدواج ندارید؟ حضرت فرمودند: با چه کسی؟ ایشان گفتند: هر چه خودتان بپسندید، اگر می‌خواهید با دختری و یا با بیوه زنی. حضرت فرمودند: دختر کیست و بیوه کیست؟

گفت: دختر، عائشه دختر عزیزترین دوست و محبوب‌ترینِ خلق خدا نزد شما، و بیوه، سوده دختر زمعه، آن زن فداکاری که به شما ایمان آورده و در راه خدا ثابت قدم و پایدار مانده است.

حضرت فرمودند: هردویشان را در جریان امر قرار ده، خوله می‌گوید با خوشحالی و هزار و یک آرزو نزد أم رومان رفتم و به او گفتم: یا أم رومان! شما چقدر خوشبخت و سعادتمندید، خوشابحالتان! گویی خداوند متعال به شما عنایت و لطف خاصی دارد. ام رومان حیرت زده گفت: منظورت چیست؟ گفتم: پیامبر خدا ج تصمیم دارند عائشه را خواستگاری کنند. گفت: کمی صبر کن تا ابوبکر بیاید، ببینم او چه می‌گوید وقتی ابوبکر آمد موضوع خواستگاری را برایش عرض کردم. او نیز گفت: آیا ازدواج پیامبر خدا با عائشه که دختر برادر اوست درست است؟ رسول خدا ج در جواب این اشکال فرمودند که: من و ابوبکر دو برادر دینی هستیم ـ نه برادر نسب ـ و ازدواجم با دخترش هیچ ممانعت شرعی ندارد.

ابوبکر در پی اعلام آمادگی رسول خدا ج خوشحال و شادمان از جا برخاست. أم رومان به او یادآوری کرد که مطعم بن عدی عائشه را برای پسرش خواستگاری کرده بود و ابوبکر که هرگز عهد و پیمانش را نمی‌شکست. نزد مطعم رفت و از او پرسید: دربارۀ دخترم حرف آخرتان چیست؟ مطعم روی به زنش کرد و گفت: به ابوبکر چه پاسخی دادی؟ زن مطعم به ابوبکر گفت: می‌ترسم اگر پسرم با دخترت ازدواج کند او را وادار می‌کنی به دینت بگردد.

ابوبکر گفتند: مطعم شما چه می‌گویید؟

مطعم خجالت زده گفت: راستش همسرم با ازدواج پسرمان با دخترتان موافق نیست.

ابوبکر سبک بال و با رضایت کامل از جای برخاست چرا که دیگر مجبور به پیمان شکنی نبود. و به خوله گفت: به رسول خدا ج بگوئید تشریف بیاورند.

حضرت پیامبر ج نیز برای خواستگاری قدم پیش نهادند و عائشه را به همسری خویش برگزیدند[[32]](#footnote-32).

عروسِ هجرت

با خواستگاری پیامبر اکرم ج از عائشه، ایشان به خاندان نبوت پیوستند، اما بنا به کوچکی عمر ایشان و مشغولیت‌های فراوانی که پیامبر اکرم ج قبل از هجرت با آن درگیر بودند ازدواج تا مدت زمانی تأخیر افتاد.

وقتی حادثۀ تاریخ ساز هجرت از مکه به سرزمین امن و امان مدینه روی داد و پیامبر اکرم ج همراه با یار غار خویش به مدینه هجرت نمود، عائشه از جمله خاندان پیامبر ج بود که تا رسیدن فرمان رسول خدا همراه با سایر اعضای خانوادۀ ابوبکر در مکه ماند. ماجرای هجرت از زبان عائشهل چنین روایت شده است:

«پیامبر خدا ج به مدینه هجرت فرمودند، ما و دختران آن حضرت در مکه مانده بودیم، آن حضرت به محض رسیدن به مدینه زید بن حارثه و ابو رافع را به همراه 2 شتر در پی ما فرستادند و به آن‎ها مبلغ 500 درهم که از ابوبکر گرفته بودند را نیز داده بود تا مایحتاج سفر را تهیه کنند.

ابوبکر نیز همراه 2 یا 3 شتری که با عبدالله بن أریقط لیثی فرستاده بود نامه‌ای به پسرش عبدالله نوشته بود که ترتیب هجرت خانوادۀ ما که من بودم و مادرم أم رومان و خواهرم أسما را بدهد. زید نیز با آن مبلغ از منطقه قدید 3 شتر خریده به مکه آورد. در آن هنگام طلحه تصمیم گرفته بود که خانوادۀ ابوبکر را به مدینه ببرد بنابراین همگی با هم همسفر شدیم. زید و ابو رافع، فاطمه و ام کلثوم و سوده و أم أیمن و أسامه را همراهی می‌کرد. به منطقه بیض رسیده بودیم که شتر من رَم کرده از قافله دور شد، مادرم که در هودجی پیشاپیش من حرکت می‌کرد با دیدن شتر من، فریاد زد: وای دخترم، وای عروسم، کمک کنید... شما را به خدا دخترم را نجات دهید... و با سروصدای او مردم متوجه شده توانستند شتر را آرام کنند.

ما وقتی به مدینه رسیدیم که مسلمانان هنوز مشغول بنای مسجد بودند»[[33]](#footnote-33).

بنا به روایات نقل شده، عائشهل در دوران سفر با خطر بسیار جدی‌ای روبرو شدند که لطف و عنایت الهی شامل حالشان شده از خطر مرگ نجات یافتند. این موضوع را از روایت دیگری بطور مفصل‌تر می‌خوانیم:

«در سفرمان بسوی مدینه به گردنه بسیار تنگ و خطرناکی رسیدیم، ناگهان شتر من دیوانه‌وار بصورت بسیار وحشتناکی رمید. به خدا سوگند که هنوز هم صدای مادرم که فریاد می‌کشید، آی مردم عروسم را نجات دهید... کمک کنید... در گوش‌هایم است. شتر سرش را بالا گرفته بود و بدینسو و آنسو می‌تازید. صدایی شنیدم که می‌گفت: مهار شتر را رها کن، من هم طناب زمام را که در دستم بود انداختم، شتر بدور خودش چرخی زد و آنچنان آرام شد که گویا انسانی آن را مهار کرده باشد»[[34]](#footnote-34).

«بودن من با حضرت رسول مانند هیچ یک از زنان او نبود چرا که من خوشبخت‌ترین اینان بودم».

ازدواج میمون و مبارک

17 رمضان سال دوم هجری بود که واقعۀ تاریخی و سرنوشت‌ساز بدر بوقوع پیوست. جنگی نابرابرانه و سخت که ثابت ساخت سلاح ایمان و تقوی از اسلحه‌های آهنین زمانه برنده‌تر و نیرومندتر است. جنگی که خداوند در آن حمایت و سرپرستی‌اش را از پیامبرش به نمایش گذاشت و بسیاری از سردمداران و سران قریش را خوار و ذلیل کرده و طوغ برده گی پیامبرش را برگردن آنان نهاد و بسیاری دیگر را غرق خون‌های پلیدشان در سیاهچال‌های نیستی و فراموشی برای همیشه دفن کرد. پیامبر اکرم ج از نتایج پربار این غزوه باشکوه که نبرد حق و باطل بود، بسیار خوشحال و شادمان شد. نیز از ارمغان این پیروزی بزرگ خوشحال و سربلند بودند، پیامبر اکرم ج وقت را بسیار مناسب دید که این شادی را با شادی‏ای دیگر هماهنگ سازد از اینرو بود که ماه شوال همان سال را برای مراسم عروسی خود و انتقال عائشه به زیر سقف خانه نبوت و وحی انتخاب فرمودند.

هیچ عجیب نیست که عائشهل ماه شوال را بیش از همه ماه‌های سال دوست داشته باشد، چرا که شوال آن ماه پربرکتی است که بزرگ‌ترین حادثه و شیرین‌ترین خاطرۀ عائشه را در آغوش دارد، هر ساله شوال با آمدنش قصۀ سعادت و نیکبختی را با آهنگ دلنشین محبت و نبوت پیام آور آسمان برایش می‌سرود.

خودش این تاریخ را چنین بیان می‌دارد: «رسول خدا ج مرا در ماه شوال به خانۀ‌شان بردند، این ماه آغاز زندگی زناشویی ما بود».

«هیچ یک از زنان پیامبر اکرم ج چون من عزیز و ارجمند نبودند و من از همۀ‌شان خوشبخت‌تر و سعادتمندتر بودم».

از اینرو بود که عائشهل دوست داشت همه زنان در ماه شوال عروسی کنند[[35]](#footnote-35). چرا که ماه شوال در قلب عائشه معنا و مفهومی دیگر داشت، شوال برایش همۀ خوبی‌ها و سعادت‌ و همه خاطره‌ای زیبا و شاد زندگی را در برداشت، شوال او را از دختر ابوبکر بودن به مادر مؤمنان شدن عروج داد ودر بلندی‌های پر رونق سعادت جای داد.

آمادگی برای زفاف

در مدینه بیماری واگیری منتشر شده بود، برخی از مهاجران نیز بدان مبتلا شده بودند که باعث به تنگ آمدنشان از وضع جدیدشان شده بود، پیامبرخدا ج چون این حالت را دیدند دست به دعا بلند کردند: «بارالها! همانگونه که مکه را در دل‌هایمان عزیز و دوست داشتنی جای داده‌ای مدینه را نیز در دل‌هایمان عزیز گردان. بار خدایا! سلامتی و صحت و عافیت را بر این شهر نازل فرما و در مال و تجارت و زندگی آن برکت ده، و بیماری‌های واگیرش را به حجفه منتقل گردان»[[36]](#footnote-36).

لطف و رحمت الهی دعای پیامبرش را در برگرفته بیماری از شهر گریخت و مدینه شهری آرام و زیبا و پاک شد و از جمله شهرهای پاک و مقدس پروردگار گردید.

آب و هوای شهر جدید با طبیعت عائشهل که تازه قدم به مدینه نهاده بود نیز سازگار نیفتاد از اینرو ایشان به مجرد وارد شدن به مدینه بر بستر بیماری افتاد و مدت یکماه تمام رنج و درد بیماری گوشت بدنش را مکید. و موهای سرش نیز شروع به ریزش کرد تا جائی که بلندی موها از گوشهایش تجاوز نمی‌کرد. پس از مدتی، صحت و سلامتی دوباره برویش لبخند زد. مادرش که منتظر همچنین لحظاتی بود با دیدن رنگ و بوی سلامتی در آرزوی عروسیش او را تقویت می‌کرد و سعی داشت هر چه زودتر دخترش نیرو و توان و زیبایی از دست رفته‌اش را باز یابد. عائشه خود چنین حکایت می‌کند: «مادرم بسیار پریشان و ناراحت شده بود و برای معالجه و صحت یابی من از هیچ چیز در نمی‌گذشت، سعی داشت جسمم را تقویت دهد. وقتی اشتهای غذا خوردن پیدا کردم و توانستم خرما و خیار تازه بخورم، گویی او به آرزویش رسیده بود و توانست در مدت کوتاهی مرا چاق و سرحال کند»[[37]](#footnote-37).

روز زفاف

این بهترین روز و زیباترین خاطرۀ زندگی عائشه بود که در قلبش برای همیشه نگاشته شده است، روز در آغوش گرفتن خوشبختی و سعادت... روزی که دقیقه‌ها و ثانیه‌هایش برای همیشه در روح و روانش زنده و جاویدان ماند، تا جایی که او نفس نفس زدن‌ها و تپش قلبش را بیاد دارد از او بشنویم که می‌گوید: «رسول خدا وقتی تنها شش سال داشتم مرا خواستگاری نمود و در 9 سالگیم با من ازدواج کرد. وقتی وارد مدینه شدیم من یک ماه به سختی بیمار شدم و موهای سرم ریخت، پس از بهبودیم روزی با دخترکان هم و سن و سالم سرگرم بازی بودم که مادرم مرا صدا زد. دوان دوان بسویش رفتم، نمی‌دانستم که چرا مرا صدا می‌زند. او نیز بدون اینکه چیزی بر زبان آورد دستم را گرفت و بسوی اتاق خانه رفتیم، قلبم از فرط خستگی و دویدن نفس نفس می‌زد، برای آرام کردنم لحظه‎ای بر درِ اتاق ایستاد و چون خستگیم کمی برطرف شده بود، مرا وارد اتاق کرد، بسیاری از زنان انصار در آنجا گرد آمده بودند که با دیدن من گفتند: مبارکه إن شاء الله زندگیتان پر از خیر و برکت باشد، همیشه سعادتمند و خوشبخت گردید. مادرم مرا به آن‎ها سپرد، آن‎ها سرم را شستند و مرا آماده کردند و رفتند، من نیز تا بعد از ظهر در اتاق تنها بودم تا اینکه رسول خدا ج تشریف فرما شدند، زنها آمدند و مرا به ایشان تحویل دادند»[[38]](#footnote-38).

در جائی دیگر عائشه ولیمه ازدواجش را چنین و صف می‌کند: «... به خدا سوگند که جشن عروسیم شتر و یا و گوسفندی سرنبریدند، تنها سعد بن عباده سینی بزرگی از غذا برای رسول خدا ج فرستادند که ایشان آن را در بین همسرانش توزیع فرمودند، بعدها من دریافتم که آن غذا را سعد فرستاده بود»[[39]](#footnote-39).

البته پیامبر خدا ج برای میهمانانش نیز شیر و غذا فرستاد.

أسماء دختر یزید انصاری چنین حکایت می‌کند: من با برخی از زنان دیگر عائشه را برای زفاف آماده کردیم، پیامبر اکرم ج برای ما نیز مقداری شیر فرستاد، گفتیم، خیلی ممنون، لازم نداریم، ایشان فرمودند: «گرسنگی و دروغ را با هم جمع نکنید»[[40]](#footnote-40).

در حدیثی دیگر اسماء چنین می‌افزاید: «من عائشه را برای رسول خدا ج آرایش دادم، سپس نزد آنحضرت آمده ایشان را دعوت کردم که تشریف بیاورند، ایشان نیز تشریف آورده در کنار عائشه نشستند. عائشه از شدت حیاء سرش را پائین انداخته بود و تکان نمی‌خورد. من او را محکی زدم و گفتم: شیر را از دست رسول خدا ج بگیر. عائشه شیر را گرفت و مقداری از آن نوشید. پس از آن پیامبر کاسه شیر را بمن داده فرمودند که آنرا به همسرم بدهم»[[41]](#footnote-41).

مهریه عروس خوشبخت

مهریه یکی از حقوق زنان است که اسلام مرد را بر ادای آن پایبند داشته تا بعنوان یک واجب آنرا به همسرش تقدیم دارد. خداوند متعال در آیه 4 سورۀ نساء می‌فرمایند: ﴿وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗ﴾ [النساء: 4] «با کمال مهر و عطوفت و شادی مهریه زنان را به ایشان تقدیم دارید».

رسول خدا ج معادل 500 درهم را به عنوان مهریه به همسر گرانقدرشان حضرت عائشه ل تقدیم داشتند.

عائشه خود در جواب سؤال ابوسلمه بن عبدالرحمن که از مهریۀ آن حضرت به همسرانش می‌پرسید چنین می‌گویند: مهریه‌ای که رسول خدا ج برای هریک از همسرانشان تقدیم داشتند چیزی معادل 12 أوقیه و یک نش بود. سپس پرسیدند: آیا می‌دانی نش چیست؟ گفتم: خیر نمی‌دانم ایشان فرمودند: نش معادل نصف اوقیه است، یعنی مهریه هر زن پیامبر 5/12 أوقیه بود که معادل 500 درهم است. این هم مهریه‌ای است که پیامبر برای همسرانش تعیین کرده بود.

پیامبر اکرم ج حضرت عائشه را در همان اتاقی که هنگام بناء مسجد پس از تشریف آوردنشان به این شهر، به خود اختصاص داده بودند جای داد. که این اتاق همچون سایرحجره‌های آن حضرت در کنار مسجد واقع بود.

مسجد پیامبر ج از طرف شرق و شمال و جلویش به 9 اتاق چوبی ختم می‌شد که پرده‌هایی بافته شده از موی حیوانات بر درهایشان دیده می‌شد و از جهت مغرب فضای بازی بود و هیچ اتاقی دیده نمی‌شد. درب هر یکی از اتاقک‏ها به راهروئی باز می‌شد که به مسجد منتهی می‌گشت، یکی از این اتاق‌ها که درش از چوب سروِ کوهی بود به عائشه تعلق داشت[[42]](#footnote-42). حضرت حسن در مورد خانه‌های پیامبر اکرم ج می‌فرمایند: «در روزهای خلافت عثمان بود که من به خانه‌های همسران پیامبر ج می‌رفتم تا سقف‌هایشان را با دست تعمیر کنم»[[43]](#footnote-43).

در زمان حکومت ولید بن عبدالملک بود که دستور داده شد بخاطر تنگی مسجد اتاق‌های همسران پیامبر ج نیز شامل محدوده مسجد گردد. سعید بن مسیب که یکی از بزرگ‌ترین تابعی‌ها است فرمودند: «ای کاش خانه‌های پیامبر اکرم ج را بحال خود باقی می‌گذاشتند و از بین نمی‌بردند تا مردم در ساختمان سازی افراط نکنند و با چشمان خود می‌دیدند آنکس که خداوند متعال کلید گنج‌های جهان را در اختیارش نهاده بود، چگونه ساده و بدون آلایش می‌زیست و این اتاق‌های ساده الگویی می‌شد برای آنان که دریابند خداوند چه زندگی ساده و بی‌زرق و برقی را برای پیامبرش برگزیده بود»[[44]](#footnote-44).

عمران بن أبی أنس حجرۀ شریفه را چنین وصف می‌کند: چهار تا از این اتاق‌ها از سنگ و شاخه‌ای خرما ساخته شده بود در حالی که پنج اتاق دیگر تنها از چوب‌ها و شاخه‌های درختان خرما بنا شده بود که در آن‎ها از سنگ هیچ استفاده نشده بود و در دروازه‌های هر خانه پرده‌ای از مو به طول و عرض (سه در یک) 3/1 ذراع آویزان بود. که بعدها تمامی این اتاق‌ها بجز اتاق عائشه که آرامگاه پیامبر اکرم ج و دو یار بزرگوارشان ابوبکر و عمر -رضی الله تعالی عنهما- است، ضمیمه مسجد شدند. حجره عائشه هنوز هم در زیر قبۀ خضراء (سبز) قرار دارد و سبب آرامش روح و روان مؤمنانی که از چهار سوی جهان بسویش می‌شتابند، می‌باشد.

این اتاقک بی‌آلایش و ساده به ـ مهبط وحی ـ و خانۀ صدای آسمان مشهور است چرا که بسیار اتفاق افتاده که در آن وحی به پیامبر اکرم ج نازل می‌شده است. این حجره چسپیده به مسجد بوده طوری که دروازه‌اش داخل مسجد باز می‌شده وحتی پیامبر ج در چند قدمی آن در مسجد به اعتکاف می‌نشستند و در برخی اوقات سر مبارکشان را از پنجرۀ آن داخل خانه می‌بردند تا حضرت عائشه سر آن بزرگوار را شستشو دهند. عائشه خود این حکایت را چنین بیان می‌دارد: «پیامبر اکرم ج بعضی وقت‌ها که در مسجد معتکف بود، سرش را داخل اتاقم که در کنار مسجد بود می‌آورد تا من آن را شستشو دهم، البته چه بسا اتفاق می‌فتاد که من در عادت ماهانه‌ام می‌بودم و سرمبارکشان را می‌شستم» و در روایتی دیگر اضافه می‌کنند که سرشان را شسته تمیز می‌کردم و شانه می‌زدم[[45]](#footnote-45).

جهاز عروس

عائشه تخت بزرگ‌ترین پادشاه دنیا و عزیزترین انسان در پیش خداوند را چنین به تصویر می‌کشند: «تخت خواب رسول خدا ج از پوست بود که داخلش با لیف درخت خرما پر شده بود»[[46]](#footnote-46).

وقتی پیامبر اکرم ج تشریف فرما شد و آن را دید، با تعجب پرسید: عائشه! این چیست؟ گفتم: تشکی است که یکی از زنان انصار که به خانه ما آمده بود و لحاف شما را دید، برایمان فرستاد. ایشان فرمود: تشک را به صاحبش بازگردان، به خدا سوگند اگر من بخواهم خداوند کوههایی از طلا و جواهرات بمن ارزانی می‌دارد»[[47]](#footnote-47).

در آن روزهای اول زندگی پیامبر خدا ج جز یک بستر هیچ نداشتند، حتی وقتی از عائشه جویا شدند که: آیا پیامبر خدا ج وقتی شما در عادت ماهانه‌تان بودید با شما بر یک بستر می‌خوابیدند، ایشان گفت، آری، در آن روزها ما یک بستر بیشتر نداشتیم، اما بعدها که خداوند رختخواب دیگری بما عطا فرمود، رسول خدا در عادت ماهانه‌ام از من کناره می‌گرفتند[[48]](#footnote-48).

از حدیث آتیه چنین برمی‌آید که گاهی نیز رختخواب آن حضرت بر روی حصیری فرش می‌شد.

چون از عائشه پرسیدند که آیا گذشتن سگ و یا الاغ و یا زن از جلوی نماز باعث باطل شدن نماز می‌شود؟ فرمود: شما ما زنان را به سگ‌ها و الاغ‌هایتان تشبیه می‌کنید! به خدا قسم چه بسا پیامبر اکرم ج نماز می‌خواند در حالیکه من روی حصیری جلویشان ـ بین ایشان و قبله ـ دراز کشیده بودم و اگر کاری برایم پیش می‌آمد نمی‌خواستم که باعث رنجش آن حضرت شوم و از جلویشان بگذرم، از اینرو از کنار پا‌ی آن حضرت کنار می‌خزیدم تا کارم را انجام دهم[[49]](#footnote-49).

ـ بعدها فرصتی دست داد که عائشهل به اتاق این ابر مرد تاریخ چند متکا نیز بیفزاید ـ پارچه‌ای داشتم که عکس‌هایی روی آن نقش بسته بود آن را روی تاقچه‌ای که در قبلۀ نماز پیامبر ج بود آویزان کردم، آن حضرت چون پارچه را در نماز جلوی خویش یافتند فرمودند: «عائشه! این پارچه را از جلویم بگیر» من هم آن را گرفته با آن چند متکا درست کردم[[50]](#footnote-50).

از این حدیث و روایات مشابه آن که در کتاب‌های حدیث آمده چنین بر می‌آید که عائشهل ذوق و علاقۀ خاصی به تزئین و زیبایی اتاقش داشت، از آنجمله آمده است: پرده‌ای داشتیم که بر آن عکس‌های پرنده‌هایی طراحی شده بود، و چون کسی به اتاق وارد می‌شد آن را می‌دید، آنحضرت به من فرمود: «این پرده را از جلویم جمع کن، چون هر وقت وارد اتاق می‌شوم، با دیدن آن دنیا بیادم می‌آید»، و در روایتی دیگر اضافه می‌کند: «کسانیکه این عکس‌ها را طراحی کرده‌اند مورد عذاب خداوند واقع می‌شوند، به آن‎ها گفته می‌شود: آنچه را که آفریده‌اید زنده کنید، فرشتگان رحمت الهی به خانه‌ای که در آن عکس باشد وارد نمی‌شوند».

«خداوند ما را دستور نداده که سنگ و گل را نیز لباس بپوشانیم»[[51]](#footnote-51).

در خانۀ تازه عروس پیامبر اکرم ج چراغی نبود که سینه سیاه تاریکی را درهم شکند: «جلوی پیامبر ج می‌خوابیدم و پاهایم در قبله آنحضرت قرار می‌گرفت، ایشان چون به سجده می‌رفتند با دست مبارکشان به پاهایم می‌زدند من پاهایم را جمع می‌کردم، و چون دوباره به قیام می‌ایستادند دوباره پاهایم را دراز می‌کردم، البته در آن روزها خانه‌ها چراغ نداشت»[[52]](#footnote-52).

شاید از خود بپرسیم که چرا چراغ روشن نمی‌کردند، عائشه جواب می‌دهد، اگر ما روغنی برای شعله‌ور ساختن و بر افروختن چراغ می‌داشتیم از آن تغذیه می‌کردیم[[53]](#footnote-53). در آن زمان که نفت وجود نداشت مردم چراغ‌ها را با پیه و چربی می‌افروختند، که منظور ایشان از روغن همان چربی است.

این همان اتاقی بود که بانوی بزگ اسلام، و زن دانشمند و فارغ التحصیل دانشگاه نبوت نزدیک به پنجاه سال در آن زندگی بسر برد، و در طی این مدت طولانی به امکانات رفاهی اتاق هیچ اضافه نشد و تنها تغییری که بعدها در اتاق پدید آمد این بود که پیکر مطهر رسول خدا ج و دو یار باوفایش ابوبکر صدیق و عمر فاروقب در زیر سقف آن اتاق به انتظار روز رستاخیز آرام خوابیدند.

گذران زندگی

آنچه گذشت تصویری بود زنده از قصر باشکوه شاه‎بانوی اسلام عائشه صدیقهل، در اینچنین خانه‌ای که رنگ و بوی زهد و پارسایی بر دیوارهایش نقش بسته، چه سفره‌هایی چیده می‌شد؟ و چه غذاهایی نوش جان می‌گشت؟

این سؤال را عائشهل خود در جواب خواهرزاده‌اش عروه از خورد و خوراک مادران مؤمنان چنین پاسخ می‌دهد: «خاله جان! خیلی وقت‌ها بود که یک ماه تمام می‌گذشت و در هیچ یک از خانه‌های پیامبر ج آتش افروخته نمی‌شد. عروه با تعجب پرسید: پس خاله! چطور زندگی می‌کردید؟ خوراکتان چه بود؟ ایشان گفتند: آب و خرما، البته همسایه‌ای از انصار داشتیم که دام پرور بود و گاهی از شیر گوسفندانش به پیامبر ج هدیه می‌کرد، ما هم از آن شیر استفاده می‌کردیم»[[54]](#footnote-54).

عائشه در جواب کسی که پرسید: آیا پیامبر اکرم ج از خریدن گوشت قربانی بیش از سه روز نهی فرموده‌اند؟ جواب داد: آنحضرت فقط در سالی که قحط سالی بود، چنین امری فرمودند تا ثروتمندان به بینوایان غذا دهند، ما خودمان از پاچۀ گوسفندی که بر آن 15 روز گذشته بود، تغذیه می‌کردیم کسی با تعجب پرسید؛ آخر چرا؟ عائشه لبخندی زد و گفت:

«اهل بیت رسول الله ج تا روزی که ایشان به رحمت الهی پیوستند، هیچ‌گاه سه روز تمام از نان گندم سیر نشدند»[[55]](#footnote-55).

پس از اینکه رسول خدا به دیدار پروردگارش شتافت سری به خانۀ آن حضرت بزنیم تا ببینیم چه بر جای گذاشته، عائشه چنین می‌گوید: «آنروزی که رسول خدا ج از جهان فانی رخت بربستند در خانه‌ام جز مقداری جو که در تاقچه بود هیچ چیز دیگری که قابل خوردن باشد وجود نداشت، که تا روزهای بسیاری ـ تا وقتی که جو تمام شد ـ غذایم همین جوها بود»[[56]](#footnote-56).

أنس خدمتگزار پیامبر اکرم ج خوراک آنحضرت را چنین وصف می‌کند: «آنحضرت زره خویش را در مقابل 20 پیمانه گندم برای خانواده‌اش نزد مردی یهودی به گرو گذاشته بودند، آن روز من نانی از جو با اندکی روغن باز شده که طعمش تغییر کرده بود بردم» روزی از آنحضرت شنیدم که «هرگز بر یک پیمانه خرما و یا حبوبات شبی در خانه محمد ج نگذشته» این در حالی بود که آنحضرت 9 همسر و خانواده داشتند[[57]](#footnote-57).

این سختی‌های زندگی و کمبودها موجب شد که مادران مؤمنان به تنگ آیند و از آنحضرت درخواست کنند که به مخارجشان بیفزایند، آنحضرت از این درخواست بسیار ناراحت و خشمگین شده از آن‎ها دوری جسته در خانه‌ای که در بالا قرار داشت سکونت اختیار کرد، تا اینکه فرمان الهی برای آنحضرت نازل شد که همسرانش را در انتخابشان مختار سازند:

1- یا از ایشان جدایی برگزینند و به جایی روند که امکانات مادی دنیایی و ارزش‌ها و احترامات اجتماعی بیشتری بدست آورند.

2- و یا اینکه بر همین زهد و پارسایی و تنگدستی صبر کنند و از خداوند متعال اجر و پاداش بی دریغ دریافت دارند.

مادران مؤمنان، آنانکه قدم بقدم و دوش به دوش پیامبر اکرم ج بار سنگین امانت آسمان را حمل می‌کردند، خداوند و رسولش و أجر و پاداش جهان آفرین در روز رستاخیز را برگزیدند و شرف در کنار آنحضرت بودن را بر همه دنیا ترجیح دادند این بود که خداوند نیز درهای دنیا و آخرت را برویشان گشود.

عائشه می‌گوید که پیامبر ج پیشنهاد انتخاب یکی از دو راه بالا را از او شروع کرده به ایشان فرمودند: «امری را برایت مطرح می‌سازم که نمی‌خواهم در جواب دادنم شتاب کنی، با پدر و مادرت مشوره کن سپس جوابم ده». عائشه بخوبی می‌دانست که پدر و مادرش مثل خود او هرگز جدایی او را از پیامبر را نخواهند پذیرفت.

پس از آن آنحضرت ج این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩﴾ [الأحزاب: 28-29]. «ای پیامبر، به همسرانت بگو؛ اگر چنانچه دنیا و زرق و برق آن را برای خود می‌خواهید بیائید تا شما را به بهترین وجه آزاد و رها گردانم تا آنچنانکه می‌خواهید از آن بهره گیرید. و اگر خداوند و پیامبر او و أجر و پاداش آخرت را آرزو دارید، پس بدانید که خداوند برای پاکان و نیکوکاران شما اجر و پاداش بسیار بزرگی آماده ساخته است».

عائشه به آنحضرت پاسخ دادند: «در چه موردی با پدر و مادرم مشورت کنم؟!! من خدا و رسولش و اجر و پاداش آخرتش را می‌خواهم». بعد از آن سایر همسران پیامبر ج نیز چنین پاسخی را به ایشان عرض داشتند[[58]](#footnote-58).

باوجود آنهمه مشکلات و تنگدستی‌ها، رنج و مشقت‌ها، صبر و تحمل‌ها، چشمان عائشه یار و غم خوار رسول خدا ج همیشه در یاد آنحضرت جویبار اشک روان بود و از اینکه از نعمت در کنار آنحضرت بودن محروم شده بود تأسف می‌خورد و آرزو داشت که ای کاش با آن حضرت و در کنارش بسوی بهشت‌های برین پر می‌گشود، و چون غذایی خوشمزه می‌یافت تا با آن شکمش را سیر کند، بلافاصه اشک در چشمانش حلقه می‌زد چه که بیاد می‌آورد آن روزها را به روزهایی که خاندان رسالت هرگز و هرگز شکم سیر با بالین ننهادند، تا اینکه رسول خدا به دیدار پروردگارش و بسوی رحمت او شتافت[[59]](#footnote-59).

فصل دوم:

در خانۀ پیامبر

1. پیشگفتار
2. بهترین شوهر و مهربان‌ترین انسان
3. عائشه همسر گرامی پیامبر
4. عائشه همسر نمونه پیامبر
5. محنت بزرگ در قصه اتهام دروغ
6. مادرهای مؤمنین
7. عائشه زن غیرتمند پیامبر
8. عائشه زن جهادگر
9. عائشه و دفاع او از زن
10. وداع با دوست

فصل دوم:  
در خانۀ نبوت

پیشگفتار

اسلام زنی را که در زیر شلاق‌ها و تازیان‌های ظلم و ستم و در بدترین موقعیت اجتماعی بسر می‌برد و در مصاف با انسان که (مرد) بود هیچ ارزشی نداشت را از این باتلاق نیستی به صحنه زندگی و فعالیت اجتماعی سوق داد و زن را به عنوان انسان و بعنوان مادر و همسر به جامعه معرفی کرد. زن در سایه مکتب اسلام بدان مکانت و متانتی دست یافت که در زیر پرچم هیچ مکتب و اندیشه‌ای نمی‌توانست بدان دست یابد. پیامبر اکرم ج بعنوان عَلَم بردار و رهبریت دیانتِ توحید اهتمام بسیار شایانی را برای زن قائل بود و همیشه و همواره در تمامی مراحل زندگی او را بعنوان اهرمی اساسی برای حرکت و پیشرفت معرفی می‌کرد.

رسول اکرم ج در روایات بسیاری بر تربیت و پرورش زن تأکید دارد، از اینروست که رسول اکرم ج می‌فرمایند: «هر آنکس که 2یا 3 دختر و یا 2یا 3 خواهر را پرورده و تحویل جامعه دهد، چون از این دیار رخت بربندد من و او همچون دو انگشت دست در کنار هم خواهیم بود ـ و به انگشت سبابه و میانۀ‌شان اشاره فرمودند ـ و در مورد زن که شریک زندگی و همسر و بانوی خانه است چنین می‌فرمایند: «بهترین شما آن کس است که برای همسر و خانواده‌اش بهترین باشد و من برای همسر و خانواده ام بهترین و خیرخواه‌ترین شمایانم»[[60]](#footnote-60).

و همچنین می‌فرمایند که: «مؤمن‌ترین شما آن کسی است که برای خانواده و همسرش خوش رفتارترین و مهربانترین‌ها باشد».

بالاترین و والاترین مقام زن مادر بودنش است که رسول اکرم ج این مرتبه بلند را از جهاد در راه خدا برتر می‌شمرد و از کسی که برای جهاد و نبرد اعلام آمادگی می‌کرد می‌پرسید: «آیا مادر داری؟ و اگر جواب مثبت می‌بود بدو می‌گفت: برو به مادرت خدمت کن که بهشت در زیر پای مادران است»[[61]](#footnote-61).

شوهر نمونه... مهربان‌ترین و والاترین انسان

پیامبر اکرم ج خود أسوه و نمونۀ یک شوهر مهربان و با شفقت در محیط خانه بود که لمحه‌ای از این شفقت و مهربانی بی‌مثال را می‌توان از لابلای برخی از روایاتی که مادر مؤمنان عائشه برایمان نقل کرده‌اند مشاهده کرد از آن جمله است:

1- در صفات پیشین خواندیم که چگونه پیامبر اکرم ج با همسر کم سن و سالش که هنوز علاقه به بازی و سرگرمی داشت، رفتار می‌کرد و به هم بازی‌ها و دوستانش اجازه می‌داد که با او سرگرم بازی شوند و هنگامی که صحابه در مسجد برنامه‌های رزمی و ورزشی خود را به نمایش می‌گذاشتند بدو اجازه می‌داد که از پشت شانۀ مبارکش آن‎ها را تماشا کند. عائشهل خود این صحنه را چنین به تصویر می‌کشد: روز عید بود چند نفر مرد سیاه پوست با نیزه و سپر، جوانمردی و دلیری خویش را به نمایش گذاشته بودند. درست یادم نیست که آیا من از پیامبر اکرم ج خواهش کردم و یا خود ایشان به من پیشنهاد کرد که بروم از پشت سرشان بازی و نبرد آن‎ها را تماشا کنم.

من نیز سرم را در پشت شانه مبارکش نهاده تماشا می‌کردم و ایشان جوانان را تشویق می‌کردند که: ای بنی ارفده ادامه دهید و چون خسته شدم پیامبر ج فرمودند اگر خسته شده‌ای برو استراحت کن[[62]](#footnote-62).

2- پیامبر اکرم ج با خانوادۀ‌شان بسیار مهربان بوده با آن‎ها بازی و شوخی می‌کردند و خوش می‌گفتند و خوش می‌خندیدند.

عائشهل روایت است که: روزی غذایی درست کرده خدمت آن حضرت ج تقدیم داشتم، سوده همسر دیگر پیامبر ج بین من و ایشان نشسته بود، به سوده گفتم: از این غذا میل کن، او امتناع کرد، باز هم تعارف کردم به شوخی گفتم: یا می‌خوری یا به صورتت می‌مالم! او باز هم از خوردن سرباز زد، منهم دستم را داخل غذا برده به صورتش مالیدم، پیامبر خدا ج از این شوخی ما خندید و به سوده اشاره کرده گفت: تو هم غذا به صورتش بمال. و او هم از فرصت استفاده کرده صورتم را پر غذا کرد و پیامبر اکرم ج همچنان می‌خندید که صدای عمر از همان نزدیکی‌ها شنیده شد که داد می‌زد: عبدالله، عبدالله کجائی؟ ای عبدالله...

پیامبر ج نیز بگمان اینکه عمر س به خانه ما می‌آیند به ما فرمود که بروید صورت‌هایتان را بشوئید.

عائشهل می‌گوید: از آنروز به بعد من همیشه احترام و هیبت خاصی برای عمر قائل بودم چرا که دیدیم پیامبر اکرم ج به ایشان اهتمام و احترام خاصی داشتند[[63]](#footnote-63).

3- از نمونه‌های دیگر مهربانی حضرت پیامبر اکرم ج به خانواده‌اش می‌توان از همکاری ایشان با همسرانشان در کارهای خانه نام برد.

اسود بن یزید از مادر مؤمنان عائشهل پرسید که پیامبر خدا ج در خانه چه کار می‌کنند؟ وی گفت: به کارهای خانه مشغولند و چون صدای اذان را می‌شنوند به مسجد می‌روند.

4- چه بسا که پیامبر اکرم ج با همسرانش می‌نشست و به حرف‌های آن‎ها گوش فرا می‌داد، کتاب‌های حدیث، بسیاری از این نشست‌های جالب و شوق‌انگیز را برای ما به رشتۀ تحریر درآورده است. از جمله روایتی زیبا و دلنشین از عائشه ل است که برای پیامبر خدا داستان أم زرع را تعریف می‌کردند ـ أم زرع در این داستان زیبا و دلنشین زنی است که در جمعی از دوستانش از خوبی‌های شوهرش که او را طلاق داده یاد می‌کند و او را مورد تعریف و تمجید قرار می‌دهد ـ پیامبر اکرم ج نیز پس از شنیدن این قصۀ زیبا، رابطۀ علاقه و محبت خویش با مادر مؤمنان را به دوستی و عشق أم زرع و شوهرش تشبیه کردند: «من و تو مثل أبو زرع و أم زرع می‌باشیم، جز اینکه شوهر أم زرع او را طلاق داد[[64]](#footnote-64) و من هرگز تو را طلاق نمی‌دهم».

5- پیامبر اکرم ج با زنانشان بسیار عطوفت و مهربان بودند و همیشه مراعات حالشان می‌نمودند و هرگز بر آن‎ها سخت نمی‌گرفتند، أم المؤمنین عائشه در این باره می‌فرمایند: «رسول اکرم ج هرگز دست مبارکشان را برای زدن کسی بلند نکردند و هرگز زنی و یا خدمتکاری را نیازردند و دستشان تنها در راه جهاد برای زدن بلند می‌شد»[[65]](#footnote-65). گذشته از این اگر چنانچه یکی از همسرانش در حق ایشان کوتاهی می‌کردند و یا بر ایشان خشم می‌گرفت، آن حضرت در پی رضایت او برآمده سعی می‌کردند او را راضی و خشنود سازند.

امام ذهبی در کتاب با ارزش شان النبلا ـ زندگینامۀ رادمردان ـ از نعمان بن بشیر چنین آورده است: روزی ابوبکر صدیق بر در خانه پیامبر اکرم ج حاضر شده اجازۀ دخول می‌خواستند که ملاحظه فرمودند صدای عائشه بر آن حضرت بلند است، ابوبکر نیز عصبانی شد و با صدای بلند بر عائشه داد زد که: ای دخترک فلانه! صدایت را بر رسول خدا بلند می‌کنی، و خواست که او را تأدیب کند، پیامبر اکرم ج جلو آمده ابوبکر را از زدنش باز داشت، ابوبکر نیز که طاقت دیدن چنین حادثه‌ای را نداشت از خانه خارج شد، آنگاه آنحضرت سعی کرد که بار دیگر عائشه را راضی سازد و به او می‌گفت: دیدی که نگذاشتم تو را بزند... لحظه ای بعد دوباره ابوبکر بازگشت که صدای خنده رسول خدا ج و عائشه را از پشت در شنید، آنگاه اجازه خواسته فرمود: آیا نمی‌خواهید مرا در صلح و شادیتان شریک کنید همانطور که در دعوایتان شریکم نمودید[[66]](#footnote-66).

6- ایشان درمیان همسرانشان کمال مساوات و عدالت را پیشۀ خویش ساخته بودند و هیچ یک از همسرانشان را بر دیگری برتری نمی‌دادند و حتی هنگامی که رهسپار سفری می‌شدند در بین ایشان قرعه کشی می‌کردند و هر که قرعه بنامش می‌افتاد در سفر می‌توانست همراه پیامبر اکرم ج باشد و در مناجاتشان می‌فرمودند که: بارالها، اینست نهایت توان عدل و مساوات من در آنچه قدرت تصرف در آن دارم، خدایا در آنچه از قدرت و توانم بیرون است ـ یعنی محبت و عشق و علاقۀ قلبی ـ مرا باز خواست مکن.

این رفتار و کردار خانوادگی آنحضرت سرمشق و الگویی است برای همه مسلمانان چه که اخلاق رسول اکرم ج ترجمۀ گویایی است از آیات پر نور قرآن مجید و خداوند متعال ایشان را الگو و نمونه‌ای قرار داد تا مؤمنان قدم بر جای پاهای ایشان نهاده پیش روند و هرگاه همسری در حق خانوادۀ خویش کوتاهی می‌نمود همیشه بدین الگوی صلاح و رستگاری گوش زد می‌شد که بنگر زندگی رسول اکرم را و سعی کن که در مقابل همسرت چون ایشان باشی!.

قصۀ عمر بن خطابس با همسرش چهره از این مدارا و لطف پیامبر اکرم ج می‌گشاید که چگونه عمر از آن همه شدت و سخت منشی خویش کوتاه آمده و راه و روش خویش در مقابل زن را تغییر دادند و خود را بر اطاعت از رویۀ آن حضرت ج ملزم شمردند.

ایشان چنین می‌گویند: «قبل از اسلام زن فاقد همۀ ارزش‌های انسانی بود و هیچ اهمیتی در جامعه نداشت تا اینکه اسلام او را سوار بر بال‌های محبت خویش به بالا سوق داده جایگاه بسی والایی را برایش رقم زد.

روزی در قضیه‌ای رأی‌گیری می‌کردم که زنم خواست إظهار رأی کند که اگر چنین و چنان کنی... من نیز در سخنش پریده گفتم: به تو هیچ ربطی ندارد، من که در کارهایم با زنان مشورت نمی‌کنم!.

همسرم با تعجب گفت: امر تو بسیار عجیب است! چطور تو برای زن هیچ ارزشی قائل نیستی و حتی مشورت با او را عیب می‌شمری در حالی که رسول اکرم ج به دخترت ام المؤمنین حفصهل آنچنان اهتمام می‌دهد و همیشه با او مشورت می‌کند و کارهایش را با او درمیان می‌گذارد! تا جائی که ام المؤمنین حفصهل به خودش اجازه می‌دهد که در بسیاری از کارهای رسول اکرم ج دخالت کند، خودم روزی دیدم که پیامبر اکرم ج تمام روز را بخاطر آن‎ها ناراحت و خشمگین بود و من که طاقت ناراحتی آنحضرت را نداشتم به حفصه گفتم: دخترم شما چطور بخودتان اجازه می‌دهید که در کارهای پیامبر اکرم ج دخالت کنید و او را اینچنین ناراحت کنید.

حفصه گفتند که: به خدا قسم ما همیشه با پیامبر اکرم ج در کارهایش بحث و بررسی می‌کنیم و در تصمیم‌گیریشان با ایشان شریک می‌شویم، من هم گفتم: پس دخترم از خشم و ناراحتی پیامبر اکرم ج برحذر باش که آتش دوزخ بسیار هولناک و وحشتناک است.

عمرس از شنیدن این حکایت بسی بشگفت آمد و از اینکه زن تا این مرحله جای پایش باز شده بسیار تعجب کرده خواست در این مورد بیشتر تحقیق کند از اینرو پیش ام المؤمنین أم سلمهل که با ایشان رابطه خویشاوندی داشت، رفت و با او در این مورد بیشتر موضوع را باز کرد.

او گفت: عمر! کارهای تو بسیار عجیب است می‌خواهی در هر کاری دخالت کنی و از هر چیزی سردرآوری، تا جایی که می‌خواهی در بین رسول اکرم ج و زنانش نیز دخالت کنی!.

سخن‌های أم سلمهل روحیه‌ام را سخت درهم شکست و مرا وادار ساخت که در این مورد سخت به فکر و اندیشه فرو روم»[[67]](#footnote-67).

عائشهل در خانه نبوت

رسول اکرم ج آیتی بودند از عدل و برابری و مساوات در جامعه و الگو و نمونه‌ای بی‌نظیر در محیط خانواده، و همیشه با همسران خویش در نهایت فروتنی و تواضع برخورد نموده در بین آنان آیینۀ عدل بودند و داد.

اما عشق و محبت را حکایتی است دیگر که از توان میزان عدل و داد بیرون است، تمایل قلبی و محبت خارج از توان و قدرت بشری است این حقیقتی است که در سرشت و فطرت انسانی ریشه دارد و قرآن کریم نیز بدان اشاره‌هایی فرموده: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ﴾ [الأنفال: 24]. «و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حجابی قرار می‌دهد» ـ حجابی که چه بسا قلب را از سلطه و قدرت انسان بیرون می‌کشد.

آری حجابی که پشت صحنۀ آیه عدالت در بین زنان سورۀ نساء از آن پرده برمی‌کشد:﴿وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡ﴾ [النساء: 129].

هر اندازه که سعی و تلاش بخرج دهید هرگز نمی‌توانید بین زنانتان نهایت عدل و مساوات در - عشق و محبت - را مراعات کنید.

حقیقتی است انکار ناپذیر که حتی توانسته بود پیامبر اکرم ج که اسوۀ پاکی و عدالت بودند را زیر چتر خود گیرد و عائشه را در قلب او جای دهد که هیچ یک از همسران آن حضرت بدان نرسند!.

واقعیتی بود که از چهار چوبۀ کلبۀ خانواده به زبان‌های یاران آن حضرت نیز بروز کرده بود. روزی مردی در حضور عمار بن یاسر س به عائشهل ناسزا گفت، عمار برآشفت و او را سخت سرزنش کرده گفت: هلاک و نابود گردی ای نامرد، عزیزترین همسر گرامی رسول خدا را چنین ناسزا می‌گویی؟![[68]](#footnote-68).

انس بن مالک خدمتگزار رسول اکرم محبت و عشق رسول اکرم ج به همسرش عائشه را اولین محبت و مودت در اسلام می‌داند[[69]](#footnote-69).

تا جایی که برخی از یاران آن حضرت چون می‌خواستند هدیۀ به پیامبر اکرم ج تقدیم دارند، صبر می‌کردند تا ایشان را در خانۀ عائشه بیابند آنگاه خدمت من رسیدند، و این مسأله بدون شک غیرت و حسادت سایر همسران آن حضرت را بر می‌انگیخت.

عائشه خود این واقعیت را چنین بیان می‌کند:

«یاران پیامبر اکرم ج همیشه در انتظار روزی که آن حضرت ج به خانۀ من می‌آمدند روز شماری می‌کردند تا هدیه‌ای که می‌خواستند را به پیامبر اکرم ج تقدیم دارند، دوستانم ـ سایر همسران پیامبر ـ از این امر به تنگ آمده شکایت خود را به مادر مؤمنان أم سلمهل بردند که: ما نیز چون عائشه از خیر و خوبی بدمان نمی‌آید از رسول خدا ج خواهش کنید تا به یارانشان بفرمایند هر وقتی که خواستند هدیه‌ای به پیامبر اکرم ج تقدیم دارند، بدون در نظر گرفتن موقعیت و خانه پیامبر تقدیم دارند.

ام سلمهل نیز خدمت رسول اکرم ج این مسئله را عرض نمودند، اما پیامبر اکرم ج بدان هیچ اعتنایی نکردند، بار دیگر چون پیامبر به خانه ام سلمه آمدند باز ایشان موضوع را باز کردند، باز هم پیامبر اکرم ج توجهی نکردند، بار سوم چون ام سلمه باز حرف از این امر زدند، پیامبر اکرم ج به آرامی از ایشان خواستند که در مورد عائشه او را آزار ندهند و فرمودند که: «به خدا سوگند که وحی پروردگارم در بستر هیچ یک از شمایان بر من نازل نشده مگر در بستر عائشه»[[70]](#footnote-70).

عائشهل که بدین محبت عشق می‌ورزید، احیاناً از پیامبر اکرم ج می‌پرسیدند که محبتشان را نسبت به او تصویر کشند. آنحضرت نیز می‌فرمودند: محبت من به تو چون گره ریسمان است.

عائشهل با کنجکاوی و عشق هرچند گاهی می‌پرسیدند که: گره چگونه است؟! آن حضرت می‌فرمودند: چون همیشه محکم است؟![[71]](#footnote-71).

ما خوب فرمودۀ پیامبر اکرم ج به فاطمه دختر عزیز و جگر گوشه‌اش را به خاطر داریم که پیامبر از ایشان پرسیدند که: «دخترم، مگر آنچه را که من می‌پسندم و دوست دارم را دوست نمی‌داری؟! فاطمه با خوشحالی می‌گفتند: چرا، هر آنچه را دوست گیری من نیز آن را دوست دارم. پیامبر اکرم ج به عائشه اشاره نموده می‌فرمودند: پس او را دوست داشته باش».

عمروبن عاصس یکی از یاران عزیز آن حضرت[[72]](#footnote-72) روزی از ایشان پرسیدند که چه کسی پیش ایشان از همه عزیزتر است.

پیامبر اکرم ج فرمودند: عائشه.

عمرو که بسیار آرزو داشت که نام خودش را بشنود با هزار و یک امید پرسیدند: منظورم از مردان است.

پیامبر خدا فرمودند، پدرش ـ یعنی ابوبکر صدیق[[73]](#footnote-73).

علاقه و محبت رسول اکرم ج به عائشه ل زبانزد خاص و عام بود و همسران آن حضرت با وجود تمام غیرت و حسادت فطری که در زنان نهفته است نمی‌توانستند این واقعیت را پنهان دارند، این مادر مؤمنان أم سلمه ل است که بر جسد بی‌جان عائشه اشک ریزان می‌گوید: «به خدا سوگند که او بعد از پدرش عزیزترین و محبوب‌ترین شخص در قلب پیامبر اکرم ج بودند»[[74]](#footnote-74).

مادر مؤمنان سوده دختر زمعهل که چون دیگر همسران پیامبر این علاقه و عشق را بخوبی درک می‌کرد، چون غبار پیری را بر صورت خویش دید، نوبت خود را به عائشه داد تا بدینصورت از شادی رسول اکرم لذت ببرد[[75]](#footnote-75).

واگر پیامبر اکرم ج روزی از یکی از همسرانش ناراحت می‌شدند عائشه ل را واسطه قرار می‌دادند تا رضایت رسول اکرم ج را جلب کند.

ابن ماجه قصه‌ای زیبا که بیانگر این حقیقت است را چنین درج کرده:

رسول اکرم ج روزی بنا به مسئله‌ای از مادر مؤمنان صفیه دختر حیی رنجید، صفیه پریشان دست به دامان عائشه شده و گفت: که اگر بتوانی رسول اکرم ج را از من راضی کنی، نوبت خودم را بتو می‌دهم.

عائشه می‌گوید که من با خوشحالی پذیرفته دست بکار شدم، چادری که آغشته به زعفران بود را آب پاشیدم تا بویش همه جا را پر کند سپس در کنار رسول اکرم ج نشستم، آن حضرت به آرامی فرمودند: «عائشه، امروز نوبت تو نیست»!.

عائشه بادی به گلو داده با ناز و کرشمه خوشحال و خندان گفت: «لطف خداست، که به هر که خواهد عنایت فرماید»!.

سپس ماجرا را برای رسول خدا تعریف کرده دل ایشان را بدست آورده از صفیه راضیشان کردند[[76]](#footnote-76).

دانشمندان بزرگِ تابعین نیز این مقام و منزلت مادر مؤمنان عائشهل را نزد رسول خدا ج درک کرده در سخنانشان بدان اشاره می‌کردند: مثلا مسروق روایاتی که از مادر مؤمنان نقل می‌کرد را چنین آغاز می‌کرد: «راستگو دختر راستگوترین فرد، همسر محبوبِ محبوب رب العالمین (محمد ج)، آنکه وحی آسمان بر پاکدامنی او شهادت و گواهی داد بمن چنین روایت کرده... »[[77]](#footnote-77).

مادر مؤمنان عائشه که بدین عشق و محبت افتخار می‌ورزید، همیشه این علاقه و محبت را پایدار داشت و تا آخرین نفس رسول خدا در این دنیای فانی با او و در کنار او بود. در صفحات آینده قصۀ وفات رسول خدا را با هم ورق خواهیم زد و خواهیم دید که رسول خدا ج از همسران گرانقدرش اجازه می‌خواهد تا لحظات آخر عمر، شرف پرستاری نصیب عائشه گردد. مادر مؤمنان عائشه همواره این نعمت والای الهی را بر خود شکرگذار است و اشک‌ریزان از آن به بزرگ‌ترین نعمت‌ الهی یاد می‌کند: «از والاترین و برترین نعمت‌های خداوند بر من این بود که رسول خدا در خانۀ من و در آغوش من در حالی که سر مبارکشان را بر سینۀ من تکیه داده بودند، به سوی یار جاویدانشان شتافتند».

همسر نمونه رسول اکرم ج

عائشه پرتوی از فضایل و خوبی‌ها بود، خوبی‌هایی که خداوند متعال به او ارزانی داشته بود تا نزد پیامبر اکرم ج مرتبه و مقام والایی کسب کند. صفات پیشین نمایانگر این خوبی‌ها و فضایل بود، حال از برخی دیگر از این الگو گیری‌های این زن بزرگ پرده برمی‏کشیم، تا سالکان و عاشقان راه سعادت آن‎ها را چراغ راه خویش قرار دهند و از آن‎ها درس زندگی آموزند:

1- عائشه دختر عزیزترین و بهترین دوست و یار رسول اکرم در زمان رسالت و نبوت و قبل از آن بود، دختر ابوبکر صدیق مردی که همواره در کنار آنحضرت رادمردانه ایستاد و در پیش رسول خدا مکانت و منزلت خاص داشت، پیامبر اکرم ج نیز بنابه احترام و بزرگی‌ای که برای او قائل بود، عائشه همسر عزیزش را «دختر ابوبکر» و «دخت صدیق» نیز صدا می‌زد تا یادآور اهمیت و بزرگی خانواده او شود. و ما حدیث بیانگر این موضوع را بیان خواهیم داشت.

2- وحی الهی نیز این مکانت عائشه را مورد تقدیر قرار داده و ما پیش از این بیان داشتیم که چه بسا وحی الهی در خانۀ ایشان بر پیامبر اکرم ج نازل می‌شد و پیام‌آور آسمان نیز این را در دفتر فضایل در خطاب سایر همسرانشان ذکر نمود: «به خدا سوگند، وحی الهی در بستر هیچ یک از شمایان بر من نازل نشد مگر در بستر عائشه».

جبرئیل پیک آسمانی رسالت نیز بر این بزرگی مهر تقدیر نهاده به عائشه عرض سلام فرمودند، که پیامبر اکرم ج سلام ایشان را به عائشه ابلاغ داشتند که او در جواب گفتند: «رحمات و برکات و سلام پروردگارم بر جبریل بادا! شما چیزهایی را می‌بینید که من از درکشان عاجزم»[[78]](#footnote-78).

عائشه گویا شاهدی بود بر نزول جبرئیل بر پیامبر اکرم ج که پس از غزوۀ خندق به ایشان فرمان داد، بسوی بنی قریظه رفته ریشۀ فتنه و فساد یهودیان را برای همیشه خشک گرداند.

در مبحث آینده براءت و پاکدامنی عائشه و آیات روشنگر این موضوع را بررسی می‌کنیم.

سبب نزول آیه‌های تیمم که یکی از نعمت‌هایی الهی بود نیز ایشان بودند حکایت چنین اتفاق افتاد: در یکی از سفرهای پیامبر اکرم ج گردن بند عائشه از گردنش افتاده و گم شده بود. از اینرو کاروان به تأخیر افتاد و همه به جستجوی گردنبند مشغول بودند در هنگام سحر نیز در آن بیابان، آبی برای وضو نیافتند، این بود که آیۀ تیمم نازل شد، اسید بن حضیر که حکمت این تأخیر را دریافته بود رو کرد به خانوادۀ ابوبکر و گفت: «البته این اولین خیر و برکت شما نیست».

3- عائشه تنها دختری بود که پیامبر اکرم ج با ایشان ازدواج کردند، دیگر همسران آنحضرت همه زنهایی بیوه بودند، ایشان از سایر همسران پیامبر جوان‌تر بود. او نیز این را یکی از افتخارات خویش می‌داند و با تکیه بر این نقطه همواره خودش را در پیش آنحضرت عزیزتر و به قلبشان نزدیک‌تر می‎ساخت، و احیاناً با تشبیهات زیبایش قلب آنحضرت را به سوی خویش جلب می‌کرد: «اگر وارد باغی شدید پر از بوته و درختانی که از آن‎ها استفاده شده و تنها درختی است که هیچ شتری از آن تغذیه نکرده، شما شترتان را پیش کدام درخت می‌برید تا بچرد» آنحضرت نیز که منظور ایشان را درک کرده بودند فرمودند: «پیش درختی که استفاده نشده است». این سخن آینه‌ای است از محبت و عشق آنحضرت به عائشه تنها دختر باکره‎ای که آنحضرت به همسری پذیرفتند[[79]](#footnote-79).

4- علاوه بر فضایل و برتری‌های برشمرده شده، می‌توان از ذوق و سلیقه زیبا و ادب و فصاحت و بیان و اخلاق عائشهل نیز نام برد.

عائشه در مقام سخن با پیامبر اکرم ج با زبانی شیرین و خوش و با ادبی پر بار و با فصاحتی بی‌مانند سخن می‌گفت، از آنجمله است این حکایت زیبا و این تشبیه نمونه، که پیامبر اکرم ج فرمودند: «قصۀ من و شما مثل حکایت ابو زرع و أم زرع است»، عائشه در جواب گفتند: ای رسول خدا شما، از أبو زرع بسی والاتر و برترید.

این منطق زیبا و ذوق و سلیقۀ سخنوری را در حدیث زیر ورق می‌زنیم: عائشه از رسول اکرم ج روایت می‌کنند که ایشان روزی به او فرمودند: «من خشم و رضایت تو را از خودم بسادگی درک می‌کنم»! عائشه با کمال تعجب پرسیدند: «چگونه؟! چطور درمی‌یابید که من از شما ناراحت و یا خشنودم» آنحضرت فرمودند: «وقتی تو از من راضی و خشنود هستی، هنگام رد کردن چیزی می‌گوئی: نه! سوگند به پروردگار محمد ج. اما وقتی ناراحت و یا دلخور هستی می‌گوئی: نه! قسم به پروردگار ابراهیم». عائشه نیز این سخن را تصدیق کرده بیان داشت که او نمی‌تواند حتی در حال خشم و غضب جز از نام آنحضرت دوری جوید، گفتم: آری، چنین است. یا رسول خدا من در حالت خشم و ناراحتی هم نمی‌توانم بجز از نام شما چیزی را ترک کنم[[80]](#footnote-80).

این زیبایی کلام و شیوائی گفتار ایشان بود که پیامبر اکرم ج از همسخن شدن با ایشان بسیار لذت می‌برد، و چه بسا شب‌های تاریک و آرام سفرهای طولانی که کاروان آرام آرام دل صحرا را می‌شکافت پیامبر و عائشه گرم سخن بودند[[81]](#footnote-81).

5- از همۀ این خوبی‌ها گذاشته اینکه عائشه چون همسر نمونه و الگو برای همسران مؤمنان همیشه با زیبایی و جمال و آرایش بی‌مانندی جلوی آن حضرت خود‌شان را نمایان می‌کرد.

او در حقیقت نمونه‌ای بارز بود از آن زن پاکدامن و نیکوئی که پیامبر اکرم ج آن را چنین و صف نموده: «دنیا مجموعه‌ایست از وسایل [آرایش]، و بهترین چیز در دنیا زن صالح و نیکوست، زنی که چون شوهرش بدو نظر افکند شاد و خوشحال شود، و اگر بدو دستور و فرمانی دهد اطاعت کند، زنی که چون شوهرش از خانه دور شد از خودش و مال و منال شوهرش به بهترین صورت مواظبت کند»[[82]](#footnote-82).

این بانوی نمونه و اسوۀ زندگی زناشویی همیشه سعی بر این داشت که باعث مسرت و خوشحالی همسرش شود از اینرو به زیبایی و زینت و آرامش خویش بسیار توجه می‌کرد.

در برخی از احادیث وارده به این موضوع اشاره‎هایی شده است از آنجمله: «رسول خدا ج به اتاق من وارد شد، انگشترهای درشت نقره‌ای که در انگشتانم بود توجه ایشان را جلب کرد، فرمودند: اینها چیست؟! گفتم: اینها را بخاطر آرایش و زیبایی برای شما در دستم گذاشته ام، فرمودند؛ آیا زکات آن‎ها را داده‌ای؟ گفتم: خیر ـ و یا اینکه گفتم اگر خداوند بخواهد ادا می‌کنم ـ فرمودند: این کار برای رهایی از آتش سوزان جهنم کافی است»[[83]](#footnote-83).

عائشه همیشه برای استوار کردن پایه‌های خانواده زنان را به آرایش و تزیین برای همسرانشان تشویق می‌کرد.

تا جایی که روزی به زنی می‌گفت: اگر شوهر داری و می‌توانی که دو چشمت را از حلقه درآوری و برای خوشحالی او به او هدیه کنی از این کار درگذر مکن[[84]](#footnote-84).

زنی از ایشان پرسیدند که بر صورتش موهای زائدی است آیا می‌تواند برای آرایش و زینت و زیبایی و جلب توجۀ شوهر آن موها را از صورتش بکند.

ایشان در جواب گفتند: هر آنچه موجب آزار و اذیت می‌شود را از خود دور کن، و خودت را همیشه برای شوهرت آرایش و زینت ده گویا که به جشن می‌روی، و اگر شوهرت به تو دستوری داد از او اطاعت کن و اگر قسمی و سوگندی یاد کرد، قسمش را برآورده‌ساز، و هر کسی را دوست ندارد به خانه‌اش راه مده[[85]](#footnote-85).

پیش از این با عائشهل در اتاقش بودیم و از ذوق و سیلقۀ زیبایش سخن‌ها گفتیم، از روایت‌های پیشین و روایت‌هایی که حال ذکر کردیم برمی‌آید که عائشه در بین زنان مدینه بیش از همه به زیبایی و آرامش علاقه داشت و در این راستا از ذوق و سلیقه خاصی نیز بهره‌مند بود. روزی زنی از زنان خدمتکار از پوشیدن لباس از لباس‌های عائشه خود داری کرد، ایشان به او گفتند: من در زمان پیامبر اکرم ج لباسی داشتم که همه دختران مدینه چون به خانه بخت می‌رفتند برای شب رفاف آن را از من عاریه می‌گرفتند تا با آن به زیبایی و آرایش شان بیفزایند[[86]](#footnote-86).

محنت بزرگ

در طول مدتی که عائشه صدیقه، در کنف پیامبر خدا ج زندگی می‌کرد، صفای علاقه پیامبر نسبت به او را هیچ چیزی مکدر نکرد، بجز محنت سیده عائشه در داستان تهمت دروغ.

این حادثه همانند ابری سیاه بود که بر زندگی سیده عائشه گذر کرد و او در سایه آن بدترین نوع رنج و درد را تحمل کرد و این آزمون سخت را پشت سرگذاشت.

اما عنایت خدا او را دریافت و این ابر تیره و تار را از زندگی او بدور نمود و بار دیگر در خانه نبوت و مهبط وحی، صفا و درخشندگی و اخلاص تجلی کرد. بدینسان نه تنها این محنت نتوانست چیزی از قدر و منزلت او را بکاهد، بلکه به مناقب و فضایل او فضل جدیدی را اضافه کرد، بطوری که بر گوهرهای گرانبهای زندگی او، گوهری همیشه جاویدان الهی، که همانا آیات کتاب او تعالی است افزوده گردید، که مؤمنین در محراب‌های عبادت و نمازهای‌شان این آیات را تلاوت می‌کنند و تا بروز قیامت پاینده و جاوید است.

این ابر تیره و تار سرچشمه‌اش قلب‌های ناپاک و پر از کینه منافقینی بود، که در پی فرصتی می‌گردیدند، تا رسول خدا ج را آزار دهند و در این جهت هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند.

آنان اگر چه فرصتی مناسب برای ریختن زهرها و کیدهای خود نمی‌یافتند، ولی در عین حال از بکارگیری هر نوع نیرنگ و حقه بازی و دغل باکی نداشتند، اما عنایت خداوند متعال، پیامبر ج را در مقابل آنانکه در کمین او و خانواده‌اش نشسته بودند، حفظ فرمود و مکر و نیرنگشان را از میان برداشت و تا بروز قیامت برای فرو مایگان بی‌مایه، شرمندگی و ننگ را بر جای گذاشت.

خود سیده عائشه درباره این محنت سخن می‌گوید:

«رسول خدا ج وقتی که اراده سفر می‌فرمود، بین همسرانش قرعه می‌کشید، قرعه هرکس که بالا می‌آمد او را با خود به سفر می‌برد، در یکی از غزوات برنامه قرعه کشی انجام گردید، ـ غزوه بنی مصطق ـ و قرعه بنام من برآمد. با رسول خدا ج بیرون شدم در حالی‎که در آنروزها آیات حجاب نازل شده بود، من در هودج خود قرار داشتم مسافرت انجام گردید و کاروان بسوی مدینه باز گردید، بمدینه نزدیک شده بودیم که در محلی فرود آمدیم پس از مدتی استراحت ندای کوچ برخاست، چون اعلام کوچ شد، من برای قضای حاجت از لشکر کناره گرفتم چون کارم تمام شد به هودج خود بازگشتم، ناگهان متوجه شدم، که گلوبندی که از عقیق ظفار بود، از گردنم افتاده است در جستجوی گلوبند خود برآمدم و این جستجو مرا مدتی مشغول کرد، افرادی که مسئول حمل هودج من بودند، هودج را بر شتری که سوار می‌شدم قرار داده بودند و گمان کرده بودند که من در هودج هستم، در آن روزها زنان سبک و وزن بودند، و چاقی آنان را سنگین نکرده بود، زیرا که مقدار کمی می‌خوردند، از اینرو گروهی که هودج را بر شتر بار کرده بودند، متوجه سبکی آن نشده بودند. من هم دختر کم سال بودم، این امر بیشتر آنان را به اشتباه انداخته بود آنان شتر را حرکت داده و به سفر خود ادامه داده بودند من هم گلوبند خود را یافتم، البته پس از آنکه کاروان راه افتاده بود به محل خود بازگشتم در آنجا کسی را نیافتم که صدای مرا بشنود، ناچار جامه‌ام را بر خود پیچیدم و در محلی که منزل داشتم منتظر ماندم، گمان کردم بزودی متوجه نبود من خواهند شد و آنگاه برای بردن من باز خواهند آمد، در همین هنگام که نشسته بودم خواب بر من چیره شد و خوابیدم.

صفوان بن معطل سلمی زکوانی، مامور بررسی عقب لشکر بود چون به بررسی اطراف و جوانب پرداخت و به محل منزل من رسید، سیاهی یک انسان را مشاهده کرد که خوابیده است. به نزدم آمد و چون قیافه‌ام را دید مرا شناخت زیرا که قبل از حجاب هم مرا دیده بود با کلمات استرجاع او که می‌گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ از خواب بیدار شدم، چادرم را به صورتم کشیدم و به خدا سوگند حتی یک کلام هم با من سخن نگفت و من هیچ سخنی غیر از آیه استرجاع از او نشنیدم بلکه شترش را خواباند و من سوار شدم، سپس شتر را هی می‌زد تا که به اول ظهر که سپاهیان به مدینه رسیده بودند ما نیز وارد مدینه شدیم، در حالیکه توسط بعضی اشخاص کنایات نادرستی گفته شد و برخی با تحمل گناه آن به هلاکت افتادند و آن کس که مسئولیت اصلی دروغ و اتهام را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول بود. به مدینه آمدیم و اتفاقاً مدت یکماه بیمار شدم و مردم نیز شایعات را سبک و سنگین می‌کردند و لی من در جریان اتهامات وارده بر خود نبودم، تنها چیزی که در موقع درد و بیماری مرا به شک وا می‌داشت، این بود که از رسول خدا ج آن محبت‌های گذشته را که معمولاً در هنگام بیماری ام ابراز می‌داشتند، مشاهده نمی‌کردم و فقط حضرت بر من وارد می‌شدند سلام می‌فرمودند و سپس می‌پرسیدند: «حالت چطور است؟».

تا اینکه بعد از دوران نقاهت، باری به همراه ام مسطح برای قضاء حاجت خارج شدم و معمولاً شبی یکبار بیشتر بیرون نمی‌رفتم و آن زمان طبق رسوم اعراب، توالت را نزدیک خانه نمی‌ساختیم، بلکه برای جلوگیری از آزار آن، از خانه‌های مسکونی دور می‌ساختیم.

پس از آنکه فارغ شدیم من و ام مسطح بسوی خانه برگشتیم، ام مسطح لغزید و پسرش مسطح را نفرین کرد. به او گفتم حرف بدی گفتی، آیا مردی را ناسزا می‌گویی که در غزوه بدر حضور یافته است؟

گفت: مگر نمی‌‌دانی و نشنیده‌ای که او چه گفته است؟

گفتم: چه گفته است؟

او داستان افک را برایم شرح داد، بدینسان بیماری من افزون گردید. چون به خانه‌ بازگشتم و رسول خدا ج بر من وارد شد و پرسید:

«حالت چطور است؟» به او گفتم: اجازه می‌دهید نزد پدر و مادرم بروم؟ گوید: مقصودم از اجازه گرفتن و رفتن به خانه پدرم این بود که به اصل داستان از طریق پدر و مادرم آگاه شوم. حضرت به من اجازه دادند، به نزد پدر و مادرم رفتم و خطاب به مادرم گفتم: ای مادر! مردم چه می‌گویند؟

گفت: دخترم برخود آسان گیر، به خدا سوگند بسیار کم اتفاق می‌افتد که زنی پاکیزه در نزد شوهری که دوستش می‌دارد، باشد و در آن حال تعدادی رقیب هم داشته باشد، و مردم درباره او سخنان گزاف نگویند.

گفتم: سبحان الله چگونه مردم این سخنان را گفته‌اند؟ آنگاه آن شب را تا صبح گریه کردم، نه اشکم باز ایستاد و نه خواب به چشمانم راه یافت بلکه تا صبح گریستم.

رسول خدا ج علی بن ابی طالب و اسامه بن زیدب را احضار فرمودند، زیرا که وحی در این باره به تأخیر افتاده بود و ایشان قصد داشتند درباره جدایی از من با آن دو نفر مشورت کنند.

اسامه در مشوره به حضرت گفت: «آنچه او درباره خانواده حضرت می‌داند، پاکی این خاندان است و در جان خود جز محبت این خاندان چیز دیگری نمی‌‌یابد و گفت:

«یا رسول الله! عائشه اهل شما است و من دربارۀ اهل شما جز خیر چیز دیگری نمی‌دانم».

اما علی بن ابی طالب گفت: «یا رسول الله! خداوند به شما گنجایش داده است و غیر از این زن، زنان دیگری است، اگر از کنیز بپرسید شاید حقیقت را بگوید». آن گاه رسول خدا ج از بریره سؤال كرده بود كه آیا از عایشه با مورد مشكوكی مواجه شده است؟ بریره گفته بود: نه به خدا سوگند! من هیچ مورد مشكوك و شبهه‌آمیزی از او سراغ ندارم، جز اینكه می‌دانم او دختری كم سن و سال است كه در حال خمیر كردن آرد، خواب می‌رود و گوسفندی می‌آید و آرد را از جلوی او می‌خورد.

آن گاه رسول خدا ج در حالي كه از عبدالله بن ابي بن سلول به شدت ناراحت گردیده بود، از روي منبر خطاب به مسلمانان فرمود: چه كسي خيال مرا از طرف مردي راحت مي‌كند كه آزارش حتي به زندگي خانوادگي‌ام سرايت كرده است و در مورد مردي سخن مي‌گويند كه من از او جز نيكي سراغ ندارم و هيچ گاه بدون حضور خودم به خانه‌ام نيامده است.

سعد بن معاذس انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله من حاضرم شما را از این رنج و مصیبت خلاص کنم، اگر عامل شایعه از قبیله اوس باشد گردنش را می‌زنم و اگر از برادران خزرجی ما باشد، باز هم شما هر دستوری بدهيد، اجرا خواهيم كرد.

سعد بن عباده سردار خزرج و مردی صالح بود ولی حمیت و تعصب قومیت بر او مستولی شده بود، برخاست و خطاب به سعد بن معاذ گفت:

دروغ می‌گویی، به خدا سوگند نه او را می‌کشی و نه توان کشتن او را داری. اسید بن حضیر که پسر عموی سعد بود برخاست و خطاب به سعد بن عباده گفت: به خدا سوگند که تو دروغ می‌گویی، تو منافقی هستی که از منافقین دفاع می‌کنی؛ هر دو قبیله اوس و خزرج برانگیخته شدند به طوری که حتی تصمیم به جنگ گرفتند، در حالی که رسول الله ج بر منبر ایستاده بود، حضرت آنان را به سکوت و آرامش دعوت فرمود، تا که همگی ساکت شدند.

آن روز را در حالی گذراندم، که نه اشکم خشکید و نه خواب به چشمانم راه یافت و پدر و مادرم به نزدم آمدند. گمان داشتند که گریه جگرم را پاره کرده است، آن دو نزدم نشسته بودند و من گریه می‌کردم؛ مدت یک روز و 2 شب گریه‌ام ادامه یافت. یکی از زنان انصار اجازه ورود خواست او را اجازه دادم، او نیز با من هم نشین شد و با من گریه می‎کرد.

حال ما بدین منوال بود، که رسول خدا ج بر ما وارد شد، سلام فرمود و سپس نشست و این اولین نشستن بود که پس از شایعه‌ها، حضرت را در کنارم می‌دیدم، یک ماه وحی درباره من نازل نشد، رسول خدا ج هنگامی که نشستند، پس از حمد خدا فرمودند: « ای عایشه! در مورد تو به من خبرهایی رسيده است، اگر تو واقعاً بی‌گناه هستی، پس به زودی خداوند بی‌گناهی تو را اثبات خواهد كرد، اما اگر مرتكب گناهی شده‌ای، پس استغفار و توبه كن؛ زيرا بنده وقتی گناهی مرتكب شود و بعد از آن به خدا روی آورد، خدا نيز گناهش را می‌آمرزد».

چون گفتار رسول خدا به پایان رسید، اشکهایم خشکید به طوریکه حتی یک قطره هم احساس نکردم. به پدرم گفتم: از جانب من به رسول خدا ج پاسخ گوی.

پدرم فرمود: به خدا سوگند نمی‌‌دانم چه پاسخی خدمت رسول خدا عرض کنم.

به مادرم گفتم: به رسول خدا پاسخ گوی.

مادرم فرمود: نمی‌‌دانم خدمت رسول خدا چه بگویم.

پس شروع به سخن گفتن کردم: ـ در حالی که زنی کم سال بودم و قرآن را زیاد نخوانده بودم ـ به خدا سوگند، می‌دانم که شما این داستان را شنیده‌اید و این شایعه چنان کارگر افتاده و آن را باور نموده‌اید. اگر بگویم که من از این اتهام برئ هستم ـ و خدا می‌داند که از آن برئ هستم ـ شما مرا تصدیق نمی‌‌کنید. اگر اعتراف کنم و اتهام را بپذیرم ـ در حالی که خداوند می‌داند که من از آن برئ هستم ـ شما حتماَ مرا تصدیق می‌کنید. به خدا سوگند، من مثالی را نمی‌‌یابم که خدمت شما عرض دارم، مگر فرموده پدر یوسف را که فرمود:

﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: 18].

«صبر جمیل را پیش می‌گیرم و بر آنچه که می‌گوئید خداوند یاری دهنده است و از او تقاضای یاری دارم».

سپس خود را از این پهلو به آن پهلو گردانیدم و بر بستر خود آرمیدم در حالی که روح و جانم مالامال برائت از این اتهام بود، چون من يقين داشتم كه از اين گناه بری هستم، می‌دانستم كه خداوند مرا از آن تبرئه خواهد كرد؛ ولی نمی‌دانستم كه برائت من در قرآن به صورت آياتی كه برای هميشه تلاوت خواهد شد، نازل می‌شود. احتمال می‌دادم كه خداوند تبرئۀ مرا در خواب پيامبرش ج به او اعلام می‌دارد.

عایشه می‌گويد: به خدا سوگند! هنوز رسول خدا ج از جايش تكان نخورده بود و هيچ يكی از كسانی كه داخل خانه بودند، خارج نشده بودند كه وحی بر آن حضرت ج نازل گرديد و آثار نزول وحی برايشان پديدار شد و عرقها از چهره‌اش مانند دانۀ مرواريد سرازير گرديد؛ پس از اينكه آثار وحی برطرف گرديد، رسول خدا ج خنديد و اولين سخنی كه بر زبان آورد، اين بود كه فرمود: ای عایشه! خدا نيز تو را تبرئه كرد.

عایشه می‌گويد: مادرم گفت: بلند شو، دستهای پیامبر اکرم ج را ببوس. گفتم: خير؛ بلكه من فقط شكر خدا را به جای می‌آورم. اين آيات نازل گرديد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ...﴾ [النور: 11-20].

که این آیات همه دربارۀ برائت من بود.

ابوبكر صديقس پس از نزول تبرئۀ عایشه گفت: به خدا سوگند! كه بعد از اين به مسطح چيزی نخواهم داد. او همواره به مسطح به خاطر اينكه مردی بينوا و از خويشاوندانش بود، کمک می‌نمود. آن گاه اين آيه نازل گرديد:

﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور: 22].

ابوبکر صدیق فرمود: بلکه به خدا سوگند من دوست دارم که خداوند بر من ببخشاید بنابراین انفاق و کمک مالی بر مسطح را از نو آغاز کرد و فرمود:

به خدا سوگند، هرگز این کمک را از او قطع نخواهم کرد.

عایشه می‌گويد: رسول خدا ج از همسرش، زينب بنت جحش، در مورد من سؤال كرده بود. او گفته بود: ای رسول خدا ج! من گوشها و چشمهايم را از عذاب خدا بازمی‌دارم و در مورد او جز خير چيز ديگری نمی‌دانم. عایشه می‌گويد: زينب از ميان ساير همسران رسول خدا ج با من رقابت می‌كرد و خداوند به خاطر تقوايی كه داشت او را حفاظت كرد، اما خواهرش، حمنه، كه همواره به خاطر زينب با من درگير بود، از كسانی بود كه در اين شايعه شركت داشت. (صحیح بخاری و صحیح مسلم).

بدینسان سیده عائشه با الطاف خدای سبحان و به شهادت کلام ربانی از محنت وارده سر بلند بیرون آمد و کلام خدا بر پاکی و پاکیزگی و برائت او گواهی داد، شهادتی که روزگار نمی‌تواند آن را محو کند و گذشت سال‌ها بر آن نمی‌تواند تأثیری بر جای نهد و یا همانند آ ن را بیافریند.

آری این برائت و اعلام پاکی ام المؤمنین از جانب خدا مقام او را در قلب گرامی رسول خدا ج افزود و عزت او را نزد آن حضرت ج و مؤمنین تا روز قیامت پایدار نمود.

موقف خاورشناسان در قضیۀ افک

استاد عقاد ـ رحمت خدا بر او بادا ـ در کتابش "الصدیقة بنت الصدیق" موقف خاورشناسان در قضیه افک را عرضه نموده و بر کسانی که هنوز هم به صحت داستان افک جزم دارند و یا در نفی آن قاطع نیستند، پاسخ داده و گفته است: غرض ابن سلولِ منافق همان غرضی است که تا به امروز در روزگار ما افرادی به آن متشبث گردیده‌اند تا از این طریق راهی پیدا کنند که اسلام و پیامبر اسلام ج را مورد طعن قرار دهند، به ویژه این طریقی است که مبشرین مسیحی درمیان خاورشناسان در آن قدم گذاشته‌اند.

برخی از این افراد ادب و تربیت را رعایت نموده و حادثه افک را موضوعی بعید دانسته‌اند، چنانکه مویر(Muir) پس از اشاره به این داستان گفته است: «سیرت عائشه قبل و بعد از این حادثه ما را وا می‌دارد که به برائت او از این اتهام اعتقاد داشته باشیم».

بعضی از آنان حکایت را نقل کرده و آن را با معجزاتی در آمیخته اند که جز انسان مسلمان آن‎ها را تصدیق نمی‌کند، چنانکه واشنطن ارونگ در سیرت پیامبر ج این کار را انجام داده، به طوری که قضیه را قاطعانه نفی نکرده و راه را برای بگو مگو باز گذاشته است.

برخی از آنان هم از حقیقت تجاوز کرده‌اند و روایات وارده در این موضوع را تحریف کرده‌ و در گزارشات تاریخی خیانت کرده‌اند و چنین پنداشته‌اند که سیده عائشه یک روز کامل از پیامبر ج دور شده تا با صفوان مصاحب و همراه باشد که این قول خلاف تمام آن چیزی است که درباره قصه افک به ما رسیده و نقل گردیده است که درمیان این گروه رودویل (Rodwell) صاحب ترجمه معانی قرآن را می‌توان عنوان کرد، آنجا که او در حاشیه ترجمه‌اش در سوره النور به تحریف حقیقت پرداخته است.

این جمعهی که از آنان نام برده شد کسانی هستند که بیش از سایر خاورشناسان در این قضیه جنبه احتیاط را مراعات کرده‌اند.

ولی مبشرین مسیحی که بی‌پروا به تحریف حقیقت دست یازیده‌اند، این احتیاط را مراعات نکرده‌اند، بلکه به صحت داستان جزم کرده‌اند و بعضی از آنان گفته‌اند: محمد ج خود آیاتی را در سوره النور آورده تا به این ترتیب زمینۀ عذاب و مجازات کسانی را که از همسرش بدگوئی کرده بودند فراهم سازد.

علت این امر آن است که این مبشرین نسبت به قرآن کریم جاهل اند و این جهل آنان را گرفتار چنین تهمتی ساخته، که بدون علم به منابع و موارد خبر، در آن فرو روند و طبل رسوایی خود را به صدا در آورند.

بسیار جای تأسف است که ما تحت تأثیر گروهی خبرچین و دروغ‌‌پرداز قرار گیریم و در گناهی بزرگ با آنان شریک شویم و بدون علم از گمان آنان پیروی کنیم و چنین پنداریم که اخلاق مردم و حقایق تاریخ مرهون و وقف اخبار ساختگی و بی‌پایه آن‎ها است، درحالی که این شایعه بحثی نیست که متکی به عقل و دانش باشد و یا گمانی نیست که بر قرینه‌ای بنا شده باشد بلکه دروغی است که برای مؤرخ درست نیست که به آن اعتنا کند و سوء نیتی است که شایسته انسان نمی‌باشد و تأیید این دروغ و تهمت در حق یک زن پاک نهاد، پستی و ذلتی است که برای مردان بزرگوار شایسته نیست که در آن وارد شوند. قصد ما از اینکه به بخشی از این بدگویی‌ها و دروغ پردازی‌ها اشاره کردیم این است که بدانیم بر ما واجب است تا خود را به اندازه ضخامت اغراض پلید دشمنان اسلام، از آن‎ها برحذر داریم. موضوعی که از زمان صدر اسلام تا روزگار ما هنوز جمعی درصدد ترویج آن هستند، پس از ما نیز کسانی سعی خواهند کرد بر این دروغ بزرگ صحه بگذارند. به راستی چرا مردمانی این همه جسارت به خرج می‌دهند تا بر یک زن بی‌گناه اتهام وارد سازند؟ واقعیت این است که آنان قصد تشکیک دعوت پیامبری را دارند که این زن بی‌گناه همسر او است.

کسی که این دروغ‌های واهی و بی‌اساس را می‌پذیرد، در واقع عقل خود را فریب داده است، زیر که بسیاری از اموری را تصدیق کرده که هر کدام از آن امور نیاز به دلیل دارد در حالی که دلایل همه بر ضد باور او است.

شخصی که این دروغ را قبول می‌کند باید بپذیرد که صفوان بن معطل مردی بوده که به خدا و اسلام و پیامبر ایمان نداشته است و اینکه سیده عائشه ـ همسر پیامبر ـ به پیامبر ایمان نیاورده و به دین او عمل نمی‌کرده است، در صورتیکه بر هیچکدام از اینها دلیلی وجود ندارد. بلکه همه دلایل گواهی می‌دهد که صفوان و عائشه هر دو به خدا و اسلام و پیامبر ایمان داشته‌اند و قدم به قدم از حضرت پیروی کرده و او را الگوی ایمان خود قرار داده بودند.

براستی بعد از همه اینها آیا می‌دانیم که این همسر پیامبر کیست؟ آری او دختر ابوبکر صدیق است که حتی در دوران جاهلیت از او کاری خلاف اخلاق انسانی سر نزده و در این خاندان هیچگونه عادت جاهلی دیده نشده است، پس چگونه ممکن است در اسلام و در کنار پیامبر اسلام، تن به چنین رسوائی داده باشد (پناه بر خدا).

در این قضیه حتی قوی

آیا در آن شب معین این ارتباط پدید آمده است؟

این مرد چگونه توانست با ام المؤمنین گفتگو را آغاز کند در حالی که وی در هودج خود قرار داشت، و ماموران هودج حرمت خاندان رسول خدا ج را مراعات می‌کرده‌اند و مسئولیت و وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌داده‌اند؟

وانگهی هیچگونه شکی نیست که این صفوان می‌دانسته که ام المؤمنین به شوهرش ایمان دارد و هیچگونه تنگ دلی نسبت به حضرت در طول زندگی‌اش احساس نکرده است، بنابر این:

چگونه ممکن است صفوان به خود چنین جرئتی دهد که از روی هوس به چنان امری دست یازد؟ و عقل چگونه می‌تواند باور کند که همسر پیامبر و دختر ابوبکر صدیق به صورت تصادف به چنان گناهی دچار گردد؟ و علاوه بر همه اینها مسلم بوده که هیچ سرّی از پیامبر پنهان نخواهد ماند و خداوند راز را بر پیامبرش برملا خواهد ساخت، چنانچه حدیث افک و و این شایعه و دروغ بزرگ را برملا کرد و شایعه‌سازان را رسوا نمود، همه این گفتارها بی‌مایه و باطل است که جز خبرچینان و فتنه انگیزان آگاهانه و یا ناآگاهانه آن را نمی‌‌پذیرند.

آری این پندار نادرست را جز منافقین مدینه و کارگزاران آنان که در روزگار ما به عنوان مؤرخ نامیده می‌شوند، باور نمی‌دارند و این گروه از آنرو بدان باور داشته‌اند که به پیامبر اسلام ایمان ندارند بلکه اینان فرو مایگان غافل و نادانی هستند که در وادی گمراهی سرگردان شده‌اند. (نقل از کتاب صدیقه دخت صدیق به اختصار)

این روشی را که استاد عقاد در تکذیب این شایعه پیش گرفته و در آن به وحی آسمانی استناد نکرده، بلکه آن را به وسیله عقل محک زده است. روشی است که هم مسلمان آن را می‌پسندد و هم غیر مسلمان و البته قبل از استاد عقاد صحابی جلیل ابوایوب انصاری نیز به همین روش در موضوع این شایعه پاسخ داده است:

همسر ابوایوب از او پرسید: یا ابا ایوب، آیا می‌دانی مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟

فرمود: آری و این دروغ است ام ایوب! آیا شما رضایت ‌داری که به چنان گناهی آلوده شوی؟

ام ایوب گفت: خیر به خدا سوگند من هرگز تن به چنان ذلتی نمی‌دهم.

ابوایوب فرمود: به خدا سوگند عائشه از شما بهتر است ـ و سزاوار آن است که او نیز هرگز به چنین گناهی تن ندهدـ لذا این داستان ساختگی و دروغی بیش نیست. (تفسیر ابن کثیر)

امهات المؤمنین

رسول خدا ج به دور از همه عیوب و معصوم از همه گناهان و جدا از همه مظاهر شرک و تقالید جاهلیت زندگی کرد. چون عمرش به 25 سال رسید با ام المؤمنین خدیجه ل ازدواج فرمود در آن روز خدیجه 40 ساله بود و قبل از پیامبر با دو نفر دیگر ازدواج کرده بود. پیامبر نزدیک به 25 سال با ام المؤمنین خدیجه زندگی کرد و در این مدت با دیگر زنی ازدواج نفرمود.

چون مسئولیت دعوت به دین خدا را بعهده گرفت و مشرکین میدان را بر او تنگ کردند، پیشنهاداتی هم از جانب نمایندگان مشرکین بر او عرضه گردید با این شرط که او دست از دعوتش بردارد. از جمله پیشنهادات‌شان یکی این بود که زیبا‌ترینِ زنان عرب را به نکاح او در خواهند آورد ولی حضرت با تمام وجود مخالفت فرمود و زندگی با ام المؤمنین خدیجه را همچنان ادامه داد تا که این زن قهرمان وفات کرد.

پس از وفات ام المؤمنین خدیجهل با دیگر امهات مؤمنین، این زنان پاک سیرت ـ رضی الله عنهن ـ ازدواج فرمود، که همگی از در سنین بالایی بودند و به غیر از سیده عائشه همه‌شان بیوه بودند. هر کدام از آنان یا همسر شهیدی بوده که شوهرش را در راه خدا از دست داده بود و حضرت به منظور طیب خاطر و جبران مصیبت‌های وارده به آنان، اقدام به ازدواج نمود و یا اینکه زنی مهاجر بوده که بخاطر رضای خدا با شوهرش به حبشهه مهاجرت کرده و در آنجا شوهرش را از دست داده بود، لذا رسول خدا ج به منظور شرکت در ماتم و رنج او به خواستگاری او کسی فرستاده تا بدینوسیله از پیوستن او به خانواده‌ای کافر جلوگیری نماید و یا دختر بزرگ قبیله‌ای بوده که حضرت برای جلب و جذب آن قبیله به سلام، با او ازدواج فرموده و یا اینکه ازدواج بر اساس فرمان خدا انجام گرفته، تا اینکه خداوند بدینوسیله قانونی را جامه عمل بپوشاند و یا عادتی زشتی از عادات جاهلیت را نابود و محو سازد.

بدینسان تمام زنانی که حضرت با آنان ازدواج فرموده و خداوند آنان را به همسری پیامبرش کرامت بخشیده ۱۱ زن بوده‌اند. ۲ نفر از آنان در ایام حیات پیامبر وفات کردند که سیده خدیجه و سیده زینب بنت خزیمه بودند و ۹ نفر باقی ماندند و در موقع رحلت حضرت هنوز حیات داشتند.

مسأله تعدد زوجات پیامبر ج از جمله اموری است که مخصوص حضرت بوده و برای اجرای برنامه‌های نبوت و رسالت که خداوند آن حضرت را بدان برگزیده مقرر گردیده بوده است. همسران پیامبر ج برای اسلام و دعوت جاودانۀ آن مایه خیر و برکت بوده و چه در حیات حضرت و چه بعد از وفات ایشان این برکت استمرار یافته است. در حیات پیامبر ج همسرانش سبب نشر دین خدا در بین قبایلی گردیده که خداوند آن قبایل را رابطه دامادی پیامبر کرامت بخشیده است؛ به عنوان مثال می‌توانید به نتایج حاصل از ازدواج حضرت با سیده جویریه دختر حارث، رئیس قبیله بنی مصطلق توجه نمائید که مسلمانان تمام اسیران خود را بواسطه این ازدواج آزاد کردند و گفتند چگونه خویشاوندان رسول خدا را در اسارت داشته باشیم. و بنابه روایت ابوداود: هیچ زنی را ندیدم که برکت او بر قومش بیشتر از جویریه باشد زیرا که اهل صدخانوار بخاطر او از بنی مصطلق آزاد گردیدند.

پس از وفات پیامبر عظمت و اهمیت مادرهای مؤمنین در حفظ سنت و تعلیم و نشر آن در بین مردم آشکار گردید، بویژه سنت‌های حضرت در امور خانوادگی که هیچکس بجز مادرهای مؤمنین رضی الله عنهن از آن‎ها آگاه نبودند. در واقع حجره‌های همسران حضرت مدارسی بود که پیامبر برای نشر علم و سنت آن‎ها را بنا فرموده بود و این از جمله حکمت و رحمت خدا به این امت بوده است، زیرا که همسران صاحب رسالت تا ۵۰ سال سنت مطهر او را بازگو کردند و چنان در نشر فرهنگ و حی کوشیدند که گویا وحی قطع نشده است و چنین می‌نمود که خورشیدی فروزان تابیده که امکان غروب آن وجود ندارد و ان شاء الله در بخش مسئولیت علمی سیده عائشه از خدمات بزرگ ایشان در این مجال سخن خواهیم گفت و اثرات ارزشمند و جاودانه همسران پاک رسول خدا در موضوع سنت مطهر را با هم مشاهده خواهیم کرد.

عائشهل همسر غیرتمند پیامبر

علی‎رغم رفتار مهربانه پیامبر نسبت به مادرهای مؤمنین و علاقه شدید حضرت بر رعایت عدالت در بین آنان گاهی بر اساس انگیزه‌های فطری، آتش غیرت و رقابت در بین آنان شعله می‌کشید و آنان را به دسته‌های رقیب همدیگر مبدل می‌ساخت.

سیده عائشهل گفته است: «همسران پیامبر دو گروه شده بودند من و سوده و حفصه و صفیه در یک گروه قرار داشتیم و زینت دختر حجش و ام سلمه و دیگران در گروه دیگر بودند». صحیح البخاری.

رسول خدا در مقابل این غیرت و رقابت امهات المومنین چگونه رویاروئی کردند؟

حضرت در مقابل این جریان در موقفی ایستادند که دلالت بر عظمت حکمت و ژرفای ادراک ایشان نسبت به واقعیت به روان و آگاهی دقیق از سرشت و فطرت انسان می‌کند. پیغمبر در مقابل این جریانات غافلگیر نگردید و چنین می‌نمود که وقوع آن را انتظار داشته است، بنابراین نسبت به اینگونه حوادث طوری برخورد فرمودند که و قوع آن را امری طبیعی می‌دانستند و آن را غریب نمی‌‌دیدند.

لذا حضرت بر هیچکدام از همسرانش با شدت و سخت‌گیری مواجه نگردیدند و از این طریق به ملامت‌شان زبان نگشودند، بلکه احساسات و مشاعر آنان را در مد نظر قرار داده بودند و حتی اگر یکی از آنان از طرف پدر و یا کسان خود مورد ملامت قرار می‌گرفت حضرت در مقام دفاع از آنان قرار می‌گرفت.

به موقف پیامبر در حادثه‌ای که سیده عائشهل آن را برای ما بیان می‌کند توجه فرمائید: در راهی که می‌پیمودیم بار سفرم سبک بوده و شترم قوی و گریز پای ولی وسایل صفیه گران بود و شترش تنبل و کند راه. رسول خدا ج فرمود: «بارهای عائشه را بر شتر صفیه حمل کنید و بارهای صفیه را بر شتر عائشه بار کنید تا که حرکت ادامه یابد». چون این فرمایش حضرت ج را دیدم گفتم: هان ای بندگان خدا این زن یهودی تبار بر ما غالب آمد و رسول خدا را با خود همداستان کرد.

رسول خدا ج فرمودند: «ام عبدالله! وسایل شما سبک است ولی وسایل صفیه سنگین است. اگر بارهای شما را بر شتر او و بارهای او را بر شتر شما قرار ندهیم حرکت به تعویق می‌افتد، بنابراین کار را برای سهولت راه انجام دادیم».

گفتم: مگر شما مدعی نیستید که رسول خدا هستید؟

گوید: حضرت ج تبسم کرده و فرمودند: «مگر شما ای ام عبدالله شک دارید؟».

گفتم: مگر شما مدعی رسالت خدا نیستید؟ پس چرا عدالت را رعایت نمی‌‌فرمائید؟ در این میان ابوبکر صدیقس صدای مرا شنید و او در حالی که ناراحت شده بود بر من روی آورد و به صورتم سیلی زد.

پیامبر خدا ج فرمود: «هان ای ابابکر آرام باش».

ابوبکر صدیقس فرمود: یا رسول الله مگر گفته او را نشیندید؟

رسول خدا ج فرمود: «انسان غیرتمند پائین و بالای وادی را نمی‌‌بیند»[[87]](#footnote-87).

بواسطه مقام رفیعی که ام المومنین عائشهل نزد رسول خدا داشت بیش از همه همسران حضرت دارای غیرت و حساسیت بود و بر این واقعیت گفتار خود او گواهی می‌دهد: من کسی را در آشپزی مثل صفیه ندیدم برای رسول خدا ج ظرفی غذا تقدیم کرد، من بر اساس غیرت زنانه، نتوانستم خود را کنترل کنم بنابراین ظرف او را شکستم سپس از رسول خدا در مورد کفاره آن سوال کردم، حضرت ج فرمودند:

«کفاره کارت ظرفی است مثل ظرف او و طعامی است مثل غذای او»[[88]](#footnote-88).

حتی ام المومنین عائشهل بر مقام سیده ام المومنین خدیجه الکبرال نیز غیرت می‌ورزید و خود او در این مورد اقرار کرده است. هاله دختر خویلد خواهر ام المومنین خدیجه اجازه شرفیابی به حضور رسول خدا ج را می‌خواست و او به روش ام المومنین خدیجه درخواست اجازه کرد، حضرت خوشحال شده و فرمودند: «خدا یا این هاله دختر خویلد است».

عائشه گوید: به حضرت گفتم: همواره پیرزنی از پیر زنان قریش را بیاد می‌آوری که گونه‌هایش قرمز بوده و روزگار او را از جهان برده است و خداوند همسری بهتر از او نصیب کرده است.

پیامبر ج فرمود: «خدا همسری بهتر از او بر من ارزانی نفرموده است، زیرا او وقتی به من ایمان آورد که مردم کفر ورزیدند و آنگاه مرا تصدیق نمود که مردم مرا تکذیب کردند و زمانی با مال خود مرا یاری داد که مردم مرا تحریم کرده بودند و خداوند از او فرزندانی را بمن عنایت فرمود و از فرزندان مردم مرا بی‌نیاز فرمود». (صحیح مسلم و مسند امام احمد).

در حدیثی دیگر عائشهل غیرت خود را در مورد ام المومنین خدیجه بیان می‌دارد: «بر هیچ زنی مثل خدیجه غبطه نخوردم، او سه سال قبل از آنکه پیامبر با من ازدواج کند وفات کرده بود و همواره می‌شنیدم که حضرت از او یاد می‌کرد و خداوند به پیامبرش امر کرده بود که ام المومنین خدیجه را به خانه‌ای از لولو در بهشت مژده دهد، هرگاه حضرت گوسفندی را ذبح می‌فرمود به دوستان ام المومنین خدیجه هدیه می‌فرستاد». در روایتی حضرت پیامبر فرموده است: «محبت ام المومنین خدیجه بر من ارزانی شده است» (صحیح مسلم و صحیح البخاری).

به واسطه مکانت رفیعی که ام المومنین عائشهل در قلب رسول خدا داشت هم چشمی و رقابت شدیدی را در بین دیگر همسران حضرت بر می‌انگیخت. سیده عائشه خود یکی از این هم چشمی‌ها را بیان می‌کند: «همسران پیامبر، فاطمه دختر گرامی‌شان را خدمت حضرت فرستادند او در حالی اجازۀ حضور به خدمت پدرش را درخواست کرد که حضرت با من در بستر دراز کشیده بود. رسول خدا ج به دختر گرامی خود اجازه ورود دادند ایشان فرمود: یا رسول خدا همسرانت مرا خدمت شما فرستاده‌اند و درخواستی دارند مبنی بر اینکه شما در مورد دختر ابی قحافه به عدالت رفتار فرمائید ـ یعنی محبت قلبی خود را نیز بطور مساوی بین همسران تقسیم نمائید ـ عائشه گوید: من ساکت بودم که رسول خدا ج فرمودند: «دخترم! مگر شما آنچه را که من دوست می‌دارم دوست نمی‌داری؟».

فاطمهل فرمود: آری چنین است.

حضرت فرمود: «او را دوست بدار».

فاطمه برخاست و به نزد همسران حضرت تشریف برد و آنان را از گفتگوی خود با پدرش آگاه گردانید و فرمایشات پدر را بدانان باز گفت. آنان گفتند: شما نتوانستید برای ما کاری انجام دهید، به خدمت رسول خدا بازگرد و به او بگو: همسرانت شما را سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابی قحافه به عدالت رفتار کن.

فاطمه ل فرمود: به خدا سوگند دیگر در این مورد هرگز با او صحبت نمی‌‌کنم، سپس همسران پیامبر زینب دختر حجش را خدمت حضرت فرستادند و این زینب بود که از منزلت من در نزد رسول خدا در مقابل بقیه همسران حضرت حمایت می‌کرد و من هیچگاه زنی بهتر از او را ندیدم، زنی پرهیزکار و پارسا و راستگو و نگهدار صله رحم بود، زنی که بیش از همه در راه خدا صدقه و بخشش می‌نمود و در این راه تقرب به پیشگاه خدا تنها آرزویش بود. او تمام دارائی‌هایش را در راه خدا انفاق کرد بجز یک دستبند آهنی که برایش باقیمانده بود.

زینب اجازه حضور بخدمت رسول خدا خواست ـ در حالی که حضرت مثل وقتی که حضرت فاطمه آمده بود در بستر عائشه استراحت می‌کرد ـ رسول خدا ج به او اجازه داد و او گفت: یا رسول الله! همسرانت مرا خدمت شما فرستاده‌اند و در مورد دختر ابی قحافه درخواست اجرای عدالت دارند.

عائشه گفت: سپس زینب مرا با زبان مورد حمله قرار داد و تا مدتی طولانی حملاتش را ادامه داد و من مراقب رسول خدا ج بودم و به او نگاه می‌کردم که آیا اجازه پاسخگوئی بمن می‌دهد؟ او گفت: زینب هم چنان میدان مبارزه را رها نکرد تا اینکه من دانستم که رسول خدا ج از اینکه من پیروز شوم بد نمی‌‌برد.

عائشه گفت: سپس با سخن او را مورد حمله قرار دادم و او را رها نکردم تا اینکه بر او پیروز گردیدم و رسول خدا ج فرمود: «او دختر ابوبکر است» (صحیحین).

هم چشمی در بین همسران حضرت در سفر و حضر وجود داشته است و سیده عائشه گفته است: رسول خدا وقتی که اراده سفر می‌کردند بین همسران خود قرعه می‌انداختند، در یکی از این سفرها قرعه بنام عائشه و حفصه در آمده بود و در مسافرت شب حضرت به نزدیک شتر عائشه تشریف می‌آورد و در راه با او سخن می‌گفت: ای عائشه آیا امشب بر شتر من سوار نمی‌‌شوی تا من هم بر شترت سوار شوم که هر دو ببینیم چه اتفاق می‌افتد؟

عائشه گفت: که گفتم آری.

سپس شتر او را سوار شدم و او هم بر شتر من سوار شد، پیامبر خدا ج تشریف آورده و نزدیک شتر متعلق به عائشه که حفصه بر آن سوار بود رفتند، سپس بر او سلام فرمودند و آنگاه سفر ادامه یافت تا که کاروان برای استراحت فرود آمد.

عائشه شتر خود را که حفصه بر آن سوار بود و پیامبر در کنارش حرکت می‌کرد گم نمود پس از پائین آمدن هر دو پایش را در میان گیاه اذخر قرار داده و می‌گفت:

خدایا بر من عقربی و یا ماری را مسلط کن تا مرا بگزد زیرا که نمی‌توانم به حضرت چیزی بگویم. (صحیحین)

گاهی هم غیرت و هم چشمی زنان، موجب فریب و حیله می‌شد. عائشه گفته است: رسول خدا در نزد زینب دختر حجش درنگ می‌فرمود و در نزدش عسل میل می‌کرد من و حفصه همدیگر را سفارش کردیم که حضرت بر هر کدام از ما وارد شد بگوئیم که از شما بوی گیاه مغافیر به مشام می‌رسد.

مگر از این گیاه استفاده کرده‌اید؟

حضرت بر یکی از آن دو وارد شد و او طبق سفارش عمل کرد. حضرت فرمود: «خیر بلکه عسل در نزد زینب دختر حجش میل کرده‌ام و دیگر تکرار نمی‌کنم».

آنگاه ـ برای جلوگیری از تحریم غذائی پاک و حلال ـ این آیه کریمه نازل گردید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَ...﴾ [التحريم: 1].

«هان ای پیامبر چرا آنچه را که خدا بر تو حلال فرموده حرام می‌گردانی رضایت همسرانت را طلب می‌کنی...».

تا اینکه خداوند فرمود: ﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ﴾. اگر شما (عائشه و حفصه) بسوی خدا توبه کنید و بدین ترتیب به آن دو توجه داد که تصمیم پیامبر مثل تصمیم افراد عادی نیست بکه او رسول خدا است و هر تصمیم او منتهی به حلال و حرام می‌گردد لذا می‌باید آنان متوجه آن باشند.

و هم خداوند قضیه را بدینسان توضیح داد: ﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ﴾ - و آنگاه که پیامبر به بعضی از همسرانش راز گفت این بدان سبب بود که حضرت فرموده بود: « بلکه عسل صرف کرده‌ام» (صحیحین).

عائشه زن جهادگر

زن مسلمان در صدر اسلام در تحمل مسئولیت و مشکلات جهاد در راه خدا با مرد شریک و سهیم بود، جهاد زن متناسب با فطرت و طبیعت او بود که اغلب شامل پرستاری، تهیه غذا، رساندن آب، رسیدگی به احوال زخمی‌ها و نقل و انتقال شهداء می‌گردید.جز در حالات بسیار ضروری در جنگ عملی، زن شرکت نداشت. پس زنان در جهاد یاور مردان و پشتیبان آنان بوده است.

سیده عائشه در این مجال و در معرکه‌های اولیه حق و باطل سهم بزرگی را دارا بود. در غزوه احد به همراه جمعی از زنان مسلمان به آب دادن زخمی‌ها پرداخت و مشک آب را بر دوش خود حمل می‌کرد و آب را به مجاهدین راه خدا تقدیم می‌کرد.

انس بن مالک گوید: عائشه دختر ابوبکر و ام سلیم را دیدم که جامه‌هایشان را در هم پیچیده بودند به طوریکه خلخال‌هایشان نمودار بود و مشک‌های آب را با خود حمل می‌کردند و آب را به دهان هر یک از زخمی‌های جنگ سرازیر می‌کردند و دوباره باز می‌گردیدند و با مشک‌های پر آب باز می‌گشتند و بار دیگر آب را به دهان تشنگان فرو می‌ریختند.[[89]](#footnote-89)

در غزوه خندق از حصاری که رسول خدا ج زنان و اطفال را در آن جای داده بود بیرون آمد و به صفوف جلوی جبهه رفت بطوریکه چون عمربن خطاب او را دید، جرئت او را نپسندید. ام المؤمنین در این مورد گفته است: روز خندق بیرون گردیدم و احوال مردم را بررسی می‌کردم، ناگهان صدای پایی را از پشت سرم شنیدم، سعد بن معاذ س را دیدم که پسر برادرش حارث بن اوس نیز به همراهش بود و با خود سپری را حمل می‌کرد، بر زمین نشستم سعد از کنارم گذشت، در حالی که ذرهی آهنین بر تن داشت و قسمت‌هایی از بدنش از زره بیرون زده بود. من بر سعد بیمناک بودم که تمام بدنش در داخل زره نبود ـ سعد س از تناورترین مردان بود ـ او گذر کرد و با خود رجز می‌خواند: کمی صبر کن تا شاهد مبارزه زیبای مبارزان باشی/ چه زیبا است مرگ وقتیکه موعد آن نزدیک می‌شود.

با شتاب از زمین برخاستم و وارد باغی گردیدم که در آن جمعی از مسلمانان از جمله عمر بن خطاب بودند و درمیانشان مردی غرق در آهن بود و کلاه خودی بسر داشت، عمر پرسید: چرا اینجا آمدی؟ به خدا سوگند خیلی جرئت داری آیا از اینکه بلایی به سرت بیاید در امان هستی، شاید فرار کردی. عمر بن خطاب همچنان مرا ملامت می‌کرد بطوریکه آرزو کردم زمین شق شود و در آن ساعت من در زمین فرو روم.

ناگهان آن مردی که سر تا پایش غرق در آهن بود چهره برگرفت و دیدم که او طلحه بن عبید الله می‌باشد و فرمود: وای بر تو ای عمر امروز بسیار زیاده روی کردی آیا مگر انضمام و یا فرار جز بسوی خدای متعال است؟! (مسند امام احمد و تفسیر ابن کثیر ۳/۴۸۰).

چون دولت اسلام گسترش یافت و میدان‌های جهاد از مدینه منوره دور گردید مشارکت ام المومنین عائشهل در جهاد کم شد زیرا که رسول خدا در هر یک از غزوات بین همسران خود قرعه می‌کشید، چنانکه بیان آن در قبل گذشت. ولی ام المومنین عائشهل همچنان در جهت ترغیب و تشویق به جهاد ادامه می‌داد.

امام احمد از قول ام المومنین عائشهل روایت نموده که او را مکاتبی ـ به برده‌ای گفته می‌شد که با پرداخت بهای خود آزاد می‌گردید، البته در کار کردن آزاد بود تا معادل قیمت خود را تهیه کند ـ بود که برای پرداخت قسمتی از وجه بدهی خود آمده بوده و عائشه به او گفته است: غیر از این بار دیگر شما را ضرورتی نیست که به نزدم بیائی بهتر است که جهاد در راه خدا بر خود لازم گیری زیرا که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: « هیچ غباری در راه خدا در قلب و جان آدمی وارد نمی‌شود مگر آنکه خداوند آتش را بر او حرام می‌فرماید».

عائشه ل و دفاع از زن

زنان چون اسلام را شناختند دریافتند که این دین است که می‌تواند آنان را از ستم‌های جاهلیت که با آن دست به گریبانند برهاند، لذا به تصدیق آن همت گماشتند و در راه آن به جهاد پرداختند و در سایه آن حقوق مشروعه و کامل خود را مطالبه کردند و به دفاع از محرومیت‌های حاکم برخود برخاستند. سیده عائشه ل در این میان نقش بزرگی را ایفا نمود، به طوری که رهبری مدافعین از حقوق زن را به عهده داشت و چشم‌های زنان محروم و درمانده و رنج کشیده فقط بسوی او دوخته شده بود، زیرا که او در پیشگاه رسول خدا ج دارای مقام ارجمندی بود و چه بسا که وحی بر حضرت در حجره او و بخاطر شکایات زنان مظلوم و قضایای آنان نازل می‌گردید.

از آن جمله است گفته سیده:

مردم رسم داشتند که مرد زنش را هرطور می‌خواست طلاق می‌داد و باز هم زن در قید همسری او باقی بود زیرا که در ایام گذرانیدن عده مجدداَ به او رجوع می‌کرد و اگر صد طلاق هم داده بود، باز امکان رجوع و دربند نگهداشتن زن برای مرد میسر بود تا اینکه مردی به زنش گفت: به خدا سوگند تو را آنطور که بتوانی از من جدا شوی طلاق نمی‌دهم و نه هم تو را در خانه‌ام می‌پذیرم. این کار چگونه ممکن بود؟ مرد گفت: تو را طلاق می‌دهم چون موعد سر رسیده عده‌ات شد رجوع می‌کنم.

زن به خانه عائشهل آمد و او را در جریان قرار داد، چون رسول خدا ج به خانه تشریف آورد، عائشه موضوع را به حضرت باز گفت و رسول خدا ج سکوت کرد تا که این آیه نازل گردید: ﴿ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ [البقرة: 229]. «طلاق رجعی دو تا است پس از آن یا زن بر اساس روش نیک و معروف نگهداشته می‌شود و یا اینکه بخوبی راه او باز می‌گردد».

عائشه گفت: از آن پس مردم طلاق را بر طبق فرمان خدا به مورد اجرا می‌گذاشتند، چه کسانی که در قبل زنانشان را در بلاتکلیفی گذاشته بودند و چه آنانکه این کار را نکرده بودند، دیگر حق نداشتند که زن را در حالت بلاتکلیفی باقی بگذارند. (ترمذی)

و نیز از آنجمله است قول سیده عائشهل: مبارک است آن ذاتی که شنوایی او بر همه چیز و همه اقوال احاطه دارد، من قول خوله دختر ثعلبه را می‌شنوم درحالی که بخشی از اسرارش را پنهان می‌داشت ولی خدمت رسول خدا از شوهرش شکایت می‌کرد و می‌گفت: یا رسول الله جوانی مرا خورد و من آنچه را دارا بودم بر او نثار کردم ولی چون سن من بزرگ شد و دیگر از من فرزندی تولد نمی‌شود، مرا واگذاشت و ظهار[[90]](#footnote-90) گفت؛ خدایا من به پیشگاه تو شکایت می‌کنم.

هنوز برنخاسته بود که جبرئیل آمد و این آیات را آورد. ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [المجادلة: 1]. «خدا شنید قول زنی را که درباره شوهرش با شما صحبت می‌کرد و شکایتش را به پیشگاه خدا برد». (صحیح البخاری و ابن ماجه).

آن دیگر همسر ثابت بن قیس است که شوهرش او را مضروب ساخته و قسمتی از بدنش زیر ضربات شکسته است، خدمت رسول خدا ج آمد و حضرت در حجره عائشه بود، صبح‌گاهان بر پیامبر ج وارد شد و شکایتش را به پیشگاه او تقدیم کرد رسول خدا ج ثابت شوهر او را احضار کرد و فرمود: «در مقابل دریافت مبلغی از مالش از او جدا شو» (ابوداود).

آن یکی زن جوانی است که به خانه عائشه آمد و گفت: پدرم مرا به پسر برادرش به نکاح داده تا باین ترتیب موقعیت خود را بالا برد ولی من راضی نیستم، عائشه به او گفت: بنشین تا رسول خدا ج بیاید.

رسول خدا ج تشریف آورد و عائشه او را در جریان شکایت زن قرار داد. حضرت ج پدرش را احضار کرد و آنگاه اختیار را به زن جوان داد آنگاه آن زن گفت: یا رسول الله هم اکنون اجازه دادم هر طور پدرم می‌خواهد عمل کند ولی مقصود من این بود که بدانم آیا زنان هم در امر ازدواج اختیار دارند یا خیر. (نسائی و صحیح البخاری)

پس از وفات رسول خدا ج سیده عائشه به عنوان رهبرِ دفاع از حقوق زن باقی ماند و در مقابل هرکسی که کرامت زن را مورد بحث قرار می‌داد، می‌ایستاد و خشم می‌گرفت. چنانکه در قبل انکار او را در مورد قطع نماز را با هم مشاهده کردیم که شخصی گفت: سگ و الاغ و زن موجب قطع نماز می‌گردد و گفته عائشه را که فرمود:

«شما ما را به الاغ‌ها و سگ‌ها تشبیه کردید»[[91]](#footnote-91).

عائشه ل بشدت خشمگین شد و گفت: به خدائی که قرآن را بر ابوالقاسم نازل فرموده سوگند که حضرت بدینسان سخن نگفته‌اند ولی رسول خدا ج می‌فرمود: «اهل جاهلیت می‌گفتند: آمد و نیامد نیک فالی و بدفالی در مورد زن و مرکب و منزل وجود دارد».

سپس عائشه ل این آیه را تلاوت کرد:

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ﴾ [الحدید: 22].[[92]](#footnote-92)

«نرسید هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان شما مگر نوشته شده است در کتابی پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را».

همچنانکه سیده عائشه ل در مقام دفاع از زن و حقوق او بسیار سخت‌گیر بود، همچنین بر زنانی که با برخی از احکام شریعت مخالفت می‌کردند نیز به شدت سرناسازگاری داشت. با زنان حمص که بر او وارد شدند بدینگونه برخورد کرد که به آنان گفت: شاید شما از آن زنانی هستید که به حمام‌های عمومی می‌روند، از رسول خدا ج شنیدم که می‌فرمود: «هر زنی که جامه‌هایش را در غیر از خانه شوهرش بگذارد به تحقیق که پرده بین خود و خدا را دریده است» (ابن ماجه، ابوداود، امام احمد).

چون در لباس زنان پس از رحلت رسول خدا ج تغییراتی را مشاهده کرد، ناراحت شد و گفت: اگر رسول خدا ج مشاهده می‌فرمود که زنان چه چیزهایی را به وجود آورده‌اند، حتماَ آنان را از ورود به مساجد منع می‌کرد چنانکه زنان بنی اسرائیل از ورود به مسجد به واسطه ایجاد بدعت منع شدند. (متفق علیه).

عائشهل بسیار علاقمند بود که لباس‌های زن طوری باشد که او را از مردان بیگانه بپوشاند، اگر بر یکی از زنان جامه‌ای نازک را می‌دید اظهار انزجار می‌کرد و اگر می‌توانست آنرا پاره می‌نمود. ابن سعد آورده که حفصه دختر عبدالرحمن بر ام المومنین وارد شد در حالی که چادری نازک پوشیده بود، عائشه چادرش را از هم درید و سپس چادری ضخیم بر او پوشانید.

در عهد رسول خدار از زنان تعریف و توصیف می‌نمود، زیرا که در این زمان زنان اوامر خدای را اجراء می‌کردند. عائشهل گوید: خداوند زنان مهاجران اول را رحمت کند زیرا که چون خداوند نازل فرمود: ﴿وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: 31]. «و باید که زنان فرو اندازند چادرهای خود را بر گریبان‌های خود».

ضخیم‌ترین پارچه‌ها را برش دادند و آن را برای خود چادر ساختند.

و هم عائشه گوید: «چادر آنست که موی و چهره زن را بپوشاند».

شایان ذکر است که گفته شود عائشهل پوشانیدن صورت در احرام در موقع اعمال حج بر این امر این گفتار او دلالت می‌کند:

ما همراه رسول خدا ج بودیم سواران از کنار ما می‌گذشت در حالیکه ما احرام داشتیم چون برابر ما می‌رسیدند ما چادرهای خود را بر صورت خود می‌انداختیم و چون دور می‌شدند آن را بر می‌گرفتیم. چون رسول خدا ج او را همراه برادرش عبدالرحمن برای ادای عمره فرستاد و برای عمره احرام بست نیز این امر را مراعات می‌کرد و خود می‌گوید: من بیاد دارم که دختری کم سال بودم که برای زیارت کعبه آورده شدم، در بین راه چرت می‌زدم به طوریکه سرم پائین می‌افتاد تا که به تنعیم رسیدیم، من در آنجا با بقیه مردم در انجام عمره همزبان گردیدم و تهلیل می‌گفتم در آن حال گاهی چادرم را از گردنم بر می‌گرفتم شخص همراهم عبدالرحمن بن ابوبکر ـ با تازیانه بر پایم می‌کوبید و مرا خبر می‌کرد که باید صورتم را بپوشانم.

راوی گوید: از ام المومنین پرسیدم مگر کسی را می‌دیدی که آنجا باشد؟

گفت: برای عمره احرام بسته بودم بنابراین می‌باید شرایط آن را مراعات می‌کردم تا که به رسول خدا پیوستم. (متفق علیه).

وداع با دوست

ام المومنین عائشهل، به شرف پرستاری و خدمتگزاری رسول خدا در آخرین بیماری حضرت نایل گردید در موقع بیماری هر روز می‌پرسید فردا نوبت کدام خانه است؟ فردا کجا باید باشم؟

این سوال از آنرو بود که علاقمند بود، نوبت خانه عائشهل فرا رسد. سرانجام رسول خدا ج از همسرانش اجازه گرفت که در خانه عائشه پرستاری شود و همسران ایشان به او اجازه دادند که هر جا را بیشتر دوست دارد در همانجا باشد.

ام المومنین عائشهل گوید: رسول خدا روزی فوت کرد که معمولاَ نوبت ورود ایشان به خانه من بود خداوند روح مبارک‌شان را قبض فرمود، درحالی که سر مبارک بر سینه‌ام تکیه بود و در آخرین لحظات آب دهنم با آب دهان مبارک درهم آمیخت. (صحیح البخاری).

در حدیثی دیگر سیده عائشهل بیان می‌دارد که چگونه آب دهانش با آب دهان رسول خدا در هم آمیخته است.

عائشهل گوید: از نعمت‌ها و الطاف خداوند بر من: اینکه رسول خدا ج در خانه‌‌‌ام وفات کرد و آن روز نوبت من نیز بود، حضرت در حالی روح گرامی‌اش به پیشگاه خدا رفت که پیکر مبارکشان بر سینه‌ام تکیه بود و خداوند آب دهان من و او را در آخرین لحظات بهم آمیخت. عبدالرحمن وارد شد و به دستش مسواکی بود و من رسول خدا ج را بر خود تکیه داشتم، دیدم حضرت به سوی عبدالرحمن نگاه می‌کند، دانستم که مسواک را دوست می‌دارد عرض کردم: آیا آن را برای شما بگیرم؟

با سر مبارک اشاره فرمود: آری، سپس آن را از عبدالرحمن گرفتم، دیدم مسواک سفت است، پرسیدم: برای شما آن را نرم کنم، باز با سر مبارک اشاره فرمودند: آری، پس آن را برایش نرم کردم. نرم کردن مسواک بوسیله دندان انجام می‌گرفته که چون عائشه آن را با دندانش برای رسول خدا نرم کرده بدیهی است آب دهانش در آن باقیمانده و با آب دهان رسول خدا ج درهم آمیخته است. مقابل ایشان ظرف آبی قرار داشت که دست‌های خود را در آن فرو می‌برد و بصورتش می‌کشید و می‌فرمود «لا اله الا الله، برای مرگ سکراتی هست».

آنگاه دستش را بلند کرد و می‌فرمود: «في الرفیق الأعلی» تا که روح مبارک ایشان قبض گردید و دست‌شان پائین آمد. متفق علیه

عائشه ل در چنین مرحله دردناکی که بر او گذشت همچنان متین و پایدار و با قلبی استوار روحانی آرام بود و بر غم سکرات مرگ که آن را مشاهده کرده بود توانسته بود آرامش خود را حفظ کند حتی می‌گفت: رسول خدا ج فوت کرد در حالی که بر سینه‌ام تکیه بود و پس از آن روز که حضرت را در حال وفات دیدم شدت مرگ کسی را زشت نمی‌دانم. (صحیح بخاری، نسائی، ابن ماجه).

ثبات و آرامش روان او را ببین در حالیکه بیماری رسول خدا ج شدت یافته عائشه معوذات را بر رسول خدا می‌خواند و دست مبارک را مساس می‌کند زیرا که بیاد دارد چون رسول خدا بیمار می‌شد خود اینکار را انجام می‌داد. (صحیح البخاری)

آفرین بر تو ای ام المومنین! خداوند تو را در موقعی ثابت و پایدار حفظ کرد که مردان تنومند در چنان موقعی توان پایداری و ثبات را نداشتند. این ثبات درباره‌ات عجیب و غریب نیست زیرا که تو دخت ابوبکر صدیق هستی که خداوند او را در هنگام اعلام وفات رسول خدا ج ثابت و پایدار نگهداشت و اصحاب پیامبر بوسیله او به ثبات و آرامش بازگشتند در حالیکه شدت مصیبت آنان را تکان داده بود و عاطفه‌هایشان را جریحه دار ساخته و عقلهای‌شان را ربوده بود. عمر گفتارش را می‌گفت و مردم نمی‌‌دانستند چکار می‌کنند، تا اینکه ابوبکر صدیق آمد و درمیان اصحاب به آن موقعیت عظیم قیام کرد و آرامش روحی را بدانان بازگردانید و مردم از آن پس دانستند که ثواب رنج مصیبت وارده بر خود را می‌باید از خدا در خواست کنند.

ام المومنین گوید: چون روح رسول خدا ج قبض گردید ابوبکر نزد زنش دختر خارجه در عواملی بود مردم می‌گفتند: حضرت نمرده است این حالت او نوعی دریافت وحی است ابوبکر صدیق آمد صورت مبارک پیامبر ج را باز کرد و بین دو چشمش را بوسه زد و گفت:

در پیشگاه خدا شما گرامی‌تر از آن هستی که دوباره طعم مرگ را بچشی.

به خدا سوگند رسول خدا ج وفات کرده است.

عمر همچنان در گوشه‌ای از مسجد می‌گفت: به خدا سوگند پیغمبر نمرده است و او نخواهد مرد تا آن زمان که دست‌ها و پاهای بسیاری از منافقین را قطع کند. او می‌دید که کفر و شرک ریشه کن شده اما نفاق همچنان پا بر جا است و تصور می‌کرد که ریشه کن کردن نفاق نیز در دوران حیات حضرت انجام خواهد شد.

ابوبکر صدیق برخاست به منبر بالا رفت و گفت: هرکس خدا را پرستش می‌کند همواره خداوند زنده است و نمی‌‌میرد و هر کس محمد ج را می‌پرستید همانا محمد ج فوت کرده است و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144]. «محمد ج جز مقام پیغمبری مقامی دیگر نبود پیامبران قبل از ا نیز گذشته‌اند آیا اگر بمیر و یا کشته شود شما به عقب خود باز می‌گردید و هر کس به گذشته‌اش باز گردد هرپر چیزی به خدا ضرر نمی‌رساند و خدا شاکرین را پاداش خواهد داد».

عمر گوید: چنان بودو که گوئی این آیه را من جز در آن روز نخوانده بودم. (صحیح البخاری، نسائی، ابن ماجه).

رسول خدا ج در حجره ‌ام المومنین عائشه در همانجائی که خداوند روح او را قبض فرمود دفن گردید و اولین ماه در خانه ‌ام المومنین قرار گرفت زیرا که عائشه گفته بود که خواب دید که سه ماه در خانه‌اش سقوط کرد ابوبکر صدیق در تفسیر آن فرموده بود: اگر روایت صحیح باشد سه نفر از بهترین مردم روی زمین در خانه‌ات دفن خواهند شد چون رسول خدا ج فوت کرد ابوبکر صدیق خطاب به عائشه فرمود: «این است بهترین ماهی که در خانه‌ات قرار می‌گیرد یا عائشه».

سپس در همین خانه ابوبکر صدیق و عمر فاروق نیز دفن شدند و بدین ترتیب سه ماه در این خانه قرار گرفت. (طبرانی).

ابوداود در سنن خود آورده که قاسم گفت: بر عائشه صدیقه وارد شدم و گفتم: مادر: لطفاَ قبر پیامبر و دو یارش را به من نشان بده او پرده از ۳ قبر برگرفت که قبرها برجسته نبود و کچکاری هم نشده بود بلکه ساخت آن‎ها خاک قرمز رنگی بود.

فصل سوم:

عائشه بعد از پیامبر ج

1. مقدمه
2. عائشه در عهد ابوبکر صدیقس
3. عائشه در عهد عمر فاروقس
4. عائشه در عهد عثمان ذوالنورینس
5. تلاش در کشف حقایق – رفتن به مکه
6. عائشه در عهد علی بن ابیطالب

در مقابل فاجعه – روی آوردن حوادث – روز فاجعه – تهمت ظالمانه – علی و مادرهای مومنین – موقف علی در حادثه افک – عائشه و فاطمه

1. عائشه در عهد معاویهس

عائشه پس از جنگ جمل – رابطه او با معاویهس-

1. وفات عائشه ل.

فصل سوم:  
عائشهل بعد از پیامبر

مقدمه

خداوند متعال مادرهای مومنین را به مقامی ارجمند بالا برد به طوریکه در مقابل این مقام والا انسان ناچار اظهار فروتنی می‌کند و چنان رعایت و لطف خدا شامل حال آنان گردید که هر مسلمانی به پاکی و عظمت آنان اذعان می‌کند.

خداوند متعال برای گرامیداشت آنان آیاتی را نازل فرمود که تاکنون ۱۴ قرن است در محراب‌های عبادت مسلمین تلاوت می‌شود و تا روز قیامت هم ادامه خواهد یافت.

مؤمن این آیات را می‌شنود و روحش مالامال از تجلیل نسبت به مادرهای مؤمنین می‌گردد، زنان پاک سیرتی که در غم و شادی در کنار رسول خدا بودند و تنگدستی را تحمل کردند و انواع مصیبت‌ها و رنج‌ها را بخاطر رضای خدا و رسول او بردوش کشیدند و چون این رنج‌ها در طریق دعوت الی الله بود، خود را سبک‎بار دیدند و با جانی آرام در خدمت رهبر دعوت همت گماشتند.

خداوند فرموده است:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ...﴾ [الأحزاب: 6].

«پیامبر نسبت به مومنین از خودشان اولی‌تر است و همسران او مادرهای‌شان است».

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠﴾ [الأحزاب: 34].

«هان ای زنان پیامبر هر کدام از شما که به گناهی آشکار دست یازد عذابش دو چندان می‌گردد و این برخداوند آسان است».

﴿وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١﴾ [لأحزاب: 31].

«ای زنان پیامبر هر کدام از شما از خداوند و رسول او فرمانبرداری کند و عمل نیک انجام دهد مزدش را دوبار به او عنایت می‌کنیم و برایش رزق نیکوئی را مهیا می‌سازیم».

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: 32-34].

«ای زنان پیامبر شما مانند هیچکدام از سایر زنان نیستید البته اگر پرهیزکار باشد پس در سخن گفتن با ملایمت نباشید تا که مبادا آکس که در قلبش بیماری است نسبت به شما طمع ورزد و به معروف سخن بگوئید. در خانه‌های تان بمانید و همچون تجمل جاهلیت خود را نیارائید و نماز را بر پای دارید و زکات را بدهید و از خدا و رسول او اطاعت کنید جز این نیست که خداوند اراده فرموده است تا از شما خدان پلیدی را دور کند و شما را به کمال طهارت و پاکی پاک گرداند. بیاد آوردید آنچه را که از آیات خدا و حکت در خانه‌های تان تلاوت می‌شود که خداوند صاحب لطف است و نسبت به همه چیز آگاه است».

در طول حیات پیامبر خانه‌های مادرهای مؤمنین مهبط وحی بود و چون حضرت به جوار رحمت خدا پیوست، این خانه‌ها محل مراجعه مردم بود که برای تعلیم و گرفتن فتوا بدان‌جا مراجعه می‌کردند و یا اینکه برای دادخواهی وارد این خانه‌ها می‌شدند. بدینسان در این خانه‌ها دل‌های حیران آرامش می‌یافت و نادانان از این خانه‏ها علم می‌آموختند و بی‌نوایان این خانه‌ها را برای خود پناهگاهی می‌یافتند و دادِ دادخواهان از آنجا برآورده می‌شد. بلی مردم از هر طبقه‌ای که بودند چه خلفاء و چه دیگران در برابر همسران رسول خدا فروتنی می‌کردند. بنابراین چه بسا که مظلومان تظلم خود را به خانه‌هایشان می‌بردند. (عائشة و السیاسة)

سیده عائشه درمیان سایر همسران حضرت نمودار بود، زیرا که در نزد رسول خدا ج دارای مقامی والا و از محبت حضرت برخوردار بود. همچنین در علم و ادب صاحب مکانتی بزرگ بود به طوری که خواص و عوام امت به او نیازمند بودند و از اقطار و اکناف جهان اسلام و از شهرهای دور افتاده به سوی او بار سفر می‌بستند و آنچه که باعث افزایش شوق مردم می‌گردید همان زیارت رسول خدا ج بود بنابراین حجره او کعبه محبان و آرزومندان و محل آرامش جان‌های مؤمنین بود.

عائشهل در عهد ابوبکر صدیقس

رسول خدا ج در اثناء بیماری خود با امر به ابوبکر صدقس که امامت جماعت مسلمانان را در نماز بعهده بگیرد در واقع او را به عنوان جانشین خود نامزد کرده بود. عائشه صدیقهل به خاطر اینکه مبادا مردم نسبت به صدیق بدفالی بزنند و به این ترتیب پدرش در مظان سوء تفاهم واقع گردد، تلاش نمود که این وظیفه را حضرت به عهده کسی دیگر بگذارد.

عائشهل گوید: چون گفتم یا رسول الله ابوبکر مردی رقیق القلب است چون قرآن بخواند نمی‌تواند جلوی اشکش را بگیرد بهتر می‌بود که غیر از ابوبکر کسی دیگر را بدین کار امر می‌فرمودید.

عائشهل گوید به خدا سوگند مقصودم از این گفته چیزی جز اینکه می‌ترسیدم مردم نسبت به ابوبکر صدیق بدفالی بزنند نبود. زیرا که او اولین جانشین حضرت به حساب می‌آمد. لذا دوباره و سه باره بخدمت حضرت آمدم و درخواست خود را تکرار کردم تا اینکه حضرت فرمود: «شما همانند صواحب یوسف ÷ هستید»[[93]](#footnote-93)

پس از وفات پیامبر عائشه صدیقه در کنار مرقد مطهرش به عزاداری نشست و مقامی علمی خود را که مدتی بعد علنی گردانید برای مردم در ابتدای امر ظاهر نگرانید، زیرا که مرحله اول به زمان رسول خدا نزدیک بود و مردم درگیر جنگ با مرتدین بودند.

چون برخی از زنان پیامبر تصمیم گرفتند حضرت عثمان را به نزد ابوبکر صدیق بفرستند و میراث خود را از رسول خدا ج درخواست کنند، ام المومنین عائشه خطاب بدانان گفت: «مگر رسول خدا نفرموده است؟ از ما میراث برده نمی‌شود و هر آنچه را ما بگذاریم صدقه است» [امام احمد ۶/۲۶۲].

«در مورد این حدیث شریف و تطبیق آن با کتاب خدا می‌توانید به جلد اول راهنمای مذهب شافعی، تالیف شیخ الاسلام چاپ دانشگاه تهران صفحه۳۰۰ مراجعه فرمائید».

مدت خلافت ابوبکر صدیق طولانی نشد و روایات به طور متفق بیانگر این است که یار غار پیامبر چون عمرش معادل عمر پیامبر گردید دیار فانی را وداع گفت: بدین ترتیب مدت خلافت او ۲ سال و ۳ ماه و ۱۰ روز بود، تولد او نیز دو سال و ۳ ماه و ۲۹ روز قبل از عام الفیل بوده است و سرانجام در سن ۶۳ سالگی به رحمت خدا پیوست.

بیماری ابوبکر صدیقس مدت ۱۵ روز ادامه یافت. مردم به عیادتش می‌رفتند و عائشه صدیقهل نیز به پرستاری او مشغول بود. در اثناء پرستاری گاهی بعضی از اشعار را زمزمه می‌کرد و در مواردی صدیق س به او تذکراتی می‌داد در حالی که در آستانه مرگ قرار داشت. این تذکرات برای این بود که بجای زمزمه شعر آیات قرآن کریم جانشین گردد. چون وفات ابوبکر صدیق فرا رسید و حضرت در بستر احتضار قرار گرفت. عائشه ل این گفته حاتم را می‌خواند: «لعمرك ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوما وضاق بها الصدر». بجانت سوگند که ثروت جوان رابی نیاز نمی‌سازد. آنگاه که روزی خرخر مرگ فرا رسد و به سبب آن سینه انسان تنگ گردد.

ابوبکر صدیق فرمود: این گفتار را مگو دخترم ولی بگو: ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩﴾ [ق: 19]. «سختی مرگ رسید بحق این آن چیزی است که از آن فرار می‌کردی».

ام المومنین ل دوباره بازگردید و بر بالین صدیق می‌خواند: «وابیض یستسقی الغمام بوجهه ربیع الیتامی عصمه الارامل» سپید چهره‌ای که ابرها از صورت زیبایش آبیاری شدند. او بهار یتیمان و حافظ و خدمتگزار بیوه زنان بود.

ابوبکر صدیقس فرمود: او رسول خدا است. (امام احمد)

ابوبکر صدیق وصیت کرد که در کنار رسول خدا دفن شود چون وفات کرد آرامگاه او در حجره عائشه ل و سرش در مقابل کتف رسول خدا قرار گرفت و لحد قبرش به آرامگاه حضرت رسول چسبانده شد و قبر ابوبکر نیز مثل قبر رسول خدا مسطح گردید و بر آن آب ریخته شد و بدینسان ماه دوم در حجره ام المومنین عائشه ل فرود آمد.

ابوبکر صدیق از بین پسران و دخترانش سیده عائشه ل را مسئول اجرای وصیت خود قرار داد و به او فرمود: من برایت قطعه زمینی - باغ - را بخشیده بودم ولی هم اکنون در آخرین لحظات حیات چیزی از بابت آن در دل من است آن را برای تقسیم بین وراث بازگردان.

عائشه گفت: آری بازگرداندم.

آنگاه بوبکر صدیق فرمود: اما از زمانیکه امر مسلمانان را بعهده گرفتم از درهم و دینارشان چیزی دریافت نکردم، ولی از غذاهای پس مانده مسلمین بهره‌مند شده ام و شکم‌ خود را سیر کردم و جامه‌های خشن‌شان را پوشیده ام و از بیت المال مسلمین چیزی در دست ندارم، مگر این خدمتگزار حبشی و این شتری شیرده و این قطیفه چون من وفات کردم آن‎ها را به نزد عمر بفرست و درخواست عفو کن.

عائشه ل گوید به سفارش صدیق عمل کردم چون نماینده‌ای برای تسلیم آن به نزد عمر س رفت اشک‌های عمر سرازیر شد و دانه‌های اشک بر زمین می‌افتاد و می‌گفت: «خداوندا ابوبکر را رحمت کند که جانشینان بعد از خود را به رنج انداخت». (حیاة الصحابة ۲/۴۶۰).

عائشه درعهد خلافت عمر ب

در عهد عمر س مقام والای ام المومنین عائشهل بیشتر ظاهر گردید.

عمر و دیگر بزرگان صحابه وقتی که در امری با مشکل مواجه می‌گردیدند، بخصوص امری که مربوط به احوال شخصی افراد مربوط می‌شد، نزد ام المومنین عائشهل می‌رفتند و درباره آن از او سوال می‌کردند. ابن سعد بروایت از محمود بن لبید آورده است: همسران پیامبر احادیث رسول خدا را حفظ می‌کردند ولی همگی‌شان مثل عائشه و ام سلمه نبودند، عائشه در عهد عمر و عثمان در مسایل دینی فتوا می‌داد تا که آن دو - که خدا رحمتشان کند - درگذشتند. بزرگان اصحاب رسول خدا عمر و عثمان و کسانی که بعد از آن دو بودند درباره مسایل دینی به نزد این دو همسر حضرت رسول می‌فرستادند و درباره احادیث از آن دو می‌پرسیدند. (الطبقات ۲/۳۵۷).

از جمله نمونه‌هایی که می‌توان نام برد اینکه چون انصار و مهاجرین درباره قضیۀ مقاربت مرد و زن بدون انزال و وجوب غسل و یا عدم وجوب آن اختلاف کردند، ابوموسی گفت: من پاسخ این مشکل را برای شما می‌آورم. سپس ابوموسی گوید بر درب خانه عائشه از او اجازه ورود خواستم، چون اجازه داد به او گفتم:

یا ام المومنین - یا ای مادر -! من می‌خواهم درباره چیزی از شما سوال کنم ولی از شما شرم می‌دارم.

عائشهل گفت: از من شرم مدار از اینکه چیزی را می‌پرسی همچنانکه از مادرت که تو را بدنیا آورده شرم نمی‌داری، زیرا که من هم مادرت هستم. آن گاه پرسیدم چه چیزی غسل را واجب می‌کند؟

گفت: آدم آگاه نیز هم اکنون درمانده است، رسول خدا فرموده است: «وقتیکه شخص با همسرش در می‌آمیزد و محل ختنه غائب می‌گردد دراینجا است که غسل واجب گردیده است». و طحاوی این حدیث را در مشکل الاثار آورده و عنوان نموده شاید که عمر بن خطاب این پرسش را نموده است. (الاجابه)

عمر س چنین باور داشت که برای کسی که احرام دارد مناسب نیست که بوی خوش عطر از او استشمام گردد و می‌گفت: من اگر از شخص محرم بوی رجاله قیر را بیابم بهتر است که از او بوی خوش عطر به مشامم برسد.

چون عائشه این خبر را شنید او را دریافت و گفت: رسول خدا - از بوی خوش استفاده کرده‌اند - و در روایتی رسول خدا در احرام خود از بوی خوش استفاده کرده‌اند - از آن پس عمر س در حالی احرام می‌بست که آثار مشک از پیکرش نمودار بود.

بیهقی از قول عبدالله بن عمر آورده که گفت از عمر س شنیدم که گفت در مراسم حج چون جمره‌ها رازدید و سررا تراشیدید هر چیزی جز زنان شما و استفاده از عطر برایتان حلال گردیده است.

سالم گوید که عائشه گفت: هر چیزی حلال می‌گردد مگر استفاده از همسرانتان زیرا که من در موقع تمام شدن احرام پیغمبر او را عطر می‌زدم. (الاجابة)

صحیح البخاری و مسلم آورده‌اند که عائشه گفت: من رسول خدا را در موقع احرام بستن و همچنین در موقع پایان احرام و حلال شدن قبل از طواف خانه عطر زدم.

حضرت عمر نسبت به مادرهای مؤمنین بسیار اهمیت می‌داد و از احوال‌شان بسیار جستجو می‌کرد خود سیده عائشه در این مورد گواهی می‌دهد:

عمر بن خطاب سهم ما را - همسران پیامبر - به نزد ما می‌فرستاد حتی از کله و پاچه نیز سهم ما را معین می‌کرد. (اخبار عمر)

در نزد عمر س 9 عدد سینی بود، که اگر میوه، یا چیزی نو آورده می‌شد، سهم همسران رسول خدا ج را در آن‎ها می‌نهاد و به خانه‌های‌شان می‌فرستاد. (حیات الصحابة 2/369).

چون خیبر را تقسیم نمود، همسران رسول خدا ج را، بین اینکه یک قطعه زمینی به آنان واگذار گردد، و یا اینکه سالانه صد پیمانه محصول دریافت دارند، مختار قرار داد... که عائشه و حفصه دریافت محصول را اختیار کردند. (اخبار عمر)

درباره شدت اهتمام عمرس به همسران پیامبر آمده است، که او نسبت به آنان بی‌نهایت ادای ادب می‌کرد، و هرگاه که همسران حضرت می‌خواستند، به حج بروند، عثمان بن عفانس و عبدالرحمن بن عوفس را مأمور می‌کرد، که یکی از جلو و دیگر از پشت سر آنان حرکت کنند، و نگذارند کسی با آنان سیر کند، چون در محلی برای استقرار و استراحت می‌آمدند، آن دو مامور پاسداری‌شان بودند و چون هنگام طواف خانه می‌رسیدند و مأمور بودند، که جز زنان کسی دیگر را نگذارند، با آنان در طواف شریک باشند. (اخبار عمر)

سیده عائشه، هیبت عمر را در دل داشت و از او با احترام یاد می‌کرد، که مزاح او با سیده سوده ـ که داستان آن در قبل گذشت ـ بر این واقعیت دلالت می‌کند، عائشه می‌گفت: هیبت عمر را در دل می‌داشتم، زیرا که رسول خدا ج به هیبت او احترام می‌گذاشت. در مسند عائشه ل احادیثی آمده که او از رسول خدا ج درباره فضایل و مناقب حضرت عمر س روایت کرده است، از آن جمله فرموده رسول خدا ج است:

«در امت‌های قبل از شما افرادی بودند، که به آنان الهام می‌گردید، اگر در امت من یکی از آنان باشد، حتما عمر بن خطاب از آنان خواهد بود» (صحیح مسلم)

و هم فرموده رسول خدا ج: «من می‌بینم که شیاطین انس و جن از عمر فرار می‌کنند» حضرت عمرس پس از آنکه ضربت خورده بود، عبدالله پسرش را به نزد ام المومنین فرستاد که برایش اجازه بگیرد، تا در حجره شریفه دفن گردد، ام المؤمنین بر این اجازه داد.

درباره اظهار ادب عمر در کشاکش مرگ نسبت به سیده عائشه جای بسی تأمل است، زیرا که او در آخرین لحظات حیات نیز نسبت به همسران پیامبر ادای احترام می‌کرد، او به فرزندش عبدالله گفت: به نزد ام المومنین عائشه برو و به او بگو: عمر شما را سلام می‌رساند، مرا به عنوان امیرالمومنین یاد نکنی، زیرا که امروز امیر مسلمین نیستم. بلکه بگو: عمر بن خطاب از شما درخواست اجازه دارد، که در کنار دو یار خود در حجره شریفه دفن گردد.

عبدالله فرمان پدر را اجرا کرد، سلام گفت و اجازه خواست وقتیکه وارد حجره شریفه شد، ام المومنین را در حال گریه یافت، همچنانکه عمر وصیت کرده بود، سلام او را ابلاغ کرد، و درخواست او را مطرح نمود.

عائشهل گفت: من خود می‌خواستم در اینجا دفن شوم، ولی امروز عمر را بر خود ترجیح می‌دهم. چون عبدالله به سوی پدرش باز گردید، گفتند این عبدالله است که باز گردیده است. حضرت عمر فرمود مرا بالا گیرید، مردی او را بخود تکیه داد، پرسید چه آورده‌ای؟

عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین آن چیزی را که دوست می‌داری، ام المؤمنین ل برای شما اجازه داد.

عمر س فرمود: الحمدلله. هیچ چیزی به اندازه این آرامگاه برایم مهم نبود.

ای عبدالله! چون روحم قبض گردید، مرا با تابوتم بردارید، سپس بر درب حجره عائشهل به ایستید و شما بار دیگر خطاب به عائشه ل بگویید: عمر بن خطاب اجازه ورود می‌خواهد، اگر اجازه داد مرا داخل کنید، ولی اگر نپذیرفت مرا به قبرستان مسلمین باز گردانید زیرا که بیم دارم اجازه او به من بخاطر قدرتی باشد، که به عنوان رئیس دولت مسلمین داشته‌ام.

چون پیکر او را برداشتند، چنین می‌نمود که مسلمین را تا آن روز چنان مصیبتی نرسیده است، عبدالله بر درب حجره عائشهل ایستاد و اجازه خواست، چون اجازه داده شد، او را وارد کردند و در حجره شریفه دفن نمودند و بدینسان خداوند او را با پیامبر ج و ابوبکر صدیقس کرامت بخشید. و سومین ماه در حجره عائشه در آمد.

عائشهل در عهد عثمانس

در عهد حضرت عثمانس پس از آنکه دولت اسلام گسترش یافت و ملت‌های مختلف عائشه نیز بالا گرفت، زیرا که مردم نیازمند علم و فقه او بودند، لذا مردم از هر سوی رهسپار خانه او می‌گردیدند تا از علمش بهره‌مند گردند.

عنایت حضرت عثمانس نسبت به مادرهای مؤمنین کمتر از حضرت عمر نبود در موقع مراسم حج به شیوه زمان حضرت عمر، عبدالرحمن عوف را مأمور می‌کرد و بجای خود نیز صحابی جلیل سعید بن زید را مقرر می‌داشت، بطوریکه یکی در پیشاپیش و دیگری پشت سر امهات المؤمنین در حرکت بودند. (عائشه والسیاسة).

شکی نیست که عائشه بیش از سایر مردم فضایل و مناقب و مکانت حضرت عثمان را در پیشگاه رسول خدا ج می‌دانست او احادیثی را از فضایل عثمان س روایت کرده، که همگی دلالت قاطع بر احترامی است که برای حضرت عثمان قایل بوده است.

از جمله این احادیث، اینکه رسول خدا ج در هنگام ورود حضرت عثمان لباس‌هایش را جمع و جور می‌کرد و عائشه گوید از حضرت در این مورد سوال کردم که فرمود: «آیا از مردی که فرشتگان از او شرم می‌دارند شرم نکنم» و در روایتی دیگر آمده است که: «... عثمان مردی با حیاست» (صحیح مسلم)

و از جمله احادیث روایت شده قول عائشه است که گوید: رسول خدا ج بر من وارد شد، دید مقداری گوشت نزد من می‌باشد، پرسید: چه کسی آن را فرستاده است؟

گفتم: عثمان.

عائشه گوید: رسول خدا ج را دیدم که دست‌هایش را بالا برد و بر عثمان دعا فرمود.

بزار چون شنید که برخی مردم نسبت به حضرت عثمانس زبان درازی می‌کنند، به شدت خشمگین شد و گفت: خدا آن کس که عثمان را لعنت می‌کند لعنت کند. خدا آن کس را که عثمان را لعنت کند، از رحمت خود به دور دارد و به تحقیق که رسول خدا را دیدم که پایش را بر عثمان تکیه داده بود. من عرق را از پیشانی حضرت پاک می‌کردم و در همان حال وحی بر او نازل می‌گردید. رسول خدا ج دو دخترش را یکی پس از دیگری به عثمان ازدواج کرد و پس از نزول وحی به عثمان می‌فرمود: «هان ای عثیم! بنویس».

عائشه ل گوید امکان ندارد خداوند کسی را به این درجه در پیشگاه پیامبرش مکانت بخشد، مگر اینکه حتماً آن شخص در پیشگاه خدا و رسول او بنده بزرگواری است. (امام احمد و طبرانی)

شایسته ذکر است که عائشه ل بود که وصیت رسول خدا ج را به عثمان روایت کرد که اگر گروهی در صدد خلع او از خلافت برآمدند، تسلیم آنان نشود، عائشه گوید: رسول خدا ج فرمود: «یا عثمان، اگر روزی این امر ـ خلافت ـ به تو سپرده شد و منافقین خواستند که پیراهنی را که خدا بر تو پوشانده در آورند پس شما آن را بیرون مکش».

این دستور از حضرت سه بار تکرار فرمودند. نعمان بن بشیر گوید: به عائشهل گفتم: چرا مردم را به آن آگاه نکردی؟ عائشه گفت: فراموش کرده بودم. (ترمذی، امام احمد، ابن ماجه)

همچنانکه عائشهل روایت کرد، که رسول خدا در اثنای بیماری خود فرمود: «دوست دارم یکی از یارانم اینجا می‌بود».

گفتیم یا رسول الله: آیا ابوبکر را بگوئیم خدمت آید؟ حضرت سکوت کرد.

دوباره گفتیم: آیا عمر را بگوئیم که خدمت شما آید؟ باز سکوت فرمود.

بازگفتیم: عثمان را بگوئیم که به نزد شما آید؟ فرمود: آری

عثمان آمد حضرت با او خلوت کرد در حالی که با او سخن می‌گفت. چهره‌اش تغییر می‌کرد.

قیس بن حازم راوی حدیث از عائشه گوید: ابوسهله برده آزاد شده عثمان گفت: که حضرت عثمان در روز محاصره در خانه‌اش گفت: که رسول خدا ج با من عهدی کرده و من بر عهد او هستم و در روایتی من بر آن عهد صبر می‌کنم.

قیس گوید: آن روز او را دیده بودند (ابن ماجه)

عائشه صدیقه مودت و احترام عثمان س را تا لحظه شهادت حفظ کرد و او بود که اولین بار قصاص قاتلین و شورشیان را خواستار گردید، چنانکه ان شاء الله بیان آن خواهد آمد. همچنانکه عثمان نیز همواره احترام عائشهل و سایر مادرهای مؤمنین را حفظ می‌کرد و همیشه در تکریم و رعایت حال آنان تا واپسین لحظات حیات کوشش می‌نمود خدا از او راضی بادا.

تلاش در کشف حقایق

برخی گمان کرده‌اند که بین ام المؤمنین عائشهل و عثمانس اختلافی وجود داشته است و ام المؤمنین عامل بسیج شورشیان بوده که سرانجام منجر به حوادثی گردیده است. صاحبان این گمان به روایات بی‌اساس و واهی متمسک شده‌اند که زاییده تعصبات مذهبی و سیاسی است و بعضی از راویان اخبار بدون بررسی و تحقیق آن را در کتاب‌های خود نوشته‌اند، زیرا که با مرام و تفکر آنان مطابقت می‌کرده است.

از جمله کسانیکه به این اخبار بی‌پایه متوسل شده استاد سعید افغانی است که در کتابش«عائشة والسیاسة» فصل مستقلی را با عنوان «چگونه رابطه ام المؤمنین و عثمان به تیرگی گرایید» اختصاص داده است و اگر به دیده انصاف بنگریم می‌بینیم که برخی از مؤرخین که دارای تعصبات سیاسی بوده‌اند بر ام المؤمنینل ستم روا داشته‌اند.

برای اینکه حق مطلب ادا شود بهتر است که روایاتی را که استاد افغانی بدان استدلال کرده مورد بررسی قرار دهیم اگرچه استاد مزبور از اسلوب محدثین در بیان خبر کار گرفته که سند و متن هر دو را آورده است و شکی نیست که روش محدثین بهترین طریقی است که برای تحقیق و بررسی اخبار تاریخی و روایات ضرورت پیدا می‌کند.

ایراد اول

سعید افغانی گوید: شاید اولین چیزی که قلب سیده عائشه را به طور ناخودآگاه تغییر داده، کم بودن بخشش عثمان بوده است. عمر بن خطاب عائشه را بر دیگر خواهرانش مادرهای مؤمنین در بخشش ترجیح می‌داد زیرا که او را در پیشگاه رسول خدا برتر می‌دانست. به طوریکه بابت مستمری سالانه برای او سهم بیشتری در نظر می‌گرفت و در این راستا به هر کدام از مادرهای مؤمنین 6000 درهم و برای عائشه 12000 درهم پرداخت می‌کرد.

چون عثمان به خلافت رسید، مستمری او را کم کرد و مساوی سایر همسران پیامبر ج قرار داد. روزی عثمان مشغول خطبه بود که عائشه پیراهن رسول خدا را به مسلمانان نشان داد و فریاد زد: «ای مسلمانان! این جامۀ رسول خدا است که هنوز فرسوده نشده در حالی که عثمان حقوق سالانه‌اش را از رده خارج می‌داند».

عثمان گفت: «خدایا! کید زنان را از من برگردان همانا که کید زنان بزرگ است». (عائشة والسیاسة)

این گمان به چند دلیل باطل است:

1- این گزارش با روایت مشهوری که عمر س به هر کدام از زنان پیامبر 12000 درهم مستمری برقرار کرده بود، معارض است.

روایت شده که برای صفیه و جویریه هر کدام 6000 درهم مستمری برقرار کرد و آن دو از قبول آن خودداری کردند. به آن دو گفت: به دیگران 12000 درهم را بخاطر هجرت‌شان پرداخت می‌کند آن دو گفتند: خیر، شما این مبلغ را به خاطر مقام‌شان در نزد رسول خدا ج به آنان می‌دهید و ما هم در پیشگاه حضرت از چنان مقامی برخوردار هستیم.

در این بخش این صحیح‌ترین روایت است که ابویوسف در کتابش با عنوان خراج و ابن سعد در طبقات آن را آورده‌اند، غیر از این دو، دیگران نیز این خبر را مورد تائید قرار داده‌اند. (اخبار عمر)

ماوردی در «احکام السلطانیة» به این قول توجه کرده است که عمر برای هر نفر از همسران پیامبر سالانه 10000 درهم مستمری برقرار کرد و به عائشه 12000 درهم مقرر نمود.

در مسند امام احمد آمده است که عمر برای هر یک از همسران پیامبر سالانه 10000 درهم حقوق مقرر کرد.

1- بدین ترتیب گزارش استاد افغانی که عائشه دو برابر دیگر همسران پیامبر حقوق دریافت می‌داشته باطل است و صحت ندارد.

2- در دوره خلافت عثمان، ثروت عمومی رو به فزونی نهاد که حسن می‌فرمود: عثمان را در حالی یافتم که بعضی از مردم نسبت به او کینه می‌ورزیدند. بسیار کم اتفاق می‌افتاد که روزی در عهد او بین مردم ثروت و پول و دارائی تقسیم نشود و بلکه همه روزه این کار استمرار داشت، منادی فریاد می‌زد: «ای مسلمانان: بیایید و سهم خود را دریافت دارید، بیایید و هرچه می‌خواهید از دارایی‏ای که خدا به شما بخشیده استفاده کنید.

باز به مردم گفته می‌شد: بیایید و از مواد غذائی خود بهره‌‌مند شوید، و هرچه می‌خواهید برگیرید و باز به آنان گفته می‌‌شد: ای مردم! بیایید و از روغن و عسل بهره‌مند شوید. عطایا در عصر عثمان استمرار داشت و توزیع مواد غذائی بین مردم، متوقف نمی‌‌گردید و دشمن را به پرهیز و حذر وامی‌داشت. (البدایة والنهایة ۷/۲۱۴).

عثمان به شهادت و بذل و بخشش مشهور است و او همواره در زمان حیات پیامبر از خانه‌ها و همسران پیامبر غافل نبود، آیا عقل سلیم باور می‌دارد که پس از وفات حضرت نسبت به خاندان و همسران او سخت گیرد؟ در حالی که ثروت چنان فراوان باشد که همگان از آن برخوردار باشند.

۳- عاقلانه نیست که باور داریم، سیده عائشهل صدایش را در مقابل صحابه و در مسجد به خاطر ۶۰۰۰ درهم بلند کند، درحالی که او به زهد و سخاوت و گذشت، مشهور بود، به طوریکه ده‌ها هزار درهم را در یک مجلس بین نیازمندان توزیع می‌کرد و کتب سیره و تاریخ در این باره اخبار فراوانی را آورده است.[[94]](#footnote-94)

۴- پرداخت حقوق و مستمری از روش‌هایی است، که حضرت عمرس متداول کرد و در زمان رسول خدا ج وجود نداشت، در حالی که سیده عائشهل در این مورد بیش از دیگران آگاهی داشته چگونه می‌توان باور کرد که او عثمان را متهم به تعطیل یکی از سنت‌های رسول خدا کند در صورتی که او می‌داند این سنت رسول خدا نیست.

۵- این روش نمایشی را که روایات بی‌اساس به سیده عائشهل نسبت داده به طور مطلق با مقام و اخلاق و موقعیت سیده تطبیق نمی‌‌کند و نمی‌‌تواند واقعیت داشته باشد.

ایراد دوم

استاد افغانی گوید: نمایندگانی از مصر به نزد حضرت عثمان آمدند و از عبدالله بن ابی سرح عامل مصر شکایت داشتند، حضرت عثمان نامه‌ای به عبدالله نوشت و او را تهدید کرد و او را از عدم توجه به امور مردم برحذر داشت. اما ابن ابی سرح خود را کنترل نکرد و مردی از آن گروه را به قتل رسانید.

گروهی متشکل از ۷۰۰ نفر از مصر رهسپار مدینه گردیدند. به مسجد آمدند و در مواقع نماز در مورد رفتار ابن ابی سرح شکایت کرده و با حضرت عثمان به سختی سخن گفتند و سیده عائشه به عثمان پیغام داد:

اصحاب رسول خدا نزدت آمدند و عزل این مرد را از شما درخواست کردند و شما از عزل او خودداری کردید، این مرد از این گروه مردی را به قتل رسانیده بنابراین از طرف عامل خود در مصر در این موضوع انصاف کن. (عائشة والسیاسة)

این بخشی از روایت طولانی است که ابن عبد ربه در "عقد الفرید" آورده است. در سند آن یعقوب بن عبدالرحمن ذکر شده و علماء رجال او را در نقل روایت ضعیف دانسته‌اند، حتی گفته‌اند: در سخن او خیال و گمان غلبه دارد و بسیار خیال‎گرا بوده است و در نقل اخبار کارش رضایت بخش نیست. (المغنی في الضعفاء)

همچنین در سند این خبر محمد بن عیسی دمشقی ذکر شده، که علماء درباره صحت اخبار او اختلاف دارند. حاتم گوید: گفته او حجت نیست.

ابن عدی گفته است: زیاد در قبول اخبارش باکی نیست، و در متن اخبار روایت شده از او شک و تردید بسیار است، که مؤرخین را نسبت به او مشکوک ساخته است. (المغنی في الضعفاء)

به همین خاطر طبری از ذکر اخبار او خود داری ورزیده و معروف است که طبری روایات نادرست را به طور جدی کنار می‌گذاشته است و چه بسا که درباره روایتی می‌گوید: آن را کنار زدیم، زیرا که در صحت آن ایراد بود.

ایراد سوم

استاد افغانی گوید: از جمله اشکالاتی که مردم بر عثمان گرفته این بود: که او یار رسول خدا سعد بن ابی وقاص را که یکی از ده یار بهشتی بود، از فرمانداری کوفه عزل کرد و به جایش برادر مادری خود ولید بن عقبه را به فرمانداری کوفه فرستاد، او مردی بی‌پروا بود، به طوریکه گروهی از کوفه به نزد عثمان آمدند و تقاضای عزل فرماندار جدید را داشتند و گواهی دادند که او مرتکب منکری شده که حد را لازم می‌آورد. حضرت عثمان به گواهی آنان قانع نشد و گمان کرد آنان در پی تزویری هستند، از این رو آنان را ترسانید.

شهود به نزد عائشه آمدند و به او پناه جستند و از آنچه بین آنان و عثمان گذشته بود او را مطلع ساختند و گفتند که عثمان آنان را تهدید کرده است.

عائشه فریاد برآورد: که عثمان حدود خدا را تعطیل کرده است و شهود را تهدید کرده است. بلاذری در روایتی افزوده که: عائشه با شدت با عثمان سخن گفت و او نیز با عائشه به شدت سخن گفت و خطاب به عائشه گفت: این چیست که تو را با آن می‌بینم؟ تو مامور هستی که در خانه‌ات بنشینی بعضی از مردم در این نظریه با عثمان موافق بودند و برخی می‌گفتند: چه کسی بهتر از عائشه می‌تواند در این امور مداخله کند؟ مردم حیران مانده بودند و این اولین درگیری بین مسلمانان پس از پیامبر بود. استاد افغانی سپس می‌گوید: خوشحالم که در این جا روایت الاغانی را ثابت کنم؛ در این روایت تفاصیلی است که پرده از خشم عثمان و تهدید او برمی‌دارد و اینکه سیده عائشه ـ پس از آنچه در قبل گذشت ـ خود گفته‌اش را به موضوع اصلی برمی‌گرداند و رفتار عثمان او را از حالت بی‌تفاوتی و بردباری بیرون می‌آورد.

ابوالفرج اصفهانی گوید:

گروهی از مردم کوفه از کوفه خارج شدند تا درباره ولیدبن عقبه با عثمان صحبت کنند، عثمان به آنان گفت: آیا وقتی کسی از شما بر زمامدار خود خشم گیرد، او را متهم به کاری باطل می‌کند؟ فردا صبح همه شما را کیفر می‌دهم، آنان به عائشه پناهنده شدند، چون صبح شد عثمان از خانه عائشه آواز و سخنانی سخت شنید و گفت: آیا سرکشان و فاسقان عراق پناهگاهی جز خانه عائشه نیافتند؟

عائشه صدای عثمان را شنید آنگاه کفش رسول خدا را بلند کرد و گفت: ای عثمان تو سنت رسول خدا صاحب این کفش را ترک کرده‌ای مردم سر و صدای آن دو را شنیدند و همگی جمع شدند به طوریکه مسجد پر از مردم بود؛ بعضی می‌گفتند:

عائشه خوب کاری کرده است بعضی می‌گفتند: زنان حق مداخله در این کارها را ندارند. تا که کار به مشاجره و داد و فریاد کشید گروهی از اصحاب رسول خدا بر عثمان وارد شدند و گفتند: ای عثمان از خدا بترس، و حدود خدا را تعطیل مکن و برادرت را از فرمانداری عزل کن و او نیز فرماندارش را معزول کرد. (عائشه والسیاسة)

تعجب‌آور است که استاد افغانی در اول کتابش می‌گوید: اکثرا اعتماد او به صورت ویژه بر تاریخ طبری است، زیرا آن طور که او می‌گوید: نزدیک‌ترین مأخذ به واقعیت است و صاحب تاریخ طبری بیش از سایر مؤرخین امانت و دقت را مراعات کرده است، سپس او را می‌بینید که از روایات طبری روی برمی تابد و به گزارشات طبری که مبتنی بر بیان اسناد و طرق مختلف روایات می‌باشد و برخی اقوال موجب اثبات برخی دیگر می‌شود، وقعی نمی‌‌نهد بلکه به روایات مصادر شبهه‌انگیز متمسک می‌گردد، روایاتی که خود استاد افغانی در کتابش آن را مورد طعن قرار می‌دهد.

با مقارنه روایات طبری در موضوعی که استاد افغانی مطرح کرده مشاهده می‌کنیم در بسیاری موارد با آنچه استاد افغانی مطرح کرده طبری مخالف است و خلاف آن را ثابت می‌کند:

1. عثمان سعد بن ابی وقاص را معزول نکرد، مگر پس از آن که بین او وعبدالله بن مسعود اختلاف پیش آمد و عثمان بدین سبب مجبور گردید او را از مقامش عزل کند و این در حالی بود که در اول خلافت خود بیش از یکسال سعد را به فرمانداری کوفه ابقاء کرده بود.
2. پس از سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه به فرمانداری کوفه گمارده شد وی در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب فرمانداری جزیره عرب را به عهده داشت. پس عاقلانه نیست که باور داریم، یکی از کارگزاران عمر فاروق در امور دین بی‌پروا باشد، زیرا که واقعیت امر با چنین اتهامی منافات دارد به طوریکه این مرد به کوفه آمد و مردم او را دوست می‌داشتند، و او نسبت به آنان مهربان بود و حتی منزل او همواره بر روی مردم باز بود و درب نداشت.
3. ولید بن عقبه در مدت فرمانداری خود در کوفه مورد تعرض گروهی از توطئه گران قرار گرفت، آنان که ولید آن‎ها را به خاطر ارتکاب جرایمی کیفر داده بود لذا او را متهم به شرب خمر کردند و مهرش را دزدیدند و بنا حق بر او شهادت دادند. ولید در حضور حضرت عثمان سوگند یاد کرد و داستان را باز گفت و با این حال عثمان به خاطر اقامه شهادت او را حد زد و فرمود:

«حد را بر تو جاری می‌کنیم و آنانکه به ناحق گواهی داده‌اند، گناه و مسئولیت آن را بر دوش خواهند داشت، بنابراین برادرم صابر باش».[[95]](#footnote-95)

1. طبری در روایات متعدد خود، هیچگونه مداخله‌ای از جانب ام المؤمنین در این قضیه را در هیچ یک از مراحل آن روزگار بیان نکرده است.

بنابراین چگونه می‌توان روایات یعقوبی و ابی الفرج اصفهانی را در این باره پذیرفت و چرا استاد افغانی به روایاتی متمسک می‌شود که ظاهر آن کذب و بطلان آن را فریاد می‌زند و برای دستاویز قرار دادن اخبار واهی از تاریخ طبری روی برمی تابد در حالی که طبری هر خبری را از چند طریق مورد بررسی و نقل قرار داده‌است.

لازم است به استاد افغانی یاد‌آور گردیم که اقامه حد بر ولید در صحیحین ثابت است و روایت مسلم به شرح ذیل می‌باشد:

حصین بن المنذر ابوساسان برای ما حدیث بیان نمود و گفت: در حضور حضرت عثمان بودم که افرادی به شکایت از ولید آمدند و گفتند که نماز صبح را 2 رکعت خوانده و سپس گفته است: آیا از این 2 رکعت بیشتر برای شما نماز بخوانم؟.

دو نفر این موضوع را گواهی دادند یکی ادعا داشت که ولید خمر نوشیده است و دیگری گواهی داد که او را دیده است که استفراغ می‌کند، عثمان فرمود تا خمر ننوشیده باشد استفراغ نمی‌کند، ای علی! برخیز و او را تازیانه بزن. حضرت فرمود: ای حسن! او را تازیانه بزن. حسن فرمود: کسی که از گرمایش استفاده کرده در مقابل سرمایش هم بایستد. پس فرمود: یا عبدالله بن جعفر! برخیز و او را تازیانه بزن. آنگاه عبدالله او را تازیانه می‌زد و حضرت علی شمارش می‌کرد تا که شماره تازیانه به 40 رسید سپس فرمود: دست نگهدار و گفت: رسول خدا برای شرب خمر 40 تازیانه حد می‌زدند و حضرت ابوبکر صدیق و عمر حد شرب خمر را 80 تازیانه اجرا می‌کرد همه اینها سنت است ولی 40 تازیانه در حد شرب خمر نزد من بهتر است.

خواننده محترم: گمان مبر که نماز ولید در حال مستی ثابت می‌باشد زیرا که حصین راوی حدیث آن را گواهی نمی‌دهد، بلکه شایعه را حکایت می‌کند. اگر از نظر راوی این اتهام واقعیت می‌داشت عثمان نیازی نداشت که از کسی دیگر گواهی بخواهد. آن یکی که می‌گفت ولید را در حال شرب خمر دیده و آن دیگری که می‌گفت او را در حال استفراغ یافته است.

و اینکه حضرت حسن س باوجود فرمان پدرش از تازیانه زدن ولید خودداری می‌کند خود دلیل است بر اینکه از نظر حسن بن علی شهادت شهود صحیح نبوده است و همانطوریکه مشاهده می‌کنید کسی نمی‌تواند به عثمان اتهام بزند که او از اقامه حد خودداری ورزیده و یا اینکه شهود را متهم ساخته است و آنان را تهدید نموده و آنان مجبور شدند به ام المؤمنین عائشه متوسل شوند و این روایت بطلان روایات واهی و بی‌اساس را بر ملا می‌سازد.

ایراد چهارم

استاد افغانی می‌گوید: صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود از فرمان عثمان مبنی بر ارسال کلیه قرآن‌ها به مدینه اطاعت نکرد و قرآن خود را که خلیفه فرمان داده بود به عبدالله بن عامر تسلیم کند، تسلیم نکرد. عثمان به خاطر این تمرد خشمگین گردید و فرمان احضار عبدالله بن مسعود را صادر کرد.

عبدالله بن مسعود به مدینه آورده شد و به مسجد رفت و عثمان در حال خطبه خواندن بود مؤرخین چنین می‌پندارند که چون عثمان ابن مسعود را داخل مسجد دید گفت: همانا حیوانکی زشت بر شما وارد شده است و بلاذری در روایتش می‌افزاید: کسی آمده است که بر غذایش استفراغ می‌کند و آن را آلوده می‌سازد.

ابن مسعود در پاسخ می‌گوید: آنچنانکه شما می‌گوئید من نیستم، بلکه یار رسول خدا هستم و در معرکه بدر و در بیعة الرضوان حضور داشته‌ام!!.

در اینجا است که عائشه در برابر این استقبال زشت نمی‌تواند خود را نگهدارد، لذا از داخل حجره‌اش فریاد می‎زند: ای عثمان! آیا با یار رسول خدا اینگونه سخن می‌گویی؟! عثمان فرمان می‌دهد پای ابن مسعود را می‌کشند به طوریکه دو ضلع او می‌شکند و عائشه با او سخنان بسیاری را رد و بدل می‌کند. (عائشه والسیاسة)

واهی بودن آنچه را که استاد افغانی از انساب الاشراف بلاذری و تاریخ یعقوبی نقل کرده بسیار واضح و روشن است. زیرا که هرگز با خصوصیات معروف و مشهور عثمان س مطابقت ندارد که عثمان س مظهر آزرم و حیاء و کرامت و آزادگی است و به خصایص اخلاقی شهره خاص و عام است. پس عقل سلیم باور نمی‌دارد که او یکی از کبار صحابه را با آن وضعیت دردناک مورد مؤاخذه قرار داده باشد.

اما آنچه در باب جمع‌آوری قرآن‌ها گفته شده واقعیت این است که مؤرخ و محدث بزرگ علامه ابن کثیر در تاریخش (البدایة والنهایة) آورده است. چون قرآن ابن مسعود از او گرفته و سوزانده شد، ناراحت شد و فرمود: که او از زید بن ثابت در اسلام سبقت دارد درحالیکه مسئول جمع‌آوری قرآن زید شده است و یارانش را فرمان داد که مصاحف خود را نگهدارند و این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَمَن يَغۡلُلۡ يَأۡتِ بِمَا غَلَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [آل‌عمران: 161].

«هر کس خیانت ورزد آنچه را که خیانت کرده روز قیامت می‌آورد».

عثمان س به او نامه‌ای نوشت و او را به پیروی اجماع صحابه که بر اساس مصلحت اسلام و مسلمین و جلوگیری از اختلاف بوده دعوت فرمود و از جدایی او را برحذر داشت. عبدالله بن مسعود نیز به نظریه و اجماع صحابه بازگشت و پاسخ داد که فرمان را متابعت خواهد کرد و او از مخالفت خودداری خواهد نمود، خداوند از همۀ‎ یاران رسول الله خشنود باد. (البدایة والنهایة 7/218)

روایتی صحیح از ابن مسعود آمده که فرموده است: اختلاف شر است این قول را زمانی گفت که به او گفتند: حضرت عثمان س در منی نماز ظهر را 4 رکعت ادا نموده است.

ابن مسعود به این روش عثمان ایراد گرفت سپس خود با یارانش عصر را 4 رکعت ادا کرد، به او گفتند شما به حضرت عثمان ایراد گرفتید و خود نیز 4 رکعت نماز ادا کردید؟ فرمود: من از اختلاف بیم دارم و آن را ناپسند می‌دانم، و در روایتی آمده است که گفت: اختلاف شر است.

ابن کثیر گوید: وقتی که ابن مسعود بدینسان از حضرت عثمان پیروی کند، آنهم در مسایل فرعی چگونه در اصل قرآن از او پیروی نمی‌کند...!!.

زهری و دیگران حکایت کرده‌اند که عثمان س از آن رو نماز را کامل ادا کرد که جمعی از اعراب سرزمین‌های دور دست در مراسم حج شرکت داشتند و به مسایل دین نیز آگاهی نداشتند و ممکن بود آنان تصور کنند که نماز فرض همان 2رکعت است و برخی گفته‌اند از آن رو نماز را تمام می‌خواند که در مکه خانه و همسر داشت. این بود حقیقت مطلب درباب قضیه ابن مسعود و عثمان ب که در آن از ام المؤمنین هیچگونه ذکری نیست و قضیه در حد پندارها و خیالاتی بیش نیست که برخی از مؤرخین آن را به صورت نمایشنامه درآورده‌اند و سیده ام المؤمنین را در آن شرکت داده‌اند.

آری عبدالله بن مسعود خود روز بیعت بر عثمان س ثنا گفت و فرمود: کسی را به خلافت برگزیدیم که بهترین بازماندۀ سابقین در اسلام است و مردی با آزرم است که سر به هوا نیست. (طبقات ابن سعد)

ایراد پنجم

استاد افغانی گوید: بعد از آن فتنه‌ای بدتر از این در شأن صحابی جلیل دیگر عمار بن یاسر اتفاق افتاد، عمار بر حضرت عثمان اعتراض کرد که چرا برخی از زیورآلات بیت المال را در اختیار زنانش قرار داده است، شاید هم این کار بر سبیل عاریه بوده ولی مردم او را همطراز عمر می‌دانستند و توقع نداشتند که حتی به صورت عاریه از اموال بیت المال استفاده کند. عثمان عمار را احضار کرد و به او ناسزا گفت: و او را کتک زد که بیهوش شد.

طبق گفتار بلاذری سپس فرمان داد که پیکرش را بیرون انداختند و او به منزل ام سلمه رفت. و دید که ام سلمه از لحاظ عمار خشمگین است. خبر به عائشه رسید به شدت خشمگین شد و مویی از موهای رسول خدا و جامه‌ای از جامه‌هایش و کفشی از حضرت را بر دست گرفت و سپس گفت: چه زود سنت پیامبرتان را فراموش کردید، این مو و این جامه و این کفش او است که هنوز فرسوده نشده است.

عثمان به شدت ناراحت شد به طوریکه گفتارش را نمی‌‌فهمید و به مسجد آمد، فریادها مخلوط و درهم بود و مردم می‌گفتند: سبحان الله سبحان الله. (عائشه والسیاسة)

ملاحظه می‌فرمائید که استاد افغانی بسیار علاقمند است که ام المومنین را در هر قصه‌ای که به عثمانس نسبت داده می‌شود دخیل کند تا اینکه بدینوسیله مدعی شود که او عامل شورش بر علیه حضرت عثمان بوده است.

استاد افغانی روایات بسیاری آورده که همه آن روایات داستان عمار و عثمانب به اشکال مختلفی است و این قصه‌ها به صورت نمایشنامه در آورده شده است که دروغ‌پردازان به میل خود آن‎ها را ساخته و پرداخته‌اند و جامه و موی و کفش رسول خدا و ام المؤمنین عائشه همسر حضرت را نیز در این نمایشنامه‌ها شریک کرده‌اند.

برای آگاهی خواننده محترم در مورد تعارض و تضادی که در این روایات موجود می‌باشد و خود این تعارض‌ها واهی بودن آن‎ها را برملا می‌سازد، نمونه‌ای از آن را برگزیده و عرضه می‌نمایم تا بدینوسیله برای خواننده ثابت گردد که سیده عائشه در این نمایش‌های ساختگی هیچگونه نقشی نداشته است. ابوبکر بن ابی شیبه از اعمش روایت کرده است که یاران عثمان ایرادات و گفتارهای مردم درباره‌اش را در صحیفه‌ای نوشتند و گفتند چه کسی این انتقادات را به عثمان تحویل می‌دهد؟ عمار گفت: من آن را نزد عثمان می‌برم چون عثمان این انتقاد نامه را قرائت کرد گفت: ای عمار! خدا دماغت را خاک آلود کند، عمار گفت و دماغ ابوبکر و عمر را.

عثمان برخاست و عمار را زیر لگد گرفت تا که بیهوش شد، سپس عثمان از کرده‌اش پشیمان گردید و طلحه و زبیر را به نزد عمار فرستاد و به او پیشنهاد کرد که یکی از سه پیشنهاد را بپذیرد. 1- او را عفو کند. 2- جریمه دریافت کند. 3- قصاص بگیرد.

عمار گفت: به خدا سوگند هیچکدام را نمی‌‌پذیرم تا که خدا را ملاقات کنم. در روایتی دیگر می‌گوید: چون عثمان نامه را خواند آن را به دور انداخت، عمار گفت آن را به دور نینداز بلکه آن را بخوان که این نوشتاری از اصحاب رسول خدا است و به خدا سوگند من برایت خیر اندیش هستم و از عواقب کارت بیمناکم.

عثمان به او گفت: پسر سمیه تو دروغ می‌گویی.

آنگاه غلامانش را فرمان داد که او را بزنند و آنان فرمان را اجرا کردند و آنقدر او را زدند که بیهوش شد و این بیهوشی طولانی شد که 4 نماز از او به علت بیهوشی فوت گردید و عمار به علت پارگی بدنش شلوار مخصوصی را می‌پوشید.

خاندان بنو مخزوم از این بابت خشمگین شده و گفتند: به خدا سوگند اگر عمار فوت کند و این جریان منجر به قتل او گردد، حتماً از بنی امیه شیخ بزرگی را خواهیم کشت که مقصدشان عثمان بود.

در روایت سوم که سیدنا عثمان س خود آن را روایت کرده و از همه روایات صحیح‌تر می‌باشد چنین آمده است: عمار و سعد به مسجد آمدند و در پی من فرستادند که بیا، چون می‌خواهیم بعضی تذکراتی را درباره برخی از کارهایت مطرح سازیم، من شخصی را فرستادم که امروز گرفتاری دارم برگردید و موعد من و شما فلان روز باشد. سعد پذیرفت و برگشت ولی عمار از بازگشت خودداری کرد و دوباره کسی را به نزدش فرستادم و باز هم اصرار کرد و بار سوم کسی را فرستادم که باز هم عمار حاضر نشد بازگردد و این بار فرستاده‌ام بدون فرمانم او را زده بود؛ به خدا سوگند من او را بدین کار فرمان نداده بودم و بر زدن او راضی نبودم، هم اکنون این دست من اگر عمار می‌خواهد از من قصاص بگیرد. (کتاب عثمان خلیفه المفتری علیه)

ایراد ششم

استاد افغانی گوید: اگر می‌خواهی در فتنه عهد عثمان نقش عائشه را فاش ‌ببینی، شاید بهترین تعبیر از تأثیر این جریان گفته صحابی جلیل سعد بن ابی وقاص باشد که گفت: عثمان با شمشیری که عائشه آن را بیرون کشید و طلحه آن را تیز کرد و علی آن را زهرآلود نمود به قتل رسید و زبیر با دستش اشاره کرد، ولی زبانش خاموش بود. (عائشه والسیاسة)

افغانی این روایت را از کتاب "عقد الفرید" گرفته که مؤلف آن را به شرح زیر آورده است: عتبی گفت: که مردی از لیث گوید با زبیر که از راهی می‌آمد ملاقات کردم گفتم یا عبدالله چطور هستی؟ گفت: حالم مطلوب است در حالیکه پسرم بر من غلبه یافته و مرا به گناهم مؤاخذه می‌کند، سپس راوی گوید به مدینه آمدم و سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم گفتم یا ابااسحاق عثمان را چه کسی بقتل رسانید؟ و او در پاسخ گفت: شرحی که در فوق آمده است (العقد الفرید: ۴/۲۳).

آثار عدم صحت در این گزارش نمودار است، زبیر در کجا مغلوب فرزندش بود؟ چگونه به عتبی برخورد و این مرد لیثی کیست؟ و آنچه از حال سعد بن ابی وقاص مشهور است اینکه او در اختلاف صحابه خود را درگیر نکرده و پس از قتل عثمان خود را به کنار کشیده است و پس از آن وقتی که می‌شنید کسی بر حضرت علی ایراد می‌گیرد، او را منع می‌کرد و اگر خود را از زبان درازی باز نمی‌داشت بر او دعا می‌کرد. (البدایة والنهایة: ۸/۷۷)

آیا عاقلانه است که کسی مردم را از کاری منع کند و خود بدان اقدام نماید؟ ام المومنین، سعد را گرامی می‌داشت و احترام او را رعایت می‌کرد و چون وفات کرد درخواست نمود که جنازه‌اش را از مسجد عبور دهند تا مادرهای مؤمنین بر او نماز خوانند.

این بود مهم‌ترین ایرادتی که استاد افغانی بدان حجت جسته است و در تائید تصورات خود آورده است و گمان برده که بین حضرت عثمان و ام المومنین اختلافی وجود داشته است. در واقع با بیان بطلان تصورات افغانی و مؤرخین پیش از او که روایات بی‌اساس را دستاویز خود قرار داده‌اند واقعیت و حقیقت روشن می‌گردد و اثبات نادرستی این روایات اشتباهات آنان را برملا می‌سازد.

رفتن به مکه

ام المؤمین ل برای زیارت کعبه و شرکت در مراسم حج از مدینه عازم مکه گردید و این در حالی بود که شورشیان در مدینه غوغائی به پا کرده بودند و زندگی را چنان بر مردم تنگ کرده بودند که غیر قابل تحمل بود.

جرأت و وقاحت را به حدی رسانیده بودند که نسبت به ام المؤمنین ام حبیبهل سوء ادب کردند و زمانی که عثمان را در محاصره داشتند و از رسیدن آب به او جلوگیری می‌کردند، ام حبیبه تصمیم گرفت به او آب برساند ولی شورشیان به او اجازه نداند و مهار قاطرش را بریدند و ایشان از مرکبش سقوط کرد و یا نزدیک به سقوط بود و اگر جمعی از مردم نرسیده بودند، شاید بوسیله شورشیان کشته می‌شد.

اتفاق بزرگی روی داده بود و این اتفاق مردم را به وحشت واداشت و اکثر مردم در خانه‌هایشان مانده بودند. موسم حج رسید، ام المؤمنین عائشهل برای شرکت در مراسم حج بیرون شد، به او گفتند: شاید اگر در مدینه بمانی برای صلح بهتر باشد و شاید این قوم شورشی هیبت شما را در دل داشته باشند و ایشان فرمود: «من بیم دارم که نسبت به آنان نظری را ابراز دارم که این امر منجر به اذیت من گردد چنانکه برای ام حبیبه چنین شد». (البدایة والنهایة: ۷/۱۸۷).

ام المؤمنین در بازگشت به سوی مدینه از شهادت حضرت عثمان آگاهی یافت و گفت: قاتلین فرصت طلب و زرنگ بودند این است پایان آنچه شما در بین خود گفتگو می‌کردید و سرزنش‌هایی که به عنوان اصلاح مطرح می‌ساختید[[96]](#footnote-96).

سپس ام المؤمنین ل به مکه بازگشت و صحبت نمی‌کرد تا که بر درب مسجد آمد و قصد بوسید حجر الاسود را نمود در اینجا بود که مردم به سویش آمدند و اجتماع کردند. ایشان فرمود: ای مردم! این غوغا و شورش را مردم شهرهای دور دست و مردم ساکن در سر چاه‌ها و غلامان اهل مدینه براه انداخته‌اند، آنان اجتماع کردند تا بر مقتول دیروز در باب دین و عقل ایراد بگیرند و غوغا برانگیزند و بگویند که او افراد کم سال را مسئولیت داده است و یا اینکه بگویند او بستگانش را بر سر کار آورده و از آنان حمایت نموده است و این اموری بود که مطرح ساختند و او هم برای اصلاح امور، پیشنهادات مخالفین را پذیرفت و عملی کرد. چون غوغاگران دیگر دلیل و عذری نداشتند و بهانه‌ای در دسترس‌شان نبود، لذا به لجاجت و اظهار عداوت و دشمنی متوسل گردیدند و کردارشان برخلاف گفته‌شان ظاهر گردید. در اینجا است که می‌بینیم به ریختن خون ناحق اقدام کردند و حرمت منطقه حرم را نادیده گرفتند و از مال حرام برای خود برگرفتند و به تجاوز و غارت پرداختند و حرمت ماه‌های حرام را شکستند. به خدا سوگند سر انگشت عثمان بهتر از یک جهان امثال این افراد شورشی است و به خدا سوگند اگر کسی که آنان او را مورد دستم قرار دادند و به قتلش رساندند، گناهی داشته به علت مظلومیت و ریخته شدن خونش بناحق همانند طلائی که مواد ناخالص آن در کوره از میان می‌رود پاک و خالص گردیده و همانند پارچه‌ای که با آب شسته می‌شود و از چرک تمیز می‌شود، تمیز گردیده، زیرا که مثل جامه‌ای که در آب می‌مالند شورشیان او را گوشمال دادند.

منظور ام المؤمنین ل این است که شورشیان پیشنهاداتی را مطرح ساختند که چون حضرت عثمانس پیشنهاداتشان را پذیرفت و آن را بر آورده ساخت او را به قتل رسانیدند. (طبری: ۴/۴۸۸)

این اولین خطبه ام المؤمنین پس از قتل عثمان است و گویای ارزشی است که او به عثمان قایل بوده و او را از اتهامات وارده برئ می‌دانسته است، طبری پس از این روایت روایت[[97]](#footnote-97) دیگری نیز آورده است: چون عائشه ام المؤمنین در بازگشت به سوی مکه به محل سرف رسید، عبدبن ام کلاب ـ او عبدالله بن ابی سلمه است که به مادرش منسوب است. با او ملاقی گردید.

ام المومنین از او پرسید: چه خبر است؟

او گفت: عثمان س را کشتند و ۸ روز صبر کردند. ام المؤمنینل پرسید: سپس چه کردند؟

گفت: اهل مدینه اجتماع کردند و امورشان به بهترین شکل سروسامان یافت. آنان بر علی بن ابی طالب اجماع کردند.

ام المؤمنینل گفت: به خدا سوگند، کاش این امر به همان شکل انطباق یابد، البته اگر کار بر صاحبت تمام شود. مرا برگردانید، مرا برگردانید.

سپس به مکه مراجعت کرد و می‌گفت: به خدا سوگند عثمان مظلوم کشته شد و به خدا سوگند به انتقام گیری خونش اقدام می‌کنم. ابن ام کلاب به او گفت: چرا؟ به خدا سوگند اول کسیکه حرفش را رد کرد و سرنازسازگاری با او برداشت تو بودی.

وتو بودی که می‌گفتی: او را بکشید که کافر شده است.

ام المؤمنین گفت: او را توبه دادند و سپس به قتل رسانیدند، من گفتم و آنان نیز گفتند و گفته اخیر من بهتر از گفته اولم می‌باشد.

ابن ام کلاب این شعرا خطاب به او سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آغاز از تو بود و دگرگونی تصمیم نیز با تو |  | باد از تو و باران نیز از تو |
| تو بودی که بقتل امام فرمان دادی |  | وگفتی که او کافر گردیده است |
| و ما در قتلش از تو پیروی کردیم |  | و ما قاتل او را کسی می‌دانیم که آن را فرمان داده است |
| سقف بر بالای ما فرو نریخته است |  | وخورشید و ماه، سیاه نگردیده است |
| مردم با مردی صاحب قوت و توان بیعت کردند |  | که دشواری‌ها و مشکلات را از میان برمی‌دارد |

|  |
| --- |
| و جامه‌های جنگ برتن کرده |

بدیهی است کسی که به عهدش وفا کند مثل آنکه خیانت کرده نخواهد بود.

آنگاه ام المؤمنین به مکه رفت و بر درب مسجد فرود آمد و قصد زیارت حجر الاسود را نمود مردم به اطرافش اجتماع کردند و او گفت:

ای مردم! عثمان مظلوم گشته شد و به خدا سوگند من به انتقام خون او اقدام خواهم کرد. (طبری: ۴/۴۵۸)

کسی که این دو روایت را بررسی می‌کند، تفاوتی واضح و بزرگ و تناقصی آشکار در آن مشاهده می‌نماید و در روایت دوم انگیزه‌های تعصب سیاسی را درمی‌یابد. برای روایت دوم طبری دو سند ذکر کرده که در اولی نصر بن مزاحم عطار قرار دارد و این مرد در کتب رجال به شرح ذیل توصیف گردیده است: «رافضی است روایات او منکر است. روایاتش را ترک کنید، او به واسطه اخبار دروغ شلاق خورده است». (المغنی في الضعفاء)

در سند دوم این روایت عمر بن سعد قرار دارد که متهم به ساختن اخبار دروغین است و یا اخبار او متروک است و یا سخنانش صحیح نیست. (المغنی في الضعفاء)

در سند دوم اسد بن عبدالله نیز قرار دارد، که امام بخاری درباره‌اش فرموده است: حدیث او باور نمی‌شود و نباید پیروی گردید. (المغنی والضعفاء)

با عنایت به موارد فوق، ما را وامیدارد که روایت اول را بپذیریم و دوم را ترک کنیم.

اگر بگوئید در روایت اول سیف بن عمر قرار دارد که محدثین او را متهم به زندیق بودن کرده‌اند، می‌گویم اگرچه او در روایت حدیث ضعیف است ولی در روایت تاریخ مورد اعتماد است و دلیلی بر زندقه بودن او وجود ندارد. بلکه روایات خلاف آن را بیان می‌دارد.[[98]](#footnote-98)

پس از همه اینها لازم است که به موقف ام المؤمنین عائشهل در باب برادرش محمد ج بن ابی بکر که از بزرگان شورشیان و عوامل توطئه بر علیه حضرت عثمان بوده اشاره کنیم. سیده عائشهل به خاطر اعمال برادرش در این باب به شدت خشمگین بود و او را مذمت می‌کرد و همواره از ته دل بر او و دیگر عوامل قتل حضرت عثمان دعا می‌کرد. دعائی گرم از اعماق جان.

آری دعای عائشهل دامن برادرش را گرفت، او به قتل رسید و درمیان جسد الاغی مردار و گندیده سوزانده شد[[99]](#footnote-99).

عائشهل در عهد حضرت علی ب

بین سیده عائشه و علیب قبل از آن که حضرت علی امور خلافت را به عهده بگیرند، موردی برای اختلاف وجود نداشت که موجب شورش گردد، بلکه روابط آن دو بر اساس احترام متقابل استوار بود. شکی نیست که علی بن ابی طالب س بیش از دیگران مقام و مکانت والای ام المؤمنینل را در پیشگاه رسول خدا ج می‌دانسته است و سیده عائشهل نیز متقابلاً مکانت والای علی س را در پیشگاه رسول خدا و قرابت و مقام دامادی او را نسبت به حضرت می‌دانسته است و هم جهاد و شجاعت و سابقه علی در اسلام بر ام المؤمنین روشن بوده است. این روایت بر این حقیقت تأکید دارد که چون از ام المؤمنین پرسیده شد: چه کسی در خدمت رسول خدا ج محبوب‌تر بود؟ فرمود: فاطمه گفته شد: از مردان؟

فرمود: شوهرش که آن طور که من می‌دانم او بسیار روزه می‌دارد و شب‌ها به عبادت قیام می‌کند. (ترمذی)

چنانکه باز این ام المؤمنین عائشهل است که حدیث فضیلت اهل بیت را که از بزرگ‌ترین مناقب علی به شمار می‌رود روایت کرده است:

فرمود: رسول خدا ج روزی بیرون شدند، درحالی که پارچه‌ای منقوش از موی سیاه برخود داشتند، در این موقع حسن بن علی آمد او را در زیر آن پارچه داخل فرمودند سپس حسین بن علی آمد او را نیز جای دادند سپس فاطمه آمد او را نیز در آن جای دادند، سپس علی آمد او را هم در آن داخل نمودند، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ «جز این نیست که خدا می‌خواهد تا از شما اهل بیت پلیدی را بزداید و شما را کاملاَ پاک گرداند». (مسلم)

و هم این عائشهل است که محبت پیامبر ج را نسبت به حسن بن علیب روایت کرده و گفته است.

رسول خدا ج حسن بن علی را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: این پسرم است او را دوست می‌دارم و هر کس او را دوست بدارد نیز دوست می‌دارم. (طبرانی)

چون از ام المؤمنین پرسشی می‌شد که نمی‌دانست، سوال کننده را به علی بن ابی طالب س حواله می‌کرد، از جمله شریح بن هانئ درباره مسح بر موزه از او پرسید و او گفت: لازم است نزد علی بن ابی طالب بروی و از او سوال کنی زیرا که او به همراه رسول خدا ج مسافرت می‌کرد. شریح گوید: نزد علی بن ابی طالب س رفته و از او پرسیدیم. فرمود: رسول خدا مسح بر موزه را برای مسافر ۳ شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز مقرر فرمودند (مسلم، نسائی، ابن ماجه) و چه بسا که اشخاصی را به حضرت علی حواله می‌داد با اینکه به برخی از سوال‌ها و جواب آن‎ها آگاهی داشت از جمله اینکه از او پرسیده شد که زن در چند جامه نماز بگزارد، گفت برو از علی بن ابی طالب سوال کن و سپس هر چه گفت مرا نیز از آن آگاه گردان گوید سوال کننده خدمت علی آمد و از او پرسید ایشان فرمود:

در چادر و پیراهن کامل آن مرد نزد ام المؤمنین عائشهل باز گردید و او را خبر داد ام المومنین گفت: راست گفته است. (المنصنف: ۲/۱۲۸)

چون مردم با حضرت علی س برای خلافت بیعت کردند، قلب ام المؤمنین نسبت به او تغییر نکرد بلکه نسبت به بیعت با او خیر اندیش بود. طبری با سندی صحیح از قول احنف بن قیس آورده است که گفت: ما به حج رفته بودیم که مردم را در و سط مسجد نبوی در مدینه جمه یافتیم با طلحه و زبیر ملاقات کردم گفتم این مرد را نمی‌‌بینم - یعنی حضرت عثمان را - مگر مقتول. پس با چه کسی فرمان می‌دهید بیعت کنم؟

آن دو فرمودند: با علی، سپس به مکه آمدیم با ام المؤمنین عائشهل ملاقات کردم به او گفتم: امر می‌کنید با چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: با علی.

راوی گوید سپس به مدینه بازگشتیم با علی بیعت کردم و به بصره بازگردیدم. (فتح الباری: ۱۳/۲۹)

ابن ابی شیبه به سندی جید از عبدالرحمن بن ابزی روایت کرده که گفت:

در روز جمل عبدالله بن بدیل با و رقاء خزاعی به نزد ام المؤمنین عائشهل آمد و او در هودج بوده و گفت: یا ام المؤمنین، آیا به یاد دارید که پس از شهات حضرت عثمان به خدمت شما آمدم و گفتم امر می‌فرمائید با چه کسی بیعت کنیم؟ گفتید: علی را برخود لازم بگیر. راوی گوید: ام المومنین سکوت کرد. (فتح الباری: ۱۳/۴۸)

در مقابل فاجعه

از آنچه که گذشت بر می‌آید که رابطه ام المومنین عائشه با حضرت علیب چه قبل از خلافت و یا بعد از آن رابطه‎ای نیک بوده است، اما سوالی مطرح است که چرا چنین اختلافی میان ایشان رخ داد؟ چرا ام المؤمنین به بصره رفت و حادثه جمل آن فاجعه دردناک به وجود آمد، که این فاجعه از بزرگ‌ترین مصیبت‌های تاریخ مسلمانان شمرده می‌شود؟!!!.

پاسخ این سوال را به شرح ذیل تقدیم می‌دارد:

1. هرگز ام المومنینل در باب تولیت خلافت با حضرت علیس مخالفت نورزیده است، و هیچ اقدامی از ایشان صادر نگردیده که این امر را ثابت کند بلکه مخالفت او با حضرت علیس در تاخیر مواخذه قاتلان حضرت عثمان و قصاص آن‎ها بوده است. نظر ام المؤمنینل این بود که امر مسلمین ثابت و پایدار نخواهد شد تا آن زمان که قاتلان عثمان مجازات گردند و به کیفر برسند و امت هرگز احساس آرامش نخواهد کرد تا مادامی که این گروه جنایتکار آزاد باشند، زیرا که آزادی آن‎ها باعث ارائه شرارتهای‌شان خواهد شد و هر روز خطر آن‎ها برامت افزایش خواهد یافت.

در این نظریه ام المومنینل تنها نبوده بلکه جماعت کثیری از صحابه و کبار تابعین با او همرای بوده‌اند و حوادثی که اتفاق افتاد پرده از درستی رأی ام المومنین و صحت آن بر می‌گیرد و به راستی اگر حضرت علیس می‌توانست از شر این قوم جنایتکار رهایی یابد و آن‎ها را کیفر دهد هرگز واقعه جمل اتفاق نمی‌‌افتاد زیرا که مسئولیت این روز شوم در تاریخ اسلام بر می‌گردد به کسانی که بر علیه عثمانس به توطئه دست یازیدند و باب تفرق و اختلاف در صفوف مسلمین را گشودند که چگونه اداء این نقش باعث ایجاد حادثه جمل گردید.

2- اما حضرت علیس خطر ادامه آزادی قاتلان حضرت عثمانس را می‌دانسته ولی مبادرت به قصاص آن‎ها را دشوار می‌دیده است و پس از آن نیز امر خلافت استقرار نیافت و شوکت و قدرت شورشیان همچنان نیرومند بود، لذا چون تعدادی از صحابه از جمله طلحه و زبیرب از او خواستند که حد شرعی را درباره قاتلان حضرت عثمان اجرا کند خطاب به آنان فرمود:

برادران! من نسبت به آنچه که شما می‌دانید نادان نیستم، ولی چگونه می‌توانم از قومی قصاص بگیرم که آن‎ها بر ما تسلط دارند و ما بر آن‎ها تسلط نداریم. اینها همان‎هایی هستند که غلامان شما با آنان هماهنگ شده و از جمله شورشیان گردیده‌اند و اعراب با آنان رابطه خوب برقرار کرده‌اند آن‎ها درمیان شما است و هر کاری می‌خواهند درباره شما انجام می‌دهند آیا جایی برای ابراز قدرت می‌بینید که خواسته شما برآورده گردد؟ (طبری: ۴/۴۳۷)

۳- بر ما آسان است که پس از وقوع فاجعه جمل بگوییم: که ام المومنینل و همراهان او در خروج خود اشتباه کرده‌اند، ولی جداً دشوار است که این حکم را قبل از آنچه اتفاق افتاده صادر کنیم.

براستی ام المومنینل گمان نمی‌کرد که کار منجر به چیزی خواهد شد که اتفاق افتاد و هرگز او توقع حدوث قتال و خونریزی را نداشت و اصلاَ تصور نمی‌کرد که خروج او زمینۀ ایجاد فتنه‌ای را توسط قاتلین حضرت عثمانس فراهم خواهد ساخت و آنان می‌توانند حوادثی را توجیه کنند که اتفاق می‌افتد.

بلکه ام المومنین در تمام سخنرانی‌ها و گفته‌هایش بر درخواست قصاص قاتلان حضرت عثمان و مواخذه آنان اقتصار می‌کرد.

۴- شهادت حضرت عثمانس باب تفرق و پراکندگی در صفوف امت را گشود و تا به امروز هم این رخنه بسته نشده است، پیرامون این جنایت یکسری تلبیس‌ها و مسایلی وجود دارد که آن را به صورت فتنه‌ای حیرت انگیز و وحشتناک در آورده است. که هنوز هم محققین درباره آن در حیرت و اضطراب هستند. پس بدین ترتیب بدیهی است که صحابهش نیز در مواجهه با آن و چگونگی قصاص و مؤاخذه عاملان هم نظریات گوناگونی داشته باشند.

آنچه که در این کتاب برای ما اهمیت دارد این است که موقف ام المومنین ل را در این قضیه بررسی کنیم و به ببینیم که با مسایل مربوط به این قضیه او چگونه روبرو شده است.

۵- ام المومنین عائشهل در عهد حضرت عثمانس درمیان امت از لحاظ احترام و اجلال در مقام والایی قرار داشت و در واقع این دوره مکانت او را افزایش داده بود. زیرا که مردم از دورترین نقاط دنیای اسلام به‌سوی حجره او می‌آمدند و مردم به علم و فقه او نیازمند بودند، بنابراین دانشجویان و طالبان معرفت روی به سوی حجره او داشتند به طوریکه خانه‌اش به بزرگ‌ترین مدرسه فکری تبدیل گردید. همراه با مکانت علمی ام المومنینل موقعیت اجتماعی او نیز افزایش یافت که مردم در مسایل مختلف خود با او مشورت می‌کردند و درحقیقت این مکانت والای او بود که پس از شهادت حضرت عثمانس او را در قله حوادث قرار داد.

بنابراین برای شخصیتی مثل ام المومنینل در آن موقعیت مهم امکان نداشت که در حادثه بزرگی مثل شهادت حضرت عثمان هیچگونه اظهار نظری نکند.

در واقع موقعیت بزرگ او بود، که او را با کوهی از حوادث مواجه ساخت و ناچار گردید وارد حوادث گردد. شاید کسی بگوید: آیا بهتر نبود که ام المومنینل مثل سایر امهات المومنین از این امور کناره‌گیری می‌کرد؟

می‌گویم: موقعیت ام المومنین عائشهل مشابه موقعیت سایر امهات المومنین نبود و او نمی‌توانست همانند آنان عمل کند زیرا که مکانت او با آنان تفاوت داشت، با این هم ام المومنین حفصهل تصمیم داشت که با عائشهل همراه گردد. ولی برادرش عبدالله بن عمرب او را از این کار باز داشت.

روی آوردن حوادث

1- ام المومنین عائشهل در راه بازگشت به مدینه بود، چنانکه تفصیل آن گذشت. از شهادت حضرت عثمان آگاهی یافت، پس به مکه بازگشت به طوریکه چون عبدالله بن عامر حضرمی نماینده حضرت عثمان در مراسم حج ام المومنین، بر او وارد گردید و پرسید: یا ام المومنین چرا بازگشتید؟ گفت: مرا بازگردانید زیرا که عثمان مظلوم به قتل رسیده است و امر مسلمانان سر نمی‌گیرد، چونکه این غوغا مقتصدی دارد. بروید و انتقام خون عثمان را مطالبه کنید که این امر عزت اسلام را در پی دارد. (طبری: ۴۹/۴۴۹).

سپس اولین سخنرانی خود را در این باب ایراد کرد که ذکر آن گذشت.

2- روایات در وصف کیفیت بیعت با حضرت علیس با هم تفاوت دارد و از خلال آن‎ها آنطور که طبری بیان کرده بر می‌آید که غوغا گران بر مدینه تسلط یافتند و مدت ۵ شبانه روز حالت فوق العاده اعلام کردند. امیر مدینه غافقی بن حرب بود.

شورشیان بر کبار صحابه بیعت را عرضه می‌داشتند ولی آنان از قبول آن خوداری می‌کردند و عذر می‌آوردند، زیرا کسی که پس از شهادت حضرت عثمانس منصب خلافت را به عهده می‌گرفت حتماً متهم به شرکت در قتل او می‌گردید و این همان چیزی است که برای حضرت علیس اتفاق افتاد. بنی امیه از این فرصت استفاده کرده و زمینه خروج علیه حضرت علیس را فراهم آوردند و حضرت علی را متهم به شرکت در شورش بر علیه عثمان نمودند.

3- حضرت علیس با اکراه منصب خلافت را پذیرفت، زیرا که بقای امت بدون خلیفه خطرناک بود و مصلحت امت اقتضا می‌کرد که امر خلافت برتر از هر امر مهمی می‌باشد. حضرت علیس رنج هر آنچه درباره او گفته می‌شود را پذیرفت و تحمل کرد زیرا که مصلحت امت را بر همه چیز ترجیح داشت.

۴- حضرت علی س ـ پس از بیعت به خلافت ـ از تسلط شورشیان بر مدینه دلتنگ گردید و تحمل غوغا در مدینه طاقت او را طاق کرد. لذا فریاد برآورد: غلام‌هایی که به خدمت آقایان خود برنگشته‌اند، بر آن‎ها هیچ جرمی نیست. ای گروه اعراب! به مناطق خود باز گردید. سبئیهـ پیروان عبدالله بن سبا سرکرده شورشیان ـ از بازگشت خودداری کردند و اعراب نیز از آنان پیروی نمودند. (طبری: ۴/۴۳۸)

در اینجا بود که طلحه و زبیرب از حضرت علیس اجازه خواستند که به بصره و کوفه روند و نیرو آماده کنند تا این گروهی را که از امر خلیفه سرباز زده‌اند، با توسل به زور، تار و مار کنند. بصره و کوفه مرکز نیروهای مسلح بود زیرا که از زمان حضرت عمرس که این دو شهر به فرمان او تأسیس شده بود، مرکز سپاه اسلام به شمار می‌آمد که اقدامات نظامی در شرق برای گسترش اسلام از آنجا فرماندهی می‌شد.

5- حضرت علیس برای طلحه و زبیرب در این مورد اجازه نداد و سبب آن ـ آن طور که طبری گفته است ـ گریختن بنی امیه از مدینه و بازگشت سهل بن حنیف است که چون حضرت علی او را به عنوان عامل بر بلاد شام فرستاد، گروهی از جانب امویان با او روبرو شده و گفتند: اگر شما را عثمان فرستاده است بفرمایید و اگر غیر از عثمان کسی دیگر شما را فرستاده پس بازگرد.

۶- طلحه و زبیرب از حضرت علیس اجازه رفتن به عمره را گرفتند و به مکه آمدند و در آنجا با ام المومنینل بر مطالبه انتقام خون عثمان و مواخذه شورشیان هم‎رأی گردیدند و در آنجا بود که رأی‌شان بر این قرار گرفت که به بصره و کوفه بروند و نیرو آماده سازند تا شورشیان را گوشمالی داده و از آنان قصاص بگیرند و بدینسان با ام المومنینل از مکه به بصره رفتند.

۷- حضرت علیس برای خروج به سوی معاویهس در بلاد شام مهیا می‌گردید، چون خبر اهل مکه و خروج طلحه و زبیر و ام المومنین را به سوی بصره شنید، شتابان از مدینه بیرون شد و امیدوار بود که آنان را در راه ملاقات کند و آنان را از مقصدشان باز گرداند.

حضرت علیس در موقع خروج، قصد جنگ نداشت و در تلاش آن نبود به این دلیل که چون به ربذه رسید، ابن رفاعه بن رافع به خدمتش آمد و گفت: یا امیرالمومنین چه تصمیمی دارید؟ و ما را به کجا می‌برید؟ فرمود: می‌خواهم که اگر قبول کنند، جریان را به اصلاح بپایان برسانم. ابن رفاعه پرسید: اگر قبول نکردند؟ فرمود: با آنان صحبت می‌کنیم و عذرشان را می‌پذیریم و به آنان حق می‌دهیم و صبر می‌کنیم.

گفت: اگر باز هم راضی نشدند؟

فرمود: از آنان می‌خواهیم ما را به حال خود بگذارند.

گفت: اگر ما را رها نکردند؟

فرمود: خود را از آنان باز می‌داریم. (طبری: ۴/479)

۸- ام المومنینل از زمانی که از مکه خارج گردید چشمانش را به اصلاح امت و بازسازی خرابی‌هایی دوخت که شهادت حضرت عثمانس بوجود آورده بود. بقیه امهات المومنین تا محل ذات عرق او را همراهی کردند و در آنجا با شیون با او وداع کردند. هیچ روزی دیده نشد که مثل آن روز به خاطر اسلام گریه و ماتم بوجود آید، به همین سبب این روز روز شیون نامیده شد. (طبری ۴/۴۶۰)

۹- چون به آب‌های بنی عامر رسید شب هنگام پارس کردن سگ‌ها را دید گفت: این کدام آب است؟ گفتند: آب جواب.

گفت: گمان من چنین است که برگردم، برخی از کسانیکه همراهش بودند گفتند: بلکه شما می‌باید بروید و مردم شما را ببینند تا خداوند به وسیله شما صلحی را فراهم آورد.

در روایتی دیگر آمده که زبیر به او گفت: می‌خواهی برگردی شاید خداوند به وسیله شما بین مردم اصلاح را پدید آورد. (امام احمد)

ام المومنین عائشه ل به رفتن طریق بصره ادامه داد، به امید آنکه موجب اصلاح مسلمانان گردد و این در حالی بود که عزم به بازگشت گرفته بود.

۱۰- قبل از آنکه ام المومنین عائشهل به بصره برسد دو نفر که آنان را عثمان بن حنیف والی بصره از جانب حضرت علیس فرستاده بود، او را ملاقات کردند. آن دو یکی صحابی جلیل عمران بن حصین و دیگر تابعی ابوالاسود دوئلی بود. از او اجازه ورود خواستند و او به آنان اجازه داد، آن دو سلام کردند و گفتند:

امیر ما را فرستاده است که از شما بپرسیم به کجا می‌روید؟ آیا ما را از مسیر خود آگاه می‌فرمایید؟ گفت: به خدا سوگند کسی مثل من نیست که نداند به کجا می‌رود؟ بدیهی است که کسی خبر را از فرزندانش نمی‌‌پوشد:

همانا غوغاگران شهرها و اختلاف‌انگیزان قبایل، جنگ را به داخل حرم رسول خدا کشیده‌اند و در آنجا حوادثی را پدید آورده‌اند و حادثه‌سازان در آن جای گرفته‌اند و بدینسان مستحق نفرین خدا و رسول او گردیده‌اند. آن‎ها بدون هیچ عذر و گناهی امام مسلمین را به شهادت رسانیده‌اند و منطقه حرم را حلال کرده و حرمت ماه‌های حرام را نگه نداشته‌اند و آبروی مردم را دریده و به جان مردم تجاوز کرده‌اند.

آن‎ها به خانه‌های مردم آمده‌اند که آن‎ها را دوست نداشته و باقیماندن‌شان را زشت می‌دانند، این قوم ضرر و زیان فراوان به بار آورده‌اند و هیچ نفعی را به همراه ندارند و از تقوا بی‌بهره‌اند. امنیت مردم را به هم ریخته و قادر به جلوگیری از هرج و مرج نیستند. بنابراین من درمیان جمعی از مسلمین برآمده‌ام تا مردم را از دستاوردهای این قوم آگاه گردانم و بر همگان اعلام دارم که این گروه در ورای ما چه کرده‌اند و هم اکنون مردم برای اصلاح کارها چه کاری باید انجام دهند.

سپس این آیه را قرائت کرد:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ ‌[النساء: 114].

«نیست خیری در بسیاری مشورت پنهانی با ایشان ولی خیر در مشورت کسی است که فرمان دهد به صدقه یا معروف و یا اصلاح بین مردم».

ما برای اصلاح قیام کرده‌ایم، به همان فرمانی که خدا و رسول او صغیر و کبیر و مرد و زن را بدان فرمان داده‌اند. پس این است کار ما که شما را بدان امر می‌کنیم و بر آن شما را تشویق می‌نماییم، آری ما شما را از منکر منع می‌کنیم و بر تغییر زشتی‌ها شما را دعوت می‌کنیم. (طبری: ۴/۴۶۲)

۱۱- مردم بصره چون از قدوم ام المومنینل اطلاع یافتند سه گروه شدند:

الف- گروهی که به او خوش آمد گفتند و به او پیوستند.

ب- گروهی که با عثمان بن حنیف ماندند و خروج ام المومنین را ناپسند دانستند.

ج- گروهی که از هر دو گروه فوق گوشه گرفتند.

۱۲- ام المومنینل در همۀ مواقف خود در بصره از آغاز امر به اصلاح مسلمین اهمیت داده و آن را برخود لازم دانستند. چون بعضی از پیروان عثمان بن حنیف اقدام به جنگ کردند، ام المومنینل فرمان داد پیروانش از جنگ خود داری کنند مگر برای دفاع از جان و منادی فریاد می‌زد و آنان را سوگند می‌داد که مبادا به جنگ اقدام کنند. (طبری: ۴/۴۶۶).

چون پیروان ام المومنینل بر بصره تسلط یافتند و برخی از کسانی که در قتل عثمان شرکت داشتند در آنجا به سر می

۱۴- حضرت علیس کم‌تر از ام المومنین عائشهل علاقمند به اصلاح نبود، چون نزدیک بصره قعقاع بن عمرو س را به بصره فرستاد و به او گفت: با این دو مرد ملاقات کن -طلحه و زبیر- و آنان را به الفت و جماعت بخوان و تفرقه را و عواقب آن را بر آنان بزرگ معرفی کن.

قعقاع براه افتاد تا که به بصره رسید از ام المومنین عائشهل شروع کرد و گفت: مادرم: چرا به این شهر آمده‌ای؟

ام المومنین گفت: پسرم برای اصلاح بین مردم.

گفت: پس در پی طلحه و زبیر بفرستید، تا سخنان من و آن دو را شما بشنوید. ام المومنینل در پی آن دو فرستاد و آنان آمدند قعقاع گفت: من از ام المومنین پرسیدم چرا که این شهر آمده؟ فرمودند برای اصلاح بین مردم شما چه می‌گویید؟ آیا پیروی می‌کنید یا مخالفت؟ گفتند: پیروی می‌کنیم.

گفت مرا اطلاع دهید که شکل اصلاح چگونه خواهد بود؟

به خدا سوگند اگر ما مسایل را ندانیم نمی‌توانیم به اصلاح برسیم ولی اگر آن را بدانیم می‌توانیم اصلاح کنیم.

گفتند: مقصد ما مواخذه قاتلان عثمان س است زیرا ترک آن را در واقع تعطیل فرمان قرآن می‌دانیم که اگر به آن عمل شود قرآن احیاء گردیده است.

قعقاع گفت: شما قاتلین عثمان را که اهل بصره بودند، کشتید و شما قبل از قتل آنان به اقامه امور نزدیکتر بودید از امروز. شما یک نفر کم ۶0۰ نفر را کشید و ۶۰۰۰ نفر از این عملکرد شما خشمگین شده‌اند و از شما کنار گرفته و بیرون رفته‌اند. شما آن مردیکه فرار کرده - یعنی حرقوص بن زهیر - را تعقیب کردید در حالیکه ۶۰۰۰ نفر او را نگهبانی می‌کنند و در حالت خوف و اضطراب به سر می‌برند.

اگر این مرد را رها کنید، گفته خودتان را ترک کرده‌اید، و اگر با این قوم که او را پناه داده‌اند بجنگید آن‎ها بر شما جری می‌شوند و در نتیجه با مشکلی روبرو می‌گردید که باعث تفرقه و اختلاف می‌گردد و شما از آن بد می‌برید.

شما قبایل مضر و ربیعه را از این بلاد بیرون رانده‌اید و آنان را وادار کرده‌اید که به جنگ با شما اجتماع کنند و به یاری آن گروه برخیزند، همچنان که گروهی که آن حادثه عظیم و گناه بزرگ را به وجود آوردند، بر علیه خلیفه مسلمانان اجتماع کردند.

ام المومنین گفت: شما چه می‌گویید؟ گفت: می‌گوییم داروی این درد آرامش و تسکین است چون آرامش یابند متفرق می‌گردند و از اجتماع خود بر علیه شما و سایر مسلمین دست بر می‌دارند. اگر شما با ما بیعت کنید علامت خیر و مژده رحمت است و افرادیکه بخاطر حمایت آن مرد بر انگیخته شده‌اند واقعیت را درک می‌کنند و سرانجام آن عافیت و سلامت امت را در پی می‌آورد.

و اگر شما پیشنهاد ما را رد کنید و به فشار متوسل شوید و این امر را بزرگ بشمارید، این علامت شر است که جمعی دست به شورش خواهند زد و خداوند بر این مردم بلایا و جنگ را فرود خواهد آورد.

بنابراین عافیتی که نصیب تان شده ترجیح دهید و چنانکه قبلاً‌ نیز کلیدهای خیر و رحمت بوده‌اید هم اکنون نیز خود را به کلیدهای خیر و رحمت تبدیل کنید ما را در معرض بلایا قرار ندهید و خود را به رنج نیندازید که ما و شما دچار دردسر خواهیم شد. به خدا سوگند من این حرف‌ها را می‌گویم و شما را بدان می‌خوانم من بیم دارم که خداوند به واسطه آنچه که پیش آمده این امت را مؤاخذه کند و به بلا و مصیبت دچار سازد. اقدامات فعلی ارزش کمی دارد ولی مصیبت آن که دچار می‌شویم بزرگ است، زیرا این امری که اتفاق افتاده حادثه‌ای نیست که حدود آن معین باشد و مثل سایر امور نیست و یا همانند قتل مردی به دست مردی دیگر نیست و یا مثل درگیری قبیله مرد نیست.

گفتند: آری شما نیکی را به انجام رساندی و نیکو سخن گفتی، بازگرد اگر علیس هم مثل رای شما دارد این امر به اصلاح پایان می‌گیرد. قعقاع بازگشت و حضرت علیس را در جریان امر قرار داد، او خوشحال شد و مردم را در جریان اصلاح قرار داد. برخی از اصلاح اظهار شادمانی می‌کردند و بعضی از آن اکراه داشتند. (طبری ۴/۴۸۸)

۱۵- تلاش‌های پاک قعقاع بن عمرو س ثمر داد و هردو گروه نمایندگانی مبادله کردند و حضرت علیس در میان یارانش سخنرانی کرد. خدا را ثنا گفت و بر پیامبر درود گفت: و جاهلیت و سیه روزی آن را بیان کرد و از اسلام و سعادت و نعمتی که خداوند در پرتو اجماع بر خلافت پس از حضرت رسول نصیب امت فرموده بود سخن گفت و سپس یادآوری نمود، حوادثی که امت ما را با این مشکلات مواجه ساخته نتیجه عمل مردمی است که در طلب دنیا کوشیده‌اند و از کرامتی که خداوند نصیب مسلمین گردانیده دیگر کینه و حسد آنان به جوش آمده و می‌خواهند کار را به عقب بازگردانند ولی خدا امر خود را به مقصد می‌رساند و آنچه را اراده فرموده اجرا می‌نماید. فرمود: آگاه باشید من فردا از این محل کوچ می‌کنم و کسانی کوچ نمی‌‌کنند، که بر علیه حضرت عثمانس نوعی همکاری داشته‌اند و بی‌خردان خود را از من بی‌نیاز می‌دانند. (طبری ۴/۴۹۳)

روز فاجعه

چون علیس به آن طرف بصره فرود آمد، عبدالله بن عباس را نزد طلحه و زبیر فرستاد و آن دو نیز محمد بن طلحه را نزد علی فرستادند و مقرر گردید هر کدام با یاران خود صحبت کنند و بدینسان به توافق رسیدند.

چون شب شد در ماه جمادی الاخر بود - طلحه و زبیرب در پی سران گروه خود فرستادند و حضرت علیس نیز سران گروه خود را فرا خواند بجز کسانیکه در فاجعه شهادت عثمان شرکت داشتند و یا در قتل و جرح شرکت کرده بودند.

آن شب را به امید صلح خوابیدند شبی همراه با عافیت و دور از غوغایی که در کنار آن قرار داشتند و دور از درگیری که جمعی آن را آرزو می‌کردند و بخاطر آن اسب‌ها را زین کرده بودند. (طبری ۴/۵۰۶).

شورشیان دانستند که صلح به مصالح آن‎ها نیست و به زودی عواقب کارشان دامن آن‎ها را خواهد گرفت، لذا آن شب را به بدترین حال سپری کردند که هرگز مثل آن را ندیده بودند. آن‎ها خود را در ورطه هلاکت می‌دیدند. آن شب را تا صبح به مشورت گذراندند و سرانجام تصمیم گرفتند پنهانی آتش جنگ را بر افروزند و این ماجرا را پنهان داشتند که مبادا کسی از راز خیانتشان آگاه گردد. صبح که هنوز هوا تاریک بود به طوریکه اطرافیان‌شان ندانند از کنار و گوشه بیرون رفتند، مردمی که از مضر بودند به بستگان خود پیوستند و کسانیکه از ربیعه بودند به آنان پیوستند و یمنی‌ها نیز به جای خود رفتند و بین قبایل متفرق گردیدند. آنگاه طبق نقشه درمیان بستگان خود سلاح پخش کردند و یکباره در بصره نقشه غوغا به وجود آوردند و هر گروهی طبق ماموریتش گروه مقابل خود را غافلگیر کرده و بر آنان هجوم بردند.

بدینسان فاجعه پدید آمد و جنگ آغاز گردید و تمام اقدامات برای توقف آن ناموفق ماند. سبائیان از جنگیدن لحظه‌ای توقف نمی‌‌کردند در حالی که حضرت علیس فریاد می‌زد: ای مردم! خود را باز دارید که هیچ چیزی نیست. در این موقع کعب بن سور ـ قاضی بصره ـ به نزد ام المومنین عائشهل آمد و گفت: مرم را دریاب، مردم درگیر جنگ شده‌اند، شاید خداوند به وسیله شما بر آنان صلحی را مقرر فرماید.

ام المومنینل سوار شد و هودجش را با زره پوشانید و سپس شترش را به میدان راندند و کعب زمام شتر را به دست داشت.

ام المومنینل گفت: ای کعب زمام شتر را رها کن و کتاب خدا را بر مردم عرضه دار و آنان را به کتاب خدا دعوت کن. آنگاه قرآنی را به کعب داد. گروهی از مردم پیش تاختند که در پیشاپیش‌شان سبائیان قرار داشتند و آنان از عواقب صلح بیمناک بودند.

کعب با قرآن به استقبال‌شان رفت در آن حال حضرت علیس از عقب فریاد می‌زد و آنان را به بازگشت دعوت می‌فرمود ولی آن‎ها اعتنایی نکرده و پیش می‌رفتند.

کعب آنان را به کتاب خدا دعوت کرد، اما با تبری او را به قتل رساندند و هودج ام المومنین آماج تیرها قرار گرفت در حالیکه او فریاد می‌زد. ای پسرانم! دست نگه دارید.

سرانجام صدایش بلند شد: الله، الله، خدا و حساب او را یاد آورید؛ ولی آن قوم همچنان پیش می‌تاختند و از توقف جنگ خودداری می‌کردند. (طبری: ۴/۵۱۳)

در اینجا ام المومنین دانست که امر از دست او گرفته شده است، همچنین درک کرد، که قاتلان حضرت عثمان بودند که آتش جنگ را بر افروختند، پس راهی برایش باقی نبود جز آنکه مردم را فریاد زند و با حرارت و درد از اینکه می‌بیند پیرامونش خون‌های مسلمین به ناحق ریخته می‌شود، صدایش را بلند کند که: ای مردم! قاتلان عثمان و همکاران‌شان را نفرین کنید.

خود دست به دعا برداشت و اهل بصره ناله سردادند و به دعا روی آوردند. حضرت علیس دعایشان را شنید فرمود این ناله چیست؟ گفتند: عائشه است که او و همراهانش بر قاتلان عثمان و همکارانشان دعا می‌کنند، حضرت علیس نیز دست به دعا برد و گفت: خدا یا قاتلان عثمان و همکارانشان را نفرین کن.

در اول معرکه بر طلحهس تیری رسید و او به سوی بصره رفت و در آنجا بر اثر زخمش درگذشت. اما زبیرس از اول درگیری و شعله‌ور شدن آتش جنگ میدان را ترک فرمود و به وادی سباع رفت، عمرو بن جرموز او را تعقیب کرد تا او را به نامردی به شهادت رسانید.

مردم بصره از قبایل ازد و بنوضبه با شجاعت پیرامون شتر ام المومنینل را گرفتند و زمزمه می‌کردند: ما بنوضبه یاران جمل هستیم چون مرگ مان فرا رسد در کنار آن می‌آرامیم. مرگ برای ما از عسل شیرین‌تر است و با خبر مرگ ابن عفان ما چنین تیز و برنده شده‌ایم. شیخ ما را به ما بازگردانید تا احترام شما برقرار گردد. ای مادرما! ای بهترین مادری که ما می‌شناسیم، آیا می‌بینی که چقدر افراد شجاع پیرامونت زخم برمی‌دارند و فریاد می‌زنند. ای مادر ما و ای زندگانی مراعات ما را مکن که تمام فرزندانت قهرمان شجاع هستند. ای مادر ما ای همسر پیامبر! ای همسر مبارک هدایتگر ما!

سیده ام المومنینل برای توقف جنگ به میدان آمد ولی عکس آنچه می‌خواست اتفاق افتاد زیرا که با خروج او میدان جنگ گرم شد و پیروان ابن سبا قصد کردند او را با تیر هدف قرار دهند، پس به ناچار طرفدارانش در پیرامون شتر او جمع شده و خود را در آتش جنگ انداختند به طوریکه در پیشاپیش شتر ۴۰ نفر ـ و بنا به قولی ۷۰ نفر ـ به قتل رسیدند.

عبدالله بن زبیرس گوید: من هیچ روزی را مثل روز جنگ جمل ندیدم، در آن روز حتی یک نفر از ما فرار نکرد و ما چون کوهی سیاه مقاوم و استوار بودیم. هر کس زمام شتر را می‌گرفت به قتل می‌رسید. (طبری ۴/۵۱۹)

حضرت علیس دریافت که جنگ جز با پی کردن شتر متوقف نخواهد شد، بنابراین فریاد برآورد! شتر را پی کنید زیرا با پی کردن آن جماعت متفرق می‌شوند. مردی به صورت فوری اقدام به پی کردن شتر نمود و شتر به زمین افتاد و حضرت علیس به محمد بن ابوبکر فرمان داد که برای ام المومنینل خیمه‌ای آورد.

چون شب به آخر رسید محمد بن ابوبکر ام المومنین را از خیمه به سوی بصره برد و او را در خانه عبدالله بن خلف خزاعی فرود آورد که در آنجا صفیه دختر حارث بود. این واقعه روز ۵ شنبه ۲۰ جمادی الاخر سال ۳۶ ﻫ. ق بود.

سیرت حضرت علیس چنین بود که کسی را که پشت به جنگ نمود، تعقیب نکند و بر زخمی‌ها گرفتاری درست نکند و پرده‌ای را ندرد و مال دریافت نکند.

او مدت سه روز در سپاه خود ماند و به بصره وارد نشد تا که مردم بر کشته‌گان خود عزاداری کردند و آن‎ها را دفن نمودند. حضرت علیس به کشته‌های هردو گروه نماز جنازه خواند و گفت: امیدوارم هیچکدام از کسانیکه دارای قلب پاک بودند باقی نماند مگر آنکه خداوند او را به بهشت داخل نماید. (طبری: ۴/۵۳۴)

آنگاه حضرت علیس باقیمانده دست و پاهای مقتولین را در قبری بزرگ دفن نمود و هر چه اثاثیه در میدان معرکه موجود بود در مسجد بصره جمع نمود و فرمان داد که ندا کنند: هر کس از این وسایل چیزی مال او است که می‌شناسد پس می‌باید آن را دریافت دارد. مگر سلاحی که در آن علامت دولتی باشد. حضرت علی روز دوشنبه وارد بصره گردید به مسجد رفت و نماز خواند سپس به نزد ام المومنینل رفت در حالی که بر قاطر خود سوار بود، چون نزد ام المومنین رسید به او سلام کرد. آنگاه تمام وسایل لازم برای سفر او را مهیا ساخت و همه کسانیکه او را همراهی کرده بودند نیز با او همراه نمود مگر کسیکه خود اقامت در بصره را دوست می‌داشت.

تعداد ۴۰ زن از زنان معروف اهل بصره را با ام المومنین همراه نمود و به برادرش محمد بن ابوبکر فرمود:

ای محمد امکانات لازم را برایش مهیا کن و او را به مدینه برسان، چون روز حرکت رسید حضرت علیس نزد ام المومنینل آمد و در مقابلش ایستاده مردم نیز حضور یافتند. همراه مردم با او وداع کرد در اینجا ام المومنین فرمود: ای فرزندانم! بعضی از ما بعضی دیگر را به سستی و اهمال سرزنش نمودند، بنابراین هیچکدام از شما نمی‌‌باید به خاطر چیزی که به او در این واقعه رسیده دیگری را مورد تجاوز قرار دهد: به خدا سوگند بین من و علی در قدیم جز آنچه که بین یک زن و حامیان او وجود دارد چیز دیگری وجود نداشته و او درنزد من از جمله برگزیدگان است.

حضرت علی نیز فرمود:

راست گفتی و نیک فرمودی بین من و او جز این چیز دیگری وجود نداشته و او همسر پیامبر شما ج در دنیا و آخرت است. ام المومنینل روز شنبه اول رجب سال ۳۶ ﻫ- ق از بصره خارج گردید و حضرت علیس چندین میل مسافت او را مشایعت نمود و به پسرانش اجازه داد که یک روز او را در مسافرت همراهی کرده و سپس بازگشتند. (طبری: ۴/۵۴۴)

ام المومنینل آهنگ مکه نمود و در آن تا موسم حج اقامت گزید سپس پس از غیبت طولانی به مدینه منوره بازگردید.

تهمت ظالمانه

برای ما ضرورت دارد که رابطه بین ام المومنین عائشه و علیب را قبل از خلافت و در اثناء آن بیان داریم تا بدینوسیله تهمت ظالمانه را از او دفع کنیم. همان تهمتی که برخی از مؤرخین متعصب برای ارضای هواهای خود آن را ساخته و پرداخته‌اند و استاد سعید افغانی آن را از آنان دریافت نموده و در کتابش آورده و می‌گوید: اگرچه عائشه در مقابل عثمان دارای انعطاف و نرمش بوده و با او به نیکی و محبت و احترام برخورد می‌نمود و به طور کلی از او راضی و خشنود بود، اما با علیس برخلاف این بود زیرا که او نسبت به علی خشنود نبود و خیرخواه او هم نبود و می‌توانیم بگوئیم که قبل از خلافت به طور عام و در اغلب موارد رابطه عائشه با علی بر اساس جور و جفا استوار بوده است. (عائشه والسیاسة)

بار دیگر به مناقشه استاد افغانی برمی‌گردیم و با او در حکمی که نسبت به ام المومنینل صادر کرده به بحث می‌پردازیم زیرا که او از طریق حق بسیار دور افتاده و نسبت به ام المومنینل گمانی نادرست ابراز داشته که در بحث گذشته آن را بیان کردیم با این وجود باز هم به مناقشه افغانی می‌رویم و مهم‌ترین دستاویزهای او را که تصورش آن‎ها را ساخته و پرداخته است مورد بررسی قرار می‌دهیم:

حضرت علیس و امهات المومنین

استاد افغانی گمان کرده است که حضرت علیس در رقابت‌های عادی بین همسران رسول خدا مداخله می‌کرده و در بیشتر موارد در رقابت‌های امهات المومنین بر خلاف عائشه اظهار نشر می‌کرده است.

استاد افغانی گوید: همسران رسول خدا همگی بر علیه عائشه به واسطه غیرت طبیعی زنانگی همداستان بودند زیرا که می‌دیدند رسول خدا او را از لحاظ محبت مخصوص گردانیده است و هیچ کدامشان در قلب رسول خدا دارای مقام و منزلت او نیستند و غیرت بین زنان یک امر فطری است، که بسیار کم اتفاق می‌افتد که زنی که از آن خود را دور نگهدارد.

حضرت علیس و همسرش فاطمهل دختر رسول خدا تلاش می‌کردند محبت حضرت رسول اکرم ج را نسبت به عائشه تخفیف دهند و در این راستا وظیفه نمایندگی سایر ازواج مطهرات را به عهده می‌گرفتند تا آنان را راضی گردانند اما این امر به خشم عائشه منتهی می‌گردید.

استاد افغانی گوید: گمان دارم که این نمایندگی حضرت علی و فاطمه از نظر عائشه جرمی غیر قابل بخشش بوده که البته هر زنی که در چنان موقعیتی باشد آن را نمی‌‌بخشاید.

آمده است که روزی غیرت در سینه ام سلمه شعله کشید، زیرا که شدت علاقه و محبت رسول خدا نسبت به عائشه را مشاهده نمود پس غیرت ام سلمه برانگیخته شد و به ناسزاگویی عائشه پرداخت رسول خدا او را منع فرمود، اما او همچنان به ناسزاگویی ادامه داد و حضرت در سینه عائشه خشم او را دریافت لذا حکمت اقتضا کرد که اجازه دهد عائشه از ام سلمه قصاصی عادلانه بگیرد و به عائشه امر کرد تا که ام سلمه را پاسخ گوید. ام سلمه نزد علی و فاطمه رفت زیرا که آن دو همواره رعایت موقع ام سلمه را می‌کردند.

و او تا دم مرگ از حزب علی بود. او به علی و فاطمه گفت: که عائشه او را ناسزا گفته و چنین و چنان گفته است. حضرت علی از رفتار عائشه ناراحت گردید و به فاطمه گفت: خدمت رسول خدا برو و به او بگو: که عائشه بر ما چنین و چنان گفته است. حضرت فاطمه خدمت پدرش آمد و جریان را مطرح ساخت رسول خدا فرمود:

«سوگند به خدای کعبه که عائشه محبوب پدرت می‌باشد».

سپس افغانی گوید: گویا این جریان به مزاق علی خوش نیامد، لذا به رسول خدا ج گفت: برای شما کافی است که عائشه برای ما چنین و چنان بگوید و فاطمه خدمت شما برسد و شما به ایشان بگویید قسم به پروردگار کعبه که او محبوب پدرت می‌باشد. (عائشه والسیاسة)

استاد افغانی این روایت را از کتاب «السمط الثمین» نقل کرده و بهتر می‌بود که به قولی که در اول کتابش داده بود، وفا می‌کرد و متن حدیث را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌داد. آیا استاد افغانی به ما اجازه می‌دهد که او را مورد ایراد قرار دهیم و بگوییم که ایشان برای خود زحمت نداده تا به تحقیق متن حدیث بپردازد؟

زیرا اگر استاد متن حدیث را بررسی می‌کرد در آن اموری می‌یافت که حتماً باعث عدم تصدیق آن می‌گردید. در این حدیث نسبت دروغ به یکی از امهات المومنین داده شده که این امر غیر قابل باور است همچنان که در این خبر سخن از آمدن حضرت علیس نزد رسول ج خدا و گفتگو در امور خصوصی حضرت رسول کریم به میان آمد و این نیز باور کردنی نیست و از حضرت علی امکان ندارد چنان رفتاری صادر شده باشد. علاوه بر این، سند خبر ضعیف است، زیرا که ابوداد آن را به شرح ذیل در سنن خود آورده است.

ابن عون از علی بن زید بن جدعان و او از ام محمد زن پدرش و ابن عون گوید - گمان دارد که زن پدرش بر امهات المومنین وارد می‌شده است.

روایت کرده که ام المومنین گفته است:

رسول خدا ج در حالی بر من وارد گردید که زینب دختر جحش در آنجا بود، او با دستش مشغول کاری بود و متوجه زینب نبود من برای اشاره، دستش را فشار دادم تا او خود را از کارش باز داشت، در این موقع زینب با شتاب به او روی آورد و به او ناسزا گفت. رسول خدا ما را از درگیری منع فرمود اما زینب توجه نکرد. در این موقع حضرت به عائشه فرمود: او را پاسخگوی. عائشه نیز به پاسخگویی پرداخت و بر زینب غالب گردید. در این موقع زینب نزد علی رفت و گفت: عائشه درباره شما چنین و چنان گفت و یا چنین و چنان کرد.

فاطمه خدمت رسول خدا ج آمد و با حضرت سخن گفت. رسول خدا ج فرمود: «سوگند به خدای کعبه که عائشه محبوب پدرت می‌باشد».

فاطمه بازگردید و گفت: که چنین و چنان گفتم و رسول خدا ج چنین و چنان فرمود. آنگاه علیس خدمت رسول خدا آمد و در این باره با او صحبت کرد. (ابوداود: ۴/۲۷۵)

در سند این خبر زید بن جدعان ذکر شده که در نزد محدثین ضعیف است. (المغنی في الضعفاء)

همچنین ام محمد زن پدرش ناشناخته است و ابن عون نیز در اینکه او بر ام المومنین وارد شده باشد شک دارد به همین دلیل گفته است: «گمان دارند که او بر ام المومنین وارد می‌شده است».

ضرورت دارد که خواننده محترم خطای صاحب کتاب «السمط الثمین» را ملاحظه کند و ببیند که این موضوع در رابطه با ام المومنین زینب مطرح گردیده نه به ام المومنین ام سلمه و باز عاقلانه نیست که باور داریم سیده زینب به نزد علی رفته و دروغ‌پردازی کرده باشد! و به او گفته باشد که عائشه درباره شما چنین و چنان می‌گفت!!.

در حالی که می‌دانیم سیده زینبل در پارسایی شهره است و حتی عائشهل در قضیه افک بر این واقعیت گواهی داده است آنجا که می‌گوید: رسول خدا درباره‌ من از زینب دختر جحش پرسید که ای زینب درباره عائشه چه می‌دانی و چه دیده‌ای؟

زینب فرمود: یا رسول الله من گوش‌ها و چشم‌هایم را مواظبت و حفاظت می‌کنم، درباره او جز نیکی نمی‌دانم.

ام المومنین عائشهل گوید تنها زینب بود که مقام و منزلت او در نزد حضرت با من برابری و رقابت می‌کرد و خداوند بوسیله پارسایی او را حفظ فرمود.

علاوه بر همه این دلایل وارده در متن و سند خبر، این حدیث منکر است زیرا که با حدیث صحیح که ذکر آن در فصل (همسر غیرتمند) گذشت مخالفت دارد و اگر می‌خواهی به آن مراجعه کن تا فرق بزرگ آن را دریابی.

با بررسی دقیق موضوع هیچ‌گونه مداخله‌ای از جانب حضرت علی س در مسایل امهات المومنین نخواهی یافت.

موقف حضرت علیس در واقعه افک

شاید مهم‌ترین دستاویز افغانی در موضوع اختلاف ام المومنین عائشهل و حضرت علیس موقف حضرت علی در قضیه افک (تهمت و دروغ) باشد که ذکر آن در قبل گذشت و در آنجا مرور کردیم: که حضرت علی در پاسخ به مشورت رسول خدا در باب جدایی از اهلش پس از تأخیر در وحی فرمود: یا رسول الله خداوند بر شما تنگ نگرفته و غیر از او زن فراوان است و به خواستگاری هر دختری بروی قبول خواهد کرد. و در برخی از روایات افزوده شده است که او س کنیز عائشه را می‌زد و می‌فرمود: به رسول خدا راست بگو و کنیز می‌گفت: به خدا سوگند درباره عائشه جز نیکی نمی‌دانم.

استاد افغانی بر این روایت تعلیقی نگاشته و گفته است عائشه کاملاً حق داشت که این خاطره را که بر روان او اثر گذاشته بود، هرگز فراموش نکند زیرا اگر لطف خدا شامل حال پیامبر و او نمی‌‌گردید و آیات پاک او نازل نمی‌‌شد که مردم در نمازها تا به امروز آن را قرائت می‌کنند، این نظریه حضرت علی کار او را دشوار می‌نمود.

استاد افغانی می‌گوید: با اینکه می‌دانم و شک ندارم که این عمل حضرت علیس فقط به خاطر غیرت او نسبت به خانواده رسول خدا بود، با این از حضرت علی جز این مورد انتظار بوده است. گمان دارم شما خواننده محترم با من در بدست آوردن چنین نتیجه حتمی همرای هستید و در واقع این موضوع بوده که در طول حیات عائشه او را به دشمنی با علی برانگیخته است. (عائشه والسیاسة)

در تعقیب قول استاد افغانی می‌گویم: شکی نیست که همگان اخلاق و مناقب ام المومنین عائشهل را نمی‌دانند و بدیهی است که این گروه راه افغانی را می‌روند و در این امر معذورند. ولی استاد افغانی در این راه معذور نیست، زیرا چنانکه خود می‌گویند ۱۰ سال عمرش را در تحقیق درباره عائشهل گذرانیده است پس بر اشخاصی مثل او سیرت و اخلاق و مناقب ام المومنین پوشیده نیست و چگونه با اطلاعاتی که او در این باره داشته به چنین نتیجه‌ای راضی شده است؟!!! آیا استاد افغانی موقف حضرت عائشه را نسبت به حسان بن ثابت نمی‌‌داند؟ حسان همان مردی است که در حادثه افک شایعه را انتشار می‌داد.

آیا موقف حضرت علیس باحسان قابل مقایسه است؟

حضرت علی می‌باید جانب رسول خدا ج را ترجیح می‌داد زیرا که اندوه و رنج او را احساس می‌کرد و شعله‌های غیرت را در او می‌دید، بنابراین نظر داد که حضرت از ام المومنین جدا شود تا خروش او آرام گردد و چون برائت ام المومنین ثابت گردید مجدداً به او رجوع نماید. (الفتح الباری ۸/۳۵۷)

آیا این موقف با موقف حسان مشابهت دارد، مردی که به جمع شایعه‌سازان پیوسته بود و اتهام دروغ را انتشار می‌داد؟ با همه کارهایی که حسان کرده بود، حضرت عائشه کینه او را به دل نگرفت و اخلاق والای ام المومنینل او را وادار به گذشت و عفو نمود، به طوریکه دیگران را از دشنام دادن حسان منع می‌کرد و از بی‌ادبی به او هشدار می‌داد و همواره احترام او را راعایت می‌نمود. در صحیح بخاری حدیثی است به روایت از عروه که گوید: رفتم تاحسان را نزد عائشه دشنام گویم که ام المومنین فرمود: او را ناسزا مگو زیرا که او با سخنانش از رسول خدا ج دفاع می‌کرد.

عبدالرزاق از قول معمر به روایت از قتاده آورده است که ام المومنین عائشهل می‌فرمود: درباره حسان جز خوبی مگویید، زیرا که او از رسول خدا ج در مقابل هجوم مشرکین با شعر و نظم دفاع کرده است.

گوید: چون حسانس بر عائشهل وارد می‌گردید، ام المومنین متکایی می‌آورد که او بدان تکیه می‌داد و می‌نشست.

آیا عقل باور می‌دارد که ام المومنینل مواقف و خدمات حسان را نسبت به رسول کریم در نظر دارد و مردم را از بی‌احترامی به او منع کند ولی مواقف و خدمات حضرت علی را نسبت به پیامبر خدا ج در نظر نگیرد و آن همه زحمات و جهاد او در راه اسلام را نادیده بگیرد و کینه او را به دل نگهدارد؟!!!.

براستی آنچه استاد افغانی تصور نموده صحیح نیست، بلکه سیده ام المومنین عائشه رابطه نیکی با حضرت علیس داشته و ضرورت دارد که موقف بزرگوارانه‎ای که حضرت علی و ایشان پس از واقعه جمل داشته‌اند در نظر گرفته شود که چگونه توأم با احترام و ادب بوده است. همین مساله مهم بوده که باعث گردیده ام المومنینل از واقعه جمل به شدت غمگین گردد و در بازگشت به مدینه آن را اظهار کند.

عائشهل و فاطمهل

لازم است در اینجا اضافه کنیم که رابطه سیده عائشه با سیده فاطمهب بر اساس مودت و محبت استوار بوده است. دلیل بر این مدعا تعریف و تمجید ام المومنین عائشهل از سیده فاطمهل در حدیث ذیل است.

عائشه فرمود: همه زنان رسول خدا ج پیرامون او جمع بودند، حضرت فاطمه که مانند رسول خدا ج راه می‌رفت تشریف آورد.

رسول خدا فرمودند: «مرحبا به دخترم» آنگاه او را به سمت راست یا چپ خود نشاند و با او سخنی پنهانی فرمود، فاطمه پس از شنیدن آن گریست، سپس سخن دیگری را به صورت سرگوشی و پنهانی به ایشان فرمود: این بار فاطمه خندید.

از او پرسیدم علت گریه‌ات چه بود؟ فرمود: راز رسول خدا را افشاء نمی‌کنم به او گفتم: تو را مثل امروز خوشحال و همراه با اندوه ندیده بودم. آیا رسول خدا شما را به سخنی ویژه اطلاع داده که ما در جریان نیستیم؟ و علت گریه‌ات همین است؟ فرمود: راز حضرت را آشکارا نمی‌کنم. چون پیامبر در گذشت دوباره از او موضوع را پرسیدم.

فرمود: رسول خدا ج فرمود «جبرئیل هر سال یکبار آیات قرآن را به او عرضه می‌داشت ولی امسال دوباره آن را عرضه داشته است و این نشانه آن است که اجل من فرا رسیده است و تو اولین کسی هستی که از خانواده‌ام به من ملحق می‌شوی و من سلف نیکی برای تو هستم» از این رو من گریه کردم سپس تنهایی به من فرمود:

«آیا راضی نیستی که سرور زنان مؤمنان باشی ـ یاـ سرور زنان این امت باشی» (صحیح مسلم).

اگر سیده عائشهل این حدیث را روایت نکرده بود برای جمهور علماء امکان نداشت که فاطمه ل را بر همه زنان ترجیح دهند، زیرا که رسول در حدیثی دیگر فرموده بود: «کافی است شما را که به دانی از زنان مسلمانان ـ کسانی که دارای مقام والا هستند ـ عبارتند از: مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد ج، آسیه همسر فرعون، و فضیلت عائشه بر سایر زنان همانند فضیلت غذای ثرید شده بر سایر غذاهاست». (صحیح البخاری و صحیح مسلم به روایت از انس).

بدینسان کسی که به حدیث می‌نگرد نمی‌تواند فضل یکی از این زنان مسلمان را بر سایرین بیان دارد. اما سیده عائشهل به طور قطع فضیلت فاطمه را بر سایر زنان مسلمان رضوان الله علیهن ـ بر اساس حدیثی که روایت نموده و ذکر آن در فوق گذشت ـ بیان فرمود.

عائشهل در عهد معاویهس

ام المومنین عائشهل پس از واقعه جمل

سیده عائشهل پس از واقعه جمل بسیار متأثر گردید و به شکل خاصی نگران و ترسناک به نظر می‌رسید، او را نومیدی تلخی دست داده بود، از آن پس همه کوشش او صرف جلوگیری و حل اختلاف و گرفتاری امت شد. اما هر روز دردسر افزون گردید و از هم پاشیدگی وسعت یافت. او می‌دید که مسلمانان در مقابل چشمانش شلاق‌های این مصیبت را بر پیکر خود تحمل می‌کنند و خون‌های برخی از آنان روبروی او برزمین ریخته بود.

استاد افغانی راست گفته است آنجا که گفت:

صفحات تاریخ تائبان و نادمان را زیرورو کردم کسی را مثل عائشه نیافتم که بر کارش حسرت و افسوس بخورد و کسی را مثل او نیافتم که صادقانه توبه کند و کسی را در اخلاص همتای او نیافتم، او را پشیمانی و ندامت کشت چه بسا که آرزو می‌کرد کاش آفریده نشده بود و چه بسا که آرزو می‌کرد کاش سنگی یا کلوخی می‌بود و همواره می‌فرمود: کاش در منزل خود می‌نشستم و به بصره نمی‌‌رفتم اگر این کار را می‌کردم از اینکه خداوند به من ۱۰ فرزند مثل عبدالرحمن بن حارث بن هشام می‌داد بهتر بود.

همچنین استاد افغانی گوید: عائشهل می‌فرمود: ای کاش درختی بودم که تسبیح می‌گفتم و آنچه به عهده‌ام سپرده شده بود انجام می‌دادم کاش ۲۰ سال پیش از واقعه جمل مرده بودم و هرگاه که این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾. در خانه‌هایتان بمانید می‌گریست، به طوریکه چادرش از اشک خیس می‌گردید. (العائشه والسیاسة، به نقل از طبقات).

هربار که حوادث آن روز را به یاد می‌آورد، گریه می‌کرد. طبری از قول عبدالرحمن بن جندب آورده که از قول پدرش و پدرش از قول جدش روایت نموده که در روز جمل عمروبن اشرف زمام شتر عائشه را در دست داشت و هر کس به او نزدیک می‌شد او را با شمشیر می‌زد. در این موقع حارث بن زهیر ازدی روی آورد و او می‌گفت:

ای مادر ما! ای بهترین مادری که می‌شناسیم! آیا می‌بینی چقدر فرزندان شجاعت فریاد می‌زنند. آن دو با هم دو ضربه را رد و بدل کردند و هر دو را دیدم که با پاهایشان زمین را می‌کاوند تا که مردند.

روزی بر عائشهل وارد شدم پرسید شما کیستی؟

گفتم مردی از قبیله ازد هستم که در کوفه سکونت دارم.

فرمود: روز جمل حضور داشتی؟

گفتم: بر علیه شما. فرمود: آن مردی که می‌گفت: ای مادر ما! ای بهترین مادری که می‌شناسیم! او را می‌شناختی؟ گفتم: بلی او پسر عمویم بود.

عائشه گریست به طوریکه گمان کردم هرگز آرام نمی‌‌گیرد. (طبری: ۴/۵۲۰)

از آن پس سیده عائشهل در خانه‌اش مسکن گزید و مشغول عبادت شد و شب و روز را برای نماز و روزه تقسیم کرد و همواره باستغفار و صدقات و نشر علم و بیان سنت مشغول بود.

رابطه ام المومنین عائشهل با معاویهس

رابطه ام المومنینل با معاویهس همانند رابطه‌اش با خلفای راشدین نبود و به رغم آن که معاویه با شدت می‌کوشید تا رابطه‌اش را با ام المومنین استحکام بخشد حوادثی پیش می‌آمد که موجب سستی و خراب شدن رابطه آن دو می‌گردید. از جمله است: کشته شدن برادرش محمد بن ابوبکر در سال ۳۸ در مصر.

محمد از طرف حضرت علیس والی مصر بود، دوست‎داران معاویهس به رهبری معاویه بن حدیج السکونی بر او شوریدند و معاویه با سپاهی گران به فرماندهی عمروبن العاص آنان را یاری داد، سپاه محمد شکست خورد و خود دست معاویه بن حدیج اسیر گردید. او هم او را کشت و در پوست الاغ انداخت و سپس آن را آتش زد، چون خبر قتل برادر ام المومنین به او رسید به شدت ناراحت گردید و پس از نمازها برایش دعا می‌کرد و بر علیه معاویه و عمرو نیز دعا می‌نمود.

سپس خانواده محمد به او پیوستند و قاسم بن محمد تحت سرپرستی او واقع شد. (طبری: ۵/۱۰۵)

لازم به ذکر است که قتل محمد بن ابی بکر به دست معاویه بن حدیج، ام المومنین را از تعریف و تمجید خدمات معاویه بن خدیج باز نداشت، آنگاه که به او خبر دادند این مرد با مردم رفتاری خوب و شایسته دارد چون عبدالرحمن بن شماسه بر او وارد گردید پرسید شما کیستی؟

گفت: مردی هستم از اهل مصر.

فرمود: صاحب شما با شما چگونه رفتار می‌کند ـ یعنی معاویه بن حدیج ـ.

گفت: از او بدی ندیده‌ام اگر شتر یکی از ما بمیرد به او شتر می‌دهد، اگر خدمتگزار کسی فوت کند او را خدمتگزار می‌بخشد، اگر کسی به نفقه نیاز دارد بر او انفاق می‌کند.

فرمود: اما آگاه باش که قتل برادرم محمد بن ابی بکر به دست او مرا باز نمی‌دارد که حدیثی را که از رسول خدا شنیده‌ام نگویم.

حضرت در این خانه‌ام می‌فرمود: «خدایا هرکس امری از امت من بدو سپرده می‌شود و بر مردم سخت می‌گیرد، خدایا بر او سخت بگیر و هر کس امری از امور امت من به او سپرده شود و به آنان مدارا می‌کند خدایا بر او مدارا فرما» (صحیح المسلم)

از جمله این حوادث جلوگیری مروان بن حکم ـ والی مدینه از جانب معاویه ـ از دفن حضرت حسن بن علیب در حجره شریفه، پس از صدور اجازه از جانب ام المومنینل است در این موقع نزدیک بود آشوبی بر پا گردد و اگر سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و جابر و ابن عمر ش از حسین س درخواست نمی‌‌کردند که از آشوب جلوگیری کند حتماً آشوب بر پا می‌شد. حسین س نیز سخنان آنان را شنید و برادرش را در کنار قبر مادرش در بقیع دفن فرمود ـ ش ـ (البدایة والنهایة).

اجازه دادن حضرت عائشه به دفن حسن س در حجره‌اش دلیل رابطه نیک او با خاندان علی است. و این بر خلاف تصور افغانی است که گفته است: شاید آخرین تعبیر از موقف منفی او نسبت به علی بن ابی طالبس این باشد که او نسبت به فرزندانش حسن و حسین روی خوش نشان نمی‌داد و با اینکه آن دو از محارم او بودند در مقابل‌شان حجاب می‌گرفت. (عائشه والسیاسة).

افغانی این گفته را بر اساس نوشته ابن سعد مطرح ساخته که از ابن ابی سبره روایت شده است عائشه در مقابل حسن و حسین حجاب را رعایت می‌کرد و ابن عباس گفته است: ورود آن دو به خدمت عائشه شرعاً حلال و مجاز بوده است. (الطبقات: ۸/۷۳).

ولی ابن سعد از طریق سفیان بن عینیه از قول عمروبن دینار به روایت ابوجعفر آورده است که حسن و حسین بر همسران رسول خدا وارد نمی‌‌شدند و ابن عباس گفته است ورود آن دو از لحاظ شرعی اشکالی نداشت. (الطبقات ۸/۷۳)

شکی نیست که روایت دوم صحیح‌تر است، زیرا که سفیان بن عینیه در نزد محدثین از ابن ابی سبره معتبرتر است و در آن تصریح است بر اینکه حسن و حسین تنها فقط از ورود به خانه عائشهل خودداری نمی‌‌کرده‌اند بلکه به خانه هیچکدام از امهات المومنین رفت و آمد نداشته‌اند.

از جمله موارد اختلاف با معاویهس آن است که بین او و مروان بن حکم در موقع تصمیم معاویه بر خلافت یزید و بیعت گرفتن برای او بروز کرد.

معاویه به مروان ـ عامل خود در حجاز ـ نوشت که این کار را عملی سازد، مروان بن حکم مردم را جمع کرد و به آنان سخنرانی نمود و موضوع بیعت با یزید را مطرح ساخت، عبدالرحمن بن ابوبکر فرمود: آیا روش هرقلی (شاهنشاهی و قیصری) را برای ما به ارمغان آورده‌اید؟ و برای فرزندان خود بیعت می‌گیرید و ولیعهد بر می‌گزینید؟

مروان گفت: او را بگیرید، اما او به حجره عائشهل رفت و نتوانستند او را دستگیر کنند.

مروان گفت: این همان کسی است که قرآن درباره‌اش فرموده است: ﴿وَٱلَّذِي قَالَ لِوَٰلِدَيۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِيٓ...﴾ [الأحقاف: 17]. «و آنکس که به پدر و مادرش گفت نسبت به شما دلتنگ شدم آیا مرا وعده می‌دهید که از (قبر) برانگیخته نشوم».

عائشهل از ورای حجاب فرمود: خداوند درباره ما در قرآن چیزی را نازل نفرموده مگر برائت مرا و در روایتی آمده که فرمود: دروغ گفتی به خدا این آیه درباره او نازل نشد اگر بخواهی نام ببرم این کار را می‌کنم ولی رسول خدا خاندان مروان را نفرین فرموده در حالی که مروان هنوز وجود نداشته است.

به صحیح البخاری و فتح الباری ۸/۴۴۳ مراجعه فرمایید، معاویه همواره در صدد جلب رضایت ام المومنین بود از این رو هدایای بزرگی برایش می‌فرستاد.

عروه گوید عائشهل حتی لباسش را نو نمی‌‌کرد تا که جامه‌اش را پینه نمی‌‌زد. آن را تعمیر نمی‌‌کرد، روزی از نزد معاویه مبلغ 80000 درهم برایش پول آوردند ولی همگی را انفاق نمود و شب حتی یک درهم در خانه‌اش نبود. خدمتگزارش به او گفت: چرا یک درهمی گوشت برای ما نخریدی؟

فرمود: اگر بیادم می‌آوردی، این کار را می‌کردم. (الترغیب والترهیب: ۴/۱۶۶).

معاویه به ام المومنین نامه می‌نویسد و از او درخواست نصیحت و راهنمایی می‌کند. در سنن ترمذی آمده که معاویه به ام المومنین نوشت که چیزی را برایم بنویس ولی زیاد بر من سخت مگیر. پس عائشه ل به معاویه نوشت: سلام بر تو اما بعد: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «هر کس رضای خدا را در خشم مردم بجوید خداوند مشکلات مردم را از او کفایت می‌کند و هر کس رضای مردم را با خشم خدا بجوید، خداوند او را به مردم می‌سپارد والسلام علیک».

و روایت بزار بدین گونه است: «هر کس ثنای مردم را به معاصی و نافرمانی خدا بجوید خداوند بر او خشم می‌گیرد و مردم بر او خشمگین می‌شوند» (مسند عائشه).

با این هم سیده عائشه از برخی از تصرفات و رفتارهای معاویه که تجاوز از حدود شرع بود اظهار تنفر نموده و شاید بزرگ‌ترین قضایایی که انتقاد شدید او را بر انگیخت قضیه قتل حجربن عدی و یارانش بود.

تابعی جلیل محمد بن سیرین این قضیه را خلاصه کرده است.

روزی زیاد ابن ابیه والی کوفه از جانب معاویه خطبه جمعه را می‌خواند خطبه را طولانی کرد و نماز بتاخیر افتاد. حجر بن عدی به او گفت: نماز است.

ولی او خطبه‌اش را ادامه داد، حجر دوباره گفت: نماز است ولی او باز هم به خطبه‌اش ادامه داد، چون حجر فوت نماز را نزدیک دید چنگی سنگ ریزه بر گرفت و مردم را به سوی نماز دعوت کرد، مردم برانگیخته شدند چون زیاد آن حالت را دید از منبر پائین آمد و به مردم نماز گذارد. چون از نماز فارغ گردید نامه‌ای به معاویه نوشت و بر علیه حجر بسیار سخن گفت. معاویه به او پاسخ داد. او را در غل و زنجیر نزد من بفرست. چون نامه معاویه رسید، قوم حجر خواستند از این کار جلوگیری کنند ولی او خود فرمود: نه بلکه من می‌شنوم به اطاعت می‌کنم آنگاه او را به زنجیر بستند و به نزد معاویه بردند. چون به او داخل گردید فرمود: السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله وبرکاته.

معاویه به او گفت: امیرالمومنین اما به خدا سوگند نه با تو سخن می‌گویم و نه اجازه سخن گفتن به تو می‌دهم، او را بیرون کنید و گردنش را بزنید. او را بیرون بردند. حجر فرمود: بگذارید دو رکعت نماز بگزارم، به او اجازه دادند او هم ۲ رکعت خفیف اداء کرد و سپس فرمود: اگر این وضعیت من نبود دوست داشتم که آن را طولانی کنم، اگر نمازهای گذشته مرا خیری ندهد در این ۲ رکعت مگر چه اندازه خیر برایم خواهد بود؟ سپس به اطرافیانش فرمود: پس از مرگ زنجیرها را از من باز نکنید و خونهایم را نشویید، زیرا که می‌خواهم همانطور که بقتل می‌رسم در قیامت با معاویه روبرو گردم. آنگاه او را پیش انداختند و گردنش را زدند هر گاه از محمد بن سیرین پرسیده می‌شد آیا شهید را غسل دهیم؟ حدیث حجر را بیان می‌فرمود. (طبری ۵/۲۵۶).

و نیز طبری از طریق ابی منحنف ـ لوط بن یحیی ـ روایت نموده که عائشه ل عبدالرحمن بن حارث بن هشام را برای نجات حجر نزد معاویه فرستاد، اما وقتی رسید که حجر به شهادت رسیده بود.

حضرت عائشه می‌فرمود: اگر می‌توانستیم چیزی را از امور تغییر دهیم، باید حتماً از قتل حجر جلوگیری می‌کردیم، اما به خدا سوگند آن طور که من می‌دانم حجر مردی مسلمان و وارسته بود که حج می‌گذارد و عمره بجای می‌آورد.

چون معاویهس به حج آمد بر عائشهل گذر کرد، از او اجازه ورود خواست به او اجازه داده شد، چون نشست ام المومنین از او پرسید: آیا ایمن هستی از اینکه تو را در مورد آنکه او را به قتل آورده‌ای بازخواست نمایم؟

منظور یادآوری قتل محمد بن ابی بکر بوده است، معاویه گفت: من به خانه امن داخل شده‌ام.

فرمود: ای معاویه: آیا از خدا در قتل حجر و یارانش نترسیدی؟ معاویه گفت: من آنان را نکشتم بلکه کسانی آنان را کشتند که بر علیه‌شان گواهی دادند. (طبری: ۵/۲۷۹)

در روایتی دیگر آمده که محمد ج بن سیرین فرمود: عائشه به معاویه فرمود: ای معاویه: در موقع قتل حجر بردباری تو کجا بود؟

گفت: ای ام المومنین کسی در حضورم نبود که مرا ارشاد کند.

ابن سیرین گوید: خبر به ما رسید که چون مرگ معاویه رسید فریادش در گلویش گیر کرده بود و می‌گفت: روز مؤاخذه من به خاطر قتل تو ای حجر روزی طولانی است.

وفات ام المومنین ل

در ماه مبارک رمضان سال ۵۸ ﻫ.ق سیده عائشه ل بیمار گردید که این بیماری منجر به وفات او شد. ایشان در بیماری خود وصیت کرد: که در موقع حمل جنازه‌اش آتش روشن نکنند و قطیفه قرمز برتشک او قرار ندهند. (الطبقات: ۸/۷۶)

چون بیماری او شدت یافت عبدالله بن عباسب اجازه عیادت خواست، پسر برادر ام المومنین عبدالله بن عبدالرحمن به او گفت: این عبدالله بن عباس است که اجازه ورود می‌خواهد.

سیده بدانست که او می‌خواهد در آخرین لحظات از او تعریف و تمجید کند، لذا گفت: مرا از عبدالله بن عباس بازدار زیرا که به تعریف او نیازی ندارم.

گفت: ای مادرم! ابن عباس از فرزندان نیک شما است برای عرض سلام و وداع آمده است.

فرمود: اگر می‌خواهی به او اجازه ورود بده.

آنگاه عبدالله بن عباس سلام کرد و نشست و فرمود: مژده باد ام المومنین را.

ام المومنین پرسید برای چه؟

فرمود: دیدار با رسول خدا و دوستان در هنگام جدایی روح از جسد. شما محبوب‌ترین همسر رسول خدا ج بودید و بدیهی است که در قلب پاک رسول خدا جز محبت انسان پاک قرار نمی‌‌گیرد. در شب غزوه ابواء، گردن بندت افتاد و رسول خدا در جستجویش شب را به صبح رسانید در حالی که آب نبود که مردم وضو بگیرند، اما خداوند آیه را نازل فرمود که حکم تیمم را همراه داشت.

سبب این لطف خدا شما بودید و این رخصت را خداوند به وسیله شما بر مردم ارزانی فرمود.

خداوند حکم برائت شما را از بالای هفت آسمان نازل کرد و جبرئیل آن حامل آن بود و اکنون مسجدی نیست که این آیات در اوقات شب وروز در آن تلاوت نگردد.

ام المومنین فرمود: ای ابن عباس مرا به خودم واگذار، سوگند به آن ذاتی که جانم در دست او است، دوست می‌داشتم که موجودی فراموش شده می‌بودم. در روایت دوم آمده که ابن عباس به او فرمود: ام المومنین نامیده نشدی مگر برای آن که نیک بخت گردی و عنوان ام المومنین اسمی بود که قبل از تولد بر تو گذاشته شده بود. (الطبقات: ۸/۷۶)

و صحیح البخاری قسمتی از آن را آورده است، ام المومنین ل شب ۳ شنبه ۱۷ رمضان وفات کرد و همان شب بعد از نماز زوتر دفن گردید در حالی که ۶۶ سال از عمر او گذشته بود. (الطبقات: ۸/۷۶)

نماز جنازه او را ابوهریره س امامت داد و مردم از منطقه عواملی جمع شدند و آن شب بیش از سایر شب‌ها جماعت کثیری اجتماع کرده بودند، عروه بن زبیر و قاسم بن محمد و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن عبدالرحمن او را در قبر قرار دادند. (الطبقات: ۸/۷۶)

پیکر او را در بقیع دفن کردند و خود بدان سفارش کرده بود و به عبدالله بن زبیرس فرموده بود: «مرا با آنان ـ رسول خدا و ابوبکر و عمرب ـ دفن نکنید، بلکه مرا با دیگر دوستانم ـ همسران رسول خدا ـ در بقیع دفن نمایید، زیرا که نمی‌خواهم به واسطه حضرت مورد تعریف و تمجید قرار بگیرم[[100]](#footnote-100)» (صحیح البخاری).

چون عبید بن عمیر از وفات ام المومنینل آگاه شد گفت: «بر عائشه غمگین نمی‌شود مگر کسیکه او مادرش بوده است» و گفته ام سلمهل در موقع اطلاع از وفات او گذشت که فرمود: «ام المومنین عائشهل در نزد رسول خدا ج پس از پدرش محبوب‌ترین مردم بود».

فصل چهارم:

مناقب و فضایل ام المومنین عائشهل

1. مقدمه
2. زهد
3. عبادت
4. سخاوت و بخشش
5. پارسایی
6. علم و دانش او:

دانش آموز پیامبر- عائشه آموزگار علماء بانوی مفسر، بانوی محدث، بانوی فقیه، آشنائی او با طب و انساب.

مشهورترین دانش آموزان مرد او:

عروه بن زبیر، قاسم بن محمدج مشهورترین دانش آموزان زن او:

عمره بنت عبدالرحمن، قاسم بن محمدج

مشهورترین دانش آموزان زن او:

عمره بنت عبدالرحمن، معاذه العدویه

1. ادب:

مؤدب ادباء از زیبایی ادب او. از سخنان او. خاتمه.

فصل چهارم:  
مناقب و فضایل ام المومنین عائشهل

مقدمه

خداوند متعال، سیده عائشهل را به بسیاری از فضایل و مناقب مخصوص گردانیده است که برخی از آن در فصل‌های گذشته بیان گردید. برای آنکه بررسی درباره زندگانی ام المومنین عائشه را کامل نمائیم، ناچاریم بارزترین ویژگی‌های شخصیت او را درک کنیم. بدیهی است از خلال بررسی حیات ام المومنین خصوصیات: زهد و پارسایی، عبادت بسیار، سخاوت و بخشش و علم و ادب به عنوان نشانه‌های بزرگ شخصیت او نمایان و آشکار می‌گردد.

زهد

با هم مرور کردیم که سیده عائشهل بخشی از زندگانی خود را در تحت سرپرستی رسول خدا ج سپری نمود و خوی مبارک وی سادگی در زندگی بود. سیده عائشه در طول حیات خود همواره بر حالت تنگدستی و فشارِ زندگی پایدار ماند و آن را تغییر نداد و چنانکه ابونعیم او را توصیف کرده همیشه این خصوصیت را برای خود محفوظ می‌داشت: ام المومنینل با ارزش‌های دنیایی دشمنی می‌کرد و سرور و شادمانی دنیا را بیهوده می‌دانست و همواره برای از دست دادن مونس خود می‌گریست.

ام المومنینل اینگونه حیات را دوست می‌داشت و به آن عشق می‌ورزید، زیرا این حیات پر افتخار رسول بود. بدینسان زندگی کردن بود که او را به رسول خدا ج ملحق می‌گردانید. زیرا که حضرت او را سفارش کرده بود: چون خواستی که به من ملحق گردی پس باید از دنیا به اندازه توشه یک نفر سوار بر مرکب برای خود برگیری و خود را از نشستن با سرمایه داران باز داری و جامه را تبدیل به نو نکنی مگر زمانیکه آن را پینه زده باشی. (ترمذی).

عروه می‌گفت: عائشه جامه‌اش را نو نمی‌‌کرد، تا که آن را پینه نمی‌‌زد. (تحفة الاحوذی).

عبادت او

ام المومنین عائشهل در روش عبادت خود بسیار از رسول خدا متأثر گردیده بود زیرا که او بیش از دیگران به حضرت آگاه بود.

ام المومنینل در احادیث بسیاری صورتی کامل از عبادت پیامبر را نقل کرده است. نشان بارز در روش عبادت پیامبر خدا ج پایداری او در عبادت و استمرار آن بدون قطع آن بوده است، چه بسیار که از سیده در باب عبادت رسول خدا ج پرسیده می‌شد و او در پاسخ می‌گفت: عبادتش دائم بود، کدامیک از شما می‌تواند مثل رسول خدا باشد؟ خاندان محمد ج وقتی عملی را انجام می‌دادند بر آن پایدار می‌ماندند. (صحیح البخاری و مسلم).

به همین خاطر ام المومنینل برادای همۀ نوافل مداومت می‌کرد، به خصوص نماز شب را هیچگاه ترک نمی‌‌کرد و به مداومت آن سفارش و نصیحت می‌کرد.

امام احمد به روایت از عبدالله بن قیس آورده است که گوید عائشهل به من فرمود: قیام شب را ترک مکن زیرا که رسول خدا آن را ترک نمی‌‌فرمود و هرگاه که بیمار می‌شد یا کسالت داشت آن را نشسته انجام می‌داد. (المسند: ۶/۲۴۹).

از حدیث ذیل بر می‌آید که او نماز را بسیار طولانی ادا می‌کرد: امام احمد به روایت از عبدالله بن ابی موسی آورده که او گوید: مدرک یا ابن مدرک مرا نزد عائشهل فرستاد تا در مورد چیزهایی از او پرسش کنم، به نزدش رفتم دیدم نماز ضحی را بجا می‌آورد گفتم می‌نشینم تا از نماز فارغ گردد. کسانیکه آنجا بودند گفتند: هیهات!! (المسند: ۶/۱۲۵).

همچنین در نمازهای نافله چون به آیه وعید می‌رسید بسیار دعا و تضرع می‌کرد مثل این آیه: ﴿فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ٢٧﴾ [الطور: 27]. خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سوزان حفظ فرمود.

چون آن را قراءت می‌کرد می‌گریست و باز تکرارش می‌نمود و می‌گفت: خدا بر من منت فرموده است امیدوارم مرا از عذاب زهر آگین حفظ فرماید. (الحلیة، السمط الثمین).

* علاقمند بود که نماز فرض را به جماعت بگذارد، او همواره در خانه‌اش به جماعت می‌پیوست و از همانجا به امام اقتداء می‌کرد. (المصنف: ۲/۸۲).
* زیرا که حجره او متصل به مسجد بود چه بسا که اگر جمعی از زنان در خانه‌اش بودند جماعت را برگزار می‌کرد و خود بدانان امامت می‌داد، البته در وسط صف می‌ایستاد. (المنصف: ۲/۱۴۱).

البته این جماعت پس از اذان و اقامه برگزار می‌گردید. (المصنف: ۲/۱۲۶).

اما در مورد عبادت روزه به طور جدی به آن دلباخته بود به طوریکه پی درپی روزه می‌گرفت. ابن سعد از قول قاسم روایت کرده که ام المومنینل همواره روزه می‌گرفت و حتی روزهای گرم و سوزان را با تمام سختی آن روزه می‌داشت. (الطبقات: ۸/۶۸).

امام احمد روایت نموده که عبدالرحمن بن ابی بکر روز عرفه برسیده عائشه وارد گردید در حالیکه او روزه داشت و بر او آب پاشیده می‌شد عبدالرحمن به او گفت: افطار کن گفت: افطار کنم در حالیکه از رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «روزه گرفتن روز عرفه کفاره سال قبل آن می‌باشد[[101]](#footnote-101)».

طبرانی مطلبی را در اوسط آورده است. چنان به روزه گرفتن شیفته بود که در ایام منی[[102]](#footnote-102) و در سفر روزه می‌گرفت. (المصنف: ۲/۵۶۱).

اما حج و عمره را چندین بار بجا آورد و با رسول خدا ج در حجة الوداع همراه بود و در اثنای همین حج بود که عادت ماهانه‌اش رسید، رسول خدا او را فرمان داد که مناسک را بجای آورد و فقط طواف خانه را پس از گذشت عادت انجام دهد.

در طول حجة الوداع انجام عمره قبل از مراسم حج از او فوت گردید، از رسول خدا ج اجازه خواست تا آن را پس از مراسم حج بجای آورده و حضرت به او اجازه داد و او را با برادرش عبدالرحمن به تنعیم - که اول زمین حرم است - فرستاد و او احرام عمره بست و هنوز هم مسجد تنعیم بنام مسجد عائشه خوانده می‌شود.

ام المومنین عائشهل پس از وفات رسول خدا ج چندین بار حج و عمره بجای آورد که موضوع شرکت او در مراسم حج در عهد خلفاء در قبل بیان گردید. او بدور از مردان مراسم طواف خانه را بجای می‌آورد و در جوف کوه ثبیر که نزدیک مکه است مجاور می‌گردید و در آنجا دارای خیمه‌ای ترکی بود که بر آن پرده آویخته شده بود. (صحیح البخاری).

شایان ذکر است که سیده عائشهل از رسول خدا ج پرسید: شما بهترین اعمال را جهاد می‌دانید آیا ما زنان جهاد نکنیم؟

حضرت فرمودند: «ولی بهترین جهاد برای شما حج مبرور است» (صحیح البخاری).

در روایتی دیگر آمده است که از رسول خدا ج پرسید: یا رسول الله بر زنان هم جهاد فرض است؟ حضرت فرمود: «بلی بر آنان جهاد هست نه جنگ، حج و عمره» (ابن ماجه).

سخاوت و بخشش او

پارسایی اقتضا می‌کند که انسان پارسا از آنچه در دست خود دارد، دل برکند و سیده عائشه از هر آنچه در دست داشت دل برکنده بود، چه برسد به آنچه که در دست او نبود. بدینسان او به والاترین درجات جود و سخا دست یافت به طوریکه هر چه در دستش قرار می‌گرفت آن را صدقه می‌داد، تفاوتی نداشت که کم باشد یا زیاد.

این کار او مطابق فرموده رسول خدا بود «از دوزخ بپرهیزید اگرچه به نیمی خرما باشد» (امام احمد).

چه بسا که در عصر رسول خدا ج او حتی چند دانه خرما در اختیار داشته و آن را صدقه نموده است خود این موضوع را شرح می‌دهد:

زنی به نزدم آمد که دو کودک داشت درخواست کمک کرد من چیزی را نیافتم که به او بدهم فقط یکدانه خرما بود که آن را به او تقدیم کردم. او هم آن را دو نیم کرد و به هرکدام از کودکانش نیمی خرما داد و سپس بیرون رفت.

رسول خدا ج تشریف آورد و فرمود: «هر کس به این دختران - کودکان - چیزی را ببخشد و به آنان احساس کند این احساس برایش مانعی خواهد شد از آتش» (صحیح البخاری و مسلم).

در حدیث دیگری ام المومنینل گوید: زن مسکینی به نزدم آمد و ۲ کودک خود را بر دوش داشت، من ۳ دانه خرما داشتم که به او دادم، او به هرکدام از کودکانش یک دانه خرما داد و یکدانه را خواست خود استفاده کند چون آن را به دهانش نزدیک کرد، کودکانش از او تقاضای غذا نمودند او هم خرما را دو نیم کرد و به هرکدام نیمی داد از کار زن در شگفت ماندم و آن را خدمت رسول خدا ج قصه کردم که حضرت فرمودند: «خداوند بخاطر این کارش بر او بهشت را واجب نمود یا او را از دوزخ آزاد فرمود» (صحیح المسلم).

پس از وفات رسول خدا ج هدایای بزرگی از هر طرف به سوی عائشهل سرازیر گردید، او همه آن را می‌پذیرفت و سپس صدقه می‌کرد و برای خود چیزی از آن باقی نمی‌‌گذاشت. در اول کار سیده جز مستمری مقرر از بیت المال دیگر هدایا را نمی‌‌پذیرفت؛ روزی عبدالله بن عامر مقداری لباس و پول برایش فرستاد او به نماینده عبدالله گفت: پسرم من از کسی چیزی را نمی‌‌پذیرم چون از نزدش خارج شد فرمود:

او را باز گردانید چون بازگردید فرمود: اکنون چیزی را به یاد آوردم که رسول خدا ج به من فرموده بود: «ای عائشه! اگر کسی چیزی را برایت بدون درخواست تقدیم کرد آن را بپذیر، که آن روزی است که خداوند بر تو عرضه فرموده است». (امام احمد)

او همواره علاقمند بود که در طول حیاتش بر همان روشی که در عهد رسول خدا ج زندگی می‌کرد باقی بماند تا که به حضرت ملحق گردد. او بیم داشت که دنیا بین او و حضرت حایل گردد.

روزی جابر او را با جامه‌ای پینه زده دید گفت: بهتر است که این جامه را کنار بگذاری. در پاسخ گفت: رسول خدا ج فرمود: «همانا راز تو در لقای من بر این است که جامه‌ای را نیندازی تا که آن را پینه زنی و طعامی را برای یک ماه ذخیره نکنی» بنابراین من چیزی را که حضرت رسول خدا ج مرا بدان فرمان داده تغییر نمی‌دهم تا که ان شاء الله به او ملحق شوم. (الاجابة).

به همین خاطر بود هرگاه که برایش چیزی هدیه می‌رسید زندگی مبارک رسول خدا ج را یاد می‌آورد و اشک بر او غالب می‌شد و می‌گریست و سپس آن را صدقه می‌داد.

یکبار معاویه برایش جامه‌هایی و مقداری نقره هدیه فرستاد، چون عائشهل آن‎ها را دید به گریه افتاد و گفت: اما رسول خدا ج چنین چیزهایی را در خانه‌اش نیافت. آنگاه آن‎ها را متفرق ساخت و به این و آن بخشید و از آن چیزی باقی نگذاشت. (حلیة الاولیاء: ۲/۴۸).

سلال برایش مقداری انگور هدیه فرستاد او آن را تقسیم نمود، ولی خدمتگزارش یک خوشه از آن را برداشت و عائشه ندانست. چون شب شد آن را آورد پس ام المومنینل پرسید: این چیست؟

خدمتگزار گفت: بانویم آن را برداشتم تا بخوریم.

ام المومنین فرمود: جز یک خوشه بیشتر نیست، به خدا سوگند من آن را نمی‌خورم پس آن را خودت میل کن. چه بسا که عائشه دیده شد جامه‌هایش پینه زده شده بود.

عروه گوید: عائشه را دیدم که ۷۰۰۰۰ درهم پول را بین نیازمندان تقسیم کرد در حالی که چادرش پینه زده شده بود.

چون از او پرسیده شد: مگر خداوند بر شما گشایش عنایت نفرموده است؟!!!.

فرمود: درست نیست کسی که جامه‌اش کهنه و مندرس نشده جامه نو بپوشد. (حلیة الاولیاء: ۲/۴۸۲).

ام المومنین عائشهل حتی در موقع روزه داری شخص مسایل را بر شخص خود ترجیح می‌داد:

امام مالک در موطا آورده است که به او خبر رسیده که از عائشه همسر رسول خدا ج سایلی درخواست چیزی کرد، در حالی که عائشه روزه‌دار بود، در خانه‌اش جز پاره‌ای نان چیز دیگری نبود به کنیز آزاد شده‌اش فرمان داد که آن پاره نان را به درویش دهد، خدمتگزار گفت: اگر آنرا به درویش دهیم چیزی برای افطار شما نداریم. فرمود: آنرا به سایل تقدیم کن. خدمتگزار گوید: چنان کردم چون شب شد یکی از خانواده‌ها مقداری گوشت و نان برای ما هدیه فرستاد. عائشه مرا احضار کرد و فرمود: از این غذا استفاده کن البته که این بهتر از قرص نانی است که به سایل دادی. (حیاة الصحابة ۲/۳۵۳).

چه بسا که در حال روزه داری از خود فراموش می‌کرد و هر چه در دستش بود آنرا به فقراء و نیازمندان می‌بخشید:

عروه گوید: معاویهس ۱۰۰۰۰۰ درهم پول برای ام المومنینل فرستاده بود به خدا سوگند هنوز خورشید غروب نکرده بود که همه آن پول را بین نیازمندان تقسیم کرد. خدمتگزار آزاد شده‌اش به او گفت: چه می‌شد که یک درهم از آن پول را برای ما گوشت می‌خریدی؟

ام المومنین فرمود: اگر قبل از توزیع آن می‌گفتی این کار را می‌کردم. (الحلیة: ۲/۴۷).

اگر ام المومنین عائشهل چیزی برای صدقه کردن نمی‌‌یافت، بخشی از وسایل خود را می‌فروخت و بهای آن را صدقه می‌داد، به طوریکه به خاطر این کارهایش روزی پسر خواهرش عبدالله بن زبیر گفت: به خدا یا عائشه خود را می‌باید از این کارها باز دارد و یا اینکه کمک‌های مالی به او را منع می‌کنیم این خبر به گوش ام المومنین رسید پرسید آیا او چنین گفته است؟ گفتند: آری.

فرمود: هم اکنون با خدا نذر می‌کنم که هرگز با ابن زبیر سخن نگویم. چون این قطع رابطه طولانی شد ابن زیبر کسانی را برای میانجیگری فرستاد و او فرمود: من میانجیگری هیچ کسی را نمی‌‌پذیرم و نذر خود را نمی‌‌شکنم.

چون مدت این قطع ارتباط بسیار طولانی گردید عبدالله بن زبیر با مسوربن مخرمه و عبدالرحمن بن عبدالاسود - که از بنی زهره بودند صحبت کرد و آن دو را سوگند داد که زمینه ورود او را بر عائشه فراهم نمایند زیرا که او می‌گفت: بر عائشه روا نیست که نذر کند با من قطع ارتباط نماید.

آنگاه مسور و عبدالرحمن در حالی که رداهای خود را بر دوش داشتند بر درب خانه عائشه اجازه ورود خواستند و گفتند: السلام علیك ورحمة الله وبرکاته

آیا داخل شویم؟

عائشه گفت: وارد شوید

گفتند: همگی ما؟

فرمود: همه شما بفرمائید.

او نمی‌دانست که ابن زبیر نیز با آنان است، چون وارد گردیدند ابن زبیر به قسمت مخصوص نشست عائشه که پرده داشت، وارد گردید و با گریه و زاری او را سوگند می‌داد که عذر او را بپذیرد و به او می‌گفتند: رسول خدا از قطع رابطه خویشاوندان و مسلمانان منع فرموده است زیرا که برای مسلمانان روا نیست که برادرش را بیش از ۳ شب ترک کند. چون آنان تذکرات فراوانی به عائشه دادند و او را در حرج انداختند او هم شروع به تذکر دادن به آنان نموده و در حالیکه میگریست گفت: من نذر کرده‌ام و نذر دشوار است. آنان همچنان با او صحبت کردند تا که با ابن زبیر سخن گفت.

او برای برائت خود از سوگندش تعداد ۴۰ برده آزاد نمود و بعد از آن هرگاه نذرش را بیاد می‌آورد گریه می‌کرد بطوریکه چادرش از اشک‌هایش خیس می‌گردید. (صحیح البخاری).

پارسایی

پارسایی همان پرهیز از شبهات است که مبادا انسان در حرام واقع شود و این از ثمرات معرفت خداوند سبحان است و هرچه بنده نسبت به پروردگارش معرفت بیشتری پیدا کند و به او نزدیک گردد پارسایی او نیز افزون می‌شود. شکی نیست که سیده عائشه ل به سبب لطفی که خداوند به او فرموده و او را در خاندانی پرهیزکار و پارسا و محیطی پاک قرار داشت که تصویرهای بسیاری در این مورد گذشت و همگی دلالت بر شدت پارسایی و بیم او از خشم خداوند متعال دارد.

ام المومنینل در تمام مراحل حیات خود دارای صفات عالی بود، او در حیات رسول خدا بود که عموی رضاعی خود را اجازه ورود به خانه ویژه‌اش نداد، تا که رسول خدا تشریف آورد و فرمود: «بایستی عمویت بر تو وارد گردد».

با این هم از حضرت توضیح خواست که مرا زنی شیر داده و مرد در آن نقشی نداشته است، لذا بار دیگر رسول خدا گفتارش را تکرار فرمود: «عمویت می‌باید بر تو وارد گردد».

چون رسول خدا ج از او خواست که دستش را از حجره بیرون کند تا جانماز را به او بدهد گفت: من در حالت عادت ماهانه هستم پس رسول خدا فرمود: «حالت عات ماهانه در دست شما نیست» (صحیح البخاری و صحیح مسلم).

از جمله نمونه‌های پارسایی او اینکه او حتی از ورود یک دختر بچه کوچک به حضورش به خاطر داشتن زنگوله‌های مخصوص جلوگیری کرد و فرمود: او را بر من وارد نکنید مگر آنکه زنگوله‌هایش را بر گرفته باشید زیرا که از رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «فرشتگان رحمت به خانه‌ای که در آن زنگوله باشد وارد نمی‌‌شوند».

پارسایی صاحبش را وادار به کثرت امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و سیده در تمام احوال و اوقات این وظیفه را انجام می‌داد. روزی زنی را بین صفا و مروه یافت که پیراهنی مخطط به صلیب داشت، عائشه به او گفت: آن را از جامه‌‌ات دور کن زیرا که رسول خدا چون آن را در جامه‌ای می‌دید، آن را می‌تراشید و محو می‌کرد. (امام احمد: ۶/۲۲۵).

و معنی قول او به زنان حمص گذشت که چون بر او داخل گردیدند فرمود: «شاید شما از آن زنهایی باشید که به حمام‌های عمومی داخل می‌شوند...».

از جمله موارد پارسایی او اینکه او ل همواره به زنان امر می‌کرد: به همسران خود بگویید به وسیله آب خود را پاکیزه کنند زیرا که من از آنان شرم می‌دارم، زیرا که رسول خدا ج چنین کاری را انجام می‌داد. (نسائی و ترمذی).

روزی برادرش عبدالرحمن را دید که وضو می‌گرفت و گویا که برای دریافت نماز جنازه بر سعد بن ابی وقاص س شتاب می‌کرد پس عائشه به او فرمود: ‌ای عبدالرحمن وضویت را کامل گردان زیرا که از رسول خدا ج شنیدم که می‌فرمود: «وای بر آنانکه پاشنه‌هایشان در موقع وضو گرفتن خشک می‌ماند که آتش آنان را فرا می‌گیرد». (صحیح مسلم).

از جمله موارد پارسایی او حجاب گرفتن او از یک مرد نابینا است و آن مرد به او گفت: از من در حجاب می‌روی در حالی که شما را نمی‌‌بینم؟ فرمود: اگر شما مرا نمی‌‌بینید من شما را می‌بینم. (الطبقات: ۸/۶۹).

با هم قبلاً مرور کردیم که در موقع طواف کعبه با مردان مخلوط نمی‌‌گردید و گفتیم که چگونه حفصه دختر عبدالرحمن را به علت داشتن چادری نازک مورد تنبیه قرار داد و چادرش را پاره کرد و به جای آن چادری ضخیم بر او پوشانید.

دیگر از موارد او پارسایی اینکه زنان عهد رسول خدا را به علت مبادرتشان به اجرای احکام شرعی مورد ستایش قرار داد.

شاید بارزترین صورت پارسایی او در چیزی باشد که خود آن را حکایت کرده است. در خانه‌ای که رسول خدا و پدرم س دفن بودند بدون حجاب وارد می‌شدم و با خود می‌گفتم که یکی شوهرم و دیگری پدرم می‌باشد، چون عمر س در آنجا مدفون گردید به خدا سوگند در آن خانه وارد نشدم مگر آنکه به خاطر حیا از عمر س لباس‌هایم را بر خود پیچیده بودم. (السمط الثمین).

او با اینکه به شدت به پارسایی پایبند بود چون کسی را پند می‌داد فقط به تهدید و ترهیب اکتفا نمی‌کرد، بلکه نظر او این بود که در طریق دعوت از روش ترغیب و تشویق و ترهیب و تهدید هر دو کار گرفته شود تا که مبادا مردم نومید گردند.

کسانی را که بر او وارد می‌گردید نصیحت می‌کرد که این اسلوب را به کار بندند. روزی عبید بن عمیر بر او وارد گردید پرسید شما چه کسی هستید؟ گفت من عبید بن عمیر هستم.

گفت: عمیر بن قتاده؟ گفت: آری مادرم.

فرمود: شنیده‌ام که با مردم می‌نشینی و آنان با تو مجالست می‌کنند؟ گفت: بلی یا ام المومنین چنین است.

فرمود: مبادا مردم را به نومیدی واداری و آنان را هلاک کنی. (المصنف: ۳/۲۲۰).

علم و دانش ام المؤمنینل

دانش یکی از بارزترین صفات سیده عائشهل است. دانش او به برترین قله کمال و پختگی رسیده بود و به تمام امور مربوط به دین از قرآن و تفسیر و حدیث و فقه احاطه داشت. حتی حاکم در کتاب مستدرک گفته است که ربع احکام شرعی از طریق عائشهل نقل شده است. بزرگان صحابه چون در امور دینی با مشکلی مواجه می‌شدند، از او فتوا می‌خواستند و دانش آن را نزد او می‌یافتند:

ابو موسی اشعری گوید: چون بر ما - اصحاب رسول خدا - مشکلی پیش می‌آمد آن را از عائشه می‌پرسیدیم و دانش او را در نزد او می‌یافتیم. (الاجابة و ترمذی).

مسروق بن اجدع گوید: بزرگان اصحاب رسول خدا ج را دیدم که در مورد فرائض از عائشهل می‌پرسیدند. (الاجابة).

اگر در یکی از امور مردم مشکلی پیش می‌آمد از شهرهای دور دست به حجاز نامه می‌نوشتند و حکم خدا را می‌پرسیدند و چون دانش چیزی را در اختیار نداشتند به علمایی که به علم و فقه شهرت داشتند همچون عبدالله بن عمرب و ابوهریرهس و ابن عباسب... مراجعه می‌کردند ولی مقام سیده عائشهل درمیانشان مقام استادی بود به طوریکه عمربن خطابس تمام امور مربوط به زنان را به او محول کرده بود و در امور مربوط به خانواده و احوال رسول خدا کسی را هم تراز او نمی‌دانست. (العائشه والسیاسه).

زهری گوید: اگر دانش عائشه ل با دانش تمام زنان سنجیده شود باز هم دانش او بر همگان افزون خواهد بود. (الاجابة)

گاهی روایات و احکامی از طرف برخی از صحابه -رضوان علیهم اجمعین- به سمع عائشه می‌رسید، که بر اساس صحیح استوار نبود پس او اشتباهات‌شان را تصحیح می‌کرد و موارد مخفی را بدانان بیان می‌نمود. بطوریکه اینکار او مشهور گردید و اگر کسی در موردی شک می‌داشت نزد عائشه می‌آمد و آن را از او می‌پرسید و اگر در مسافت دوری بود نامه می‌نوشت و آن را سوال می‌کرد.

از آن جمله است آنچه که بخاری و مسلم آورده‌اند: مبنی بر اینکه زیاد بن ابی سفیان به عائشه نوشت که عبدالله بن عباس گفته است اگر کسی هدی (قربانی) حج اعزام کند هر آنچه بر شخص حاج حرام می‌گردد بر او نیز حرام می‌شود تا که هدیه‌اش قربانی گردد من هدیه‌ام را فرستاده‌ام بنابراین نظرت را برایم بنویس.

عائشه گفت: آنچنانکه ابن عباس گفته صحیح نیست من خود قلاده‌های هدیه رسول خدا را با دستم تابیدم و سپس آن را حضرت با دستش قلاده فرمود و همراه پدرم آن را به مکه فرستاد و خود رسول خدا ج هیچ چیز را بر خود حرام نکردند تا که هدیه او قربانی گردید...

بیهقی به روایت از زهری آورده است که گفت: اولین کسی که پرده را از مردم برگرفت و سنت را بدانان بیان نمود عائشه ل بود. (الاجابة).

به همین خاطر بود که ابوهریرهس از روایت خود از طریق فضل بن عباس رجوع کرد روایتی که می‌گفت: هر کس صبح را دریابد و جنب باشد روزه ندارد. چون این موضوع از عائشه و ام سلمه پرسیده شده گفتند: بر رسول خدا صبح طلوع می‌کرد و ایشان بدون احتلام جنب بودند و سپس روزه هم می‌گرفتند. چون ابوهریره این گفته را شنید گفت: آندو از من داناترند و سپس از آنچه که فتوا می‌داد رجعت نمود. (صحیح المسلم).

امام بدر الدین زرکشی کتابی را تألیف نموده که تمام مسایل بیان شده از سوی عائشه را جمع نموده و آن را با عنوان: «الاجابة لایراد ما استدرکه عائشه علی الصحابة» نامگذاری نموده است.

او درباره این مسایل تحقیق کرده و صحیح و ضعیف آنرا مشخص نموده است خداوند او را پاداش نیک دهد.

اگر مسایل این کتاب را درست عرضه داری بسیاری از این استدراکات را که به عائشه نسبت یافته غیر صحیح می‌بینی و برخی دیگر هم از حدود توضیح و تفسیر تجاوز نمی‌‌کند.

دانش آموز پیامبر ج

به خاطر یک سری عوامل ویژه است که سیده عائشهل توانسته است به آن مقام والای علمی دست یابد که مهم‌ترین آن‎ها به شرح ذیل است:

1. عامل اول سرشت زیرکانه و قوه یادآوری و حافظه او است و برای این امر این دلیل کافی است که چه بسیار مطالبی را از رسول خدا روایت نموده است که بخش بزرگی شامل اشعار و امثالی می‌گردد که به هر مناسبتی عرضه داشته است.
2. عامل دوم ازدواج او با رسول خدا در آغاز نوجوانی است که این امر باعث گردید که او در کنف رعایت حضرت قرار گیرد و حدود ۸ سال و ۵ ماه در کنار حضرت زندگی کند و در این مدت رسول خدا ج نسبت به او بسیار مهربان بوده است و برای تعلیم و ارشادش اهتمام فرموده است.
3. عامل سوم کثرت نزول وحی در حجره او است که حتی ـ چنانکه در قبل گذشت ـ حجره‌اش به مهبط وحی نامگذاری شده بود.
4. عامل چهارم زبان بسیار پرسشگر او بود، زیرا که کم اتفاق می‌افتاد چیزی بر او مشکل آید یا امری را نداند و از آن و درباره آن سوال نکند. سیده عائشه بدین خوی و عادت معروف بود که حتی ابن ابی ملکیه گفته است:

چون چیزی را نمی‌دانست به آن باز می‌گردید تا آن را بشناسد. روزی رسول خدا ج فرمود: «هر کس بازخواست شود عذاب می‌شود.

عائشهل گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨﴾ [الانشقاق: 8]. «بزودی بازخواست خواهد شد بازخواسی آسان».

حضرت ج فرمود: این عرضه اعمال است، ولی هر کس در محاسبه‌اش به مناقشه کشانده شود هلاک می‌گردد». (صحیح البخاری).

به همین خاطر بود که سیده عائشهل زنان انصار را ستایش می‌کرد زیرا که آنان همواره از شئون دین خود پرسش می‌کردند.

عائشهل می‌گفت: چه خوبند زنان انصار که شرم مانع آنان نمی‌گردد تا در دین دانش حاصل کنند. (صحیح البخاری).

شکی نیست که علم را آن طور که مجاهد گفته است شخص باحیاء و متکبر تعلیم نمی‌گیرد. (صحیح البخاری باب الحیاء في العلم).

این امتیازات بود که سیده عائشه را در روایت احادیث نبوی ممتاز می‌گردانید و او روایاتی را عرضه می‌داشت که دیگران آن را نشنیده بودند.

بزرگان صحابه -رضوان الله علیهم اجمعین- از اینکه از رسول خدا ج بپرسند تحت تأثیر هیبت مبارک قرار می‌گرفتند و در مواردی پرسیدن زیاد موجب تعجب آنان می‌گردید:

انس بن مالک گوید: چه بسا که مردی از صحرا می‌آمد و از رسول خدا سوالاتی می‌کرد و ما گوش می‌دادیم. (مسند انس).

عائشهل آموزگار علماء

دانش سیده عائشهل در شهرهای شایع گردید و طالبان علم و دانش از هر طرف رهسپار حجره او گردیدند و دانشجویان و طالبان معرفت به حجره‌اش روی آوردند به طوریکه این حجره یکی از بزرگ‌ترین مدارس گردید که در تاریخ اندیشه اسلامی نقش بزرگی را ایفا نمود. از این مدرسه دانشمندان بزرگ تابعین فارغ التحصیل گردیدند که بحق ام المومنین معلم علماء و مؤدب ادباء بود.

ام المومنین عائشه ل از دانش آموزان غیر محارم خود در حجاب می‌شد و چه بسا که با صدای دست از پشت حجاب آنان را متوجه آمادگی خود برای پاسخ سوالاتشان می‌نمود. مسروق گوید: صدای دست او را از ورای حجاب شنیدم. (امام احمد: ۶/۳۰).

سیده عائشهل در روش آموزشی دانش آموزان پسر و دختر به همان شیوه‌ای اتکاء داشت که رسول خدا ج اصحاب خود را بدان روش تربیت فرمود.

از جمله این روش‌ها تأنی در کلام است تا که شنونده بتواند آن را بطور کامل دریابد. هر کس در سخن گفتن شتاب می‌کرد مورد ایراد از جانب ام المومنین قرار می‌گرفت.

عروه گوید: عائشهل گفت: از فلانی - ابوهریره - تعجب نمی‌‌کنی که روزی به حجره‌ام آمده و بگوشه‌ای نشسته و از رسول خدا سخن می‌گفت در حالی که من مشغول نماز بودم و او از آن بی‌خبر بود سپس صحبت خود را قبل از پایان نماز من بپایان رسانید و بیرون رفت اگر او را در می‌یافتم پاسخش را می‌دادم به اینکه رسول خدا سخنش را پشت سرهم و با شتاب بیان نمی‌‌فرمود. (صحیح البخاری).

و دیگر از روش‌های آموزشی او برنامه عملی بود چه بسا که به شاگردانش احکام شرعی را بصورت عملی می‌آموخت به طوریکه خود در پیشاپیش شان حکم را ادا می‌کرد.

از آنجمله است آموزش سالم بن سبلان که برده یکی از محارم[[103]](#footnote-103) او بود.

ام المومنین عائشهل روش وضو رسول خدا ج را به من آموخت: ۳ بار آب به دهان و بینی کرد و سپس صورتش را ۳ بار شست و آنگاه دست راست و سپس دست چپ خود را ۳ بار شست و سرش را با دستش از جلوی آن به سمت عقب یکبار مسح کرد و سپس گوش‌هایش را مسح نمود و آن را بر رخساره‌اش مرور داد و...

سالم گوید: تا زمانیکه من هنوز آزاد نشده بودم و به نزدش می‌رفتم از چشم من پنهان نمی‌‌گردید، من مقابل او می‌نشستم و با او سخن می‌گفتم تا اینکه روزی به نزد او رفتم و گفتم: یا ام المومنین دعا کن که خداوند برایم برکت عنایت فرماید.

فرمود: چرا گفتم: خداوند مرا آزاد کرد.

فرمود: خداوند به شما برکت عنایت فرماید و آنگاه در حجاب رفت و از آن روز به بعد او را ندیدم. (نسائی).

ام المومنین عائشهل در پاسخ کسانی که از او فتوا می‌خواستند آنان را به حرج نمی‌‌انداخت و در تمام مسایل دینی اگر چه مربوط به شئون خصوصی فرد می‌شد پاسخ می‌داد زیرا که خود را برای بیان آن مسئول احساس می‌کرد، به دلیل اینکه می‌دانست که غیر از همسران رسول خدا کسی این مسایل را نمی‌داند.

بلکه در مواردی پرسشگران را وا می‌داشت که بدون شرم سوالات خود را در مسایل دینی مطرح سازند و با هم مرور کردیم که چگونه ابوموسی اشعری به او گفت: می‌خواهم از شما سوالی بکنم اما شرم می‌دارم.

فرمود: از من شرم مدار و هر چه می‌خواهی بپرس گویا که از مادرت سوال می‌کنی و شکی نیست که من مادرت هستم.

چه بسا که ام المومنینل اینگونه احکام را بدون سوال خود نیز در مواردی که ضرورت بیان آن را احساس می‌کرد توضیح می‌داد.

عبدالله بن شهاب خولانی گوید: مهمان ام المومنین بودم، در خواب احتلام شدم جامه‌ام را شستم، خدمتگزارش مرا دید و شستن لباسم را به ام المومنین خبر داد عائشه در پی من فرستاد چون حاضر شدم فرمود: چرا جامه‌ات را شستی؟ گفتم: چیزی در آن یافتم که شخص خواب گاهی آن را می‌بیند. گفت: آیا در آن چیزی دیدی؟ گفت: خیز گفت: اگر چیزی در لباست دیدی باید آن را آب کشی، من در لباس رسول خدا آثار احتلام را یافتم و آن را که خشک بود از جامه‌اش با ناخن خود زدودم. (صحیح مسلم).

آنچه که قابل ملاحظه است این است که سیده عائشه فقط به بیان احکام اکتفاء نمی‌کرد، بلکه آن را با دلایلی از کتاب و سنت مورد تائید قرار می‌داد و همین روش بود که بعداً بین علما به (فقه استدلالی) معروف گردید. این همان فقهی است که برای هر مساله فرعی دلایلی بیان می‌گردد، اگر شما مسند ام المومنین را مطالعه کنید مشاهده خواهید نمود که او با هر حکمی دلایلش را بیان کرده است. شاید گفتگویش با شاگرد بزرگش در موضوع یکی از مسایل بسیار حساس عقیدتی در این مجال برایت این اسلوب را روشن گرداند که در ذیل تقدیم می‌گردد:

مسروق گوید: نزد عائشهل تکیه داده بودم که فرمود: ای ابا عائشه هر کس در مورد ۳ چیز خلاف آنچه می‌گویم اعتقاد داشته باشد، بر خداوند بزرگ‌ترین بهتان را بسته است.

گفتم آن‎ها چیست؟ گفت: هر کس گمان کند که محمد ج پروردگارش را در معراج دیده بر خدا بزرگ‌ترین بهتان را بسته است.

مسروق گوید: فوراً از حالتی که بودم نشستم و گفتم: یا ام المومنین: حال مرا بنگر و شتاب مکن مگر خداوند نفرموده است: ﴿وَلَقَدۡ رَءَاهُ بِٱلۡأُفُقِ...اخرى﴾ [التکویر: 23]. «همانا او را در افق روشن دید و همانا دید او را یکبار دیگر».

گفت: من اولین کسی بودم از این امت که آن را از رسول خدا پرسیدم و ایشان فرمودند: «جز این نیست که او جبرئیل بوده است که او را جز این دوباره به صورتی که آفریده شد ندیده‌ام او را دیدم که از آسمان فرود می‌آید و ما بین آسمان و زمین را به علت بزرگی آفرینش خود پر کرده است».

فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٠٣﴾ [الأنعام: 103]. «او را چشم‌ها در نمی‌‌یابند و او چشم‌ها را می‌یابد و او لطیف و خبیر است».

و مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ ٥١﴾ [الشوری: 51]. «ممکن نیست هیچ آدم را که سخن گوید با او خدا مگر به وحی یا از ورای حجاب یا رسول را بفرستند پس وحی کند به اذن او آنچه خدا خواسته است که خدا بلند مرتبه و با حکمت است».

و گفت: هر کس گمان کند که رسول خدا ج چیزی از کتاب خدا را پوشیده است به راستی بهتانی بزرگ بر او بسته است و خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67]. «ای پیامبر برسان آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل گردیده و اگر این کار را نکنی پس رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای».

گفت: و هر کس گمان کند که آنچه فردا اتفاق می‌افتد او از آن آگاهی دارد بهتانی بزرگ بسته است و خداوند می‌فرماید: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: 65]. «بگو نمی‌داند هر کس در آسمان‌ها و زمین است غیب را مگر خدا». (صحیح البخاری و صحیح مسلم).

بانوی مفسر قرآن

خداوند متعال تمامی اسباب و وسایل را فراهم نمود تا ام المومنین عائشهل به عنوان یکی از نامداران علم تفسیر در بین یاران رسول خدا ج تبارز کند. زیرا که از زمان کودکی او قرآن را از زبان پدرش صدیق می‌شنید و قبلاً با هم مرور کردیم که که حضرت صدیق همواره قرآن را تلاوت می‌فرمود و او در راه قرآن آزار و اذیت فراوانی از مشرکین دید.

ام المومنین عائشهل به سبب فهم و ذکاوتی که خداوند به او ارزانی فرموده بود درباره آنچه می‌شنید می‌اندیشید، این گفتارش بر این واقعیت دلالت می‌کند: این آیه در مکه به رسول خدا ج نازل گردید در حالی که من دخترکی بودم که بازی می‌کردم: ﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ٤٦﴾ [القمر: 46]. «بلکه قیامت میعادگاه است و قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است» و سوره بقره و نساء نازل نگردید مگر آنکه من نزد حضرت بودم. (صحیح البخاری)

سپس چون به خاندان نبوت انتقال یافت، در بسیاری از شأن و اسباب نزول آیات حضور داشت به طوریکه حتی حجره‌اش به مهبط وحی نامیده شد. او نزدیک‌ترین کس به رسول خدا ج بود و وحی نازل می‌گردید در حالی که حضرت در حجره او به سر می‌برد. به همین دلیل است که احوال مبارک رسول خدا ج را در موقع نزول وحی بیان می‌کند: «دیدم او را که در روزی بسیار سرد وحی بر او نازل می‌گردید و از جبین مبارکش عرق سرازیر بود» (صحیح البخاری).

چه بسیار که از رسول خدا معانی آیات را می‌پرسید و مراد خداوند را جویا می‌گردید. بدینسان او فضیلت شرف دریافت فوری و روبروی قرآن را از زبان مبارک رسول خدا ج و دریافت معانی و مفاهیم آن را از حضرت یکجا برای خود گردآورده بود.

عائشهل گوید: از رسول خدا ج درباره این آیه پرسیدم: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ﴾ [المؤمنون: 60]. «و آنانکه می‌دهند آنچه را که می‌دهند و دلهای‌شان ترسان است» آیا آنان کسانی هستند که خمر می‌نوشند و دزدی می‌کنند؟

فرمود: «نه ای دختر صدیق بلکه آنان کسانی هستند که روزه می‌گیرند و نماز می‌گزارند و بیم دارند که از آنان پذیرفته نشود. ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ ٦١﴾ [المؤمنون: 61]. (ابن ماجه – ترمذی) «آنان در خوبی‌ها شتاب می‌کنند و برای انجام آن سبقت می‌گیرند».

و همچنین گوید از رسول خدا ج درباره این آیه پرسیدم: ﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ﴾ [ابراهیم: 48]. «روزی که بدل گردد این زمین بغیر این زمین و بدل کرده شوند آسمان‌ها«.

پس مردم در آن روز کجا هستند؟

فرمود: «برصراط» (صحیح مسلم).

در کنار اینها او هر آنچه را یک مفسر قرآن بدان نیازمند است از جمله قوه آگاهی از لغت عرب و احاطه برطرق کلام عربی و تبحر در ادبیات عرب جاهلی اعم از شعر و نثر و خطابه و امثال و حکم را برای خود جمع نموده بود. عائشه ل به قصاحب زبان و نیروی عرضه کلام و علو بیان سرآمد بود و با هم تفصیل این جنبه از و یژگی‌های او را مرور می‌کنیم.

ام المومیننل بسیار علاقمند بود که تفسیر آیات قرآن منسجم با اصول اسلام و کلیات و عقاید آن باشد و این حقیقت در گفتگوی او با یکی از شاگردانش در بحث آموزگار علماء واضح گردید در اینجا گفتگویی دیگر از او را با یکی از بزرگ‌ترین شاگردان و نزدیک‌ترین کس به او یعنی عروه بن زبیر را می‌آوریم، که روش سیده در این موضوع روشن گردد.

عروه گوید: از عائشهل درباره قول خداوند متعال پرسیدم: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡ‍َٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا﴾ [یوسف: 110]. «تا که ناامید شدند پیامبران و گمان کردند قومشان که آنان بدروغ وعده کرده شده‌اند باری ما برایشان آمد».

آیا این لفظ «کُذِبوا» خوانده می‌شود یا «کُذِّبوا»؟

عائشه گفت: کُذِّبُوا [[104]](#footnote-104) صحیح است.

گفتم: آنان یقین داشتند که قومشان آنان را تکذیب کرده‌اند پس مفهوم گمان در اینجا چیست؟

گفت: آری سوگند که آنان به این یقین داشتند.

گفتم: پس گمان کردند که دروغگو شده‌اند؟

گفت: پناه بر خدا هرگز پیامبران چنین گمانی به خدا نبرده‌اند.

گفتم: پس مفهوم آیه چیست؟

گفت: منظور پیروان انبیاء می‌باشند که به پروردگارشان ایمان آورده و انبیاء را تصدیق کرده‌اند، پس بلاء بر آنان طولانی شد و پیروزی‌شان به تأخیر افتاده تا که انبیاء از قوم خود ناامید گردیده همان قومی که به تکذیب‌شان پرداخته‌اند و انبیاء گمان بردند که پیروانشان آنان را تکذیب می‌نمایند در این موقع نصرت خدا فرا رسیده است. (صحیح البخاری).

و نیز عائشه ل علاقمند بود تا اتفاق فیما بین آیات قرآن و انسجام و هماهنگی آن را نمودار سازد به طوریکه برخی آیات را به وسیله بعضی آیات دیگر تفسیر می‌نمود.

عروه از او درباره فرموده خداوند پرسید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ﴾ [النساء: 3]. «اگر بیم دارید که درباره دختران یتیم به عدل رفتار نمی‌‌کنید پس نکامح کنید برای خود از زنان آنچه شما را خوش آید ۲تا و ۳تا و ۴تا».

فرمود: خواهرم زاده ام! منظور دختر یتیمی است که در کفالت ولی خود به سر می‌برد و در مال با او شرکت دارد پس ولی او به خاطر مال و جمال او شیفته نکاح با او می‌گردد در حالیکه در مهریه‌اش به عدالت رفتار نمی‌کند و مثل بقیه زنان حقوق او را مراعات نمی‌کند پس خداوند اولیاء را منع فرموده که با اینگونه دختران یتیم ازدواج کنند مگر آنکه درباره‌شان به عدالت رفتار نمایند و مهریه‌هایشان را بر اساس عرف متداول بپردازند و امر گردیدند که با زنان دیگر نیز ازدواج نمایند پس از این باز هم مردم از رسول خدا درباره اینگونه دختران یتیم پرسش می‌کردند که خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ...﴾ [النساء: 127]. «و طلب فتوا می‌کنند از تو درباره زنان بگو خدا درباره آنان شما را فتوا می‌دهد و آنچه خوانده می‌شود بر شما از کتاب در حق زنان یتیمه که نمی‌دهید به آنان آنچه که برایشان فرض گردیده و رغبت می‌کنید که با آنان ازدواج کنید».

عائشهل گوید: آنچه که خداوند فرموده است ﴿وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ﴾ «و آنچه که تلاوت می‌شود بر شما در قرآن» مراد این آیه است: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: 3]. «و اگر بیم دارید که درباره دختران یتیم به عدل رفتار کنید پس آنچه شما را از زنان خوش نکاح کنید» و مراد از آیه دیگر:

﴿وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: 127]. «و رغبت می‌کنید که با آنان ازدواج کنید».

میل کردن یکی از شما به دختر یتیمی است که در کفالت او به سر می‌برد و از لحاظ مال و جمال نادار است. بنابراین افراد منع گردیدند از اینکه با دختران یتیم فقط به خاطر مال و جمال‌شان ازدواج کنند مگر آنکه در این مورد عدالت را مراعات نمایند. (صحیح مسلم و صحیح البخاری).

بدینسان سیده عائشه بهترین و نزدیک‌ترین روش فهم قرآن را برای آیندگان خود ترسیم نمود.

بانوی محدث

به طور مطلق این صفت (یعنی روایت حدیث) از بارزترین صفات علمی برای سیده عائشه ل است او از بزرگان حفظ حدیث به شمار می‌آید و در حفظ و روایت حدیث مقام پنجم را دارد و غیر از ابوهریره و ابن عمر و انس بن مالک و ابن عباس ش کسی در این بخش از او سبقت نگرفته است، ولی امتیاز سیده عائشهل از آنان در این است که قمست اعظم احادیثی را که روایت نموده به طور مستقیم از رسول خدا دریافت کرده و اما غیر او از صحابه بعضی از بعضی دیگر نیز حدیث روایت کرده‌اند و ام المومنین عائشه بسیار کم است که حدیثی را از غیر پیامبر نقل کرده باشد. بدینسان او به حق صحابی شمرده می‌شود که بیش از سایر صحابه از رسول خدا حدیث روایت کرده است.

روی همین اساس است که او احادیثی را آورده که دیگران ذکر نکرده‌اند در حالیکه سایر صحابه در روایات بسیاری از احادیث با هم مشترک هستند. در مسندهای هرکدام از صحابه می‌بینی که احادیث مشترک وجود دارد در صورتیکه در مسند عائشه چنین چیزی نیست و احادیث او در سایر مسانید وجود ندارد مگر آنکه از او روایت کرده باشند.

این امتیاز ام المومین به او فضیلت خاصی را در نشر احادیث نبوی می‌بخشد که اگر او نمی‌‌بود بخش عظیمی از سنت نبوی و بخصوص سنت عملی حضرت در خانه از بین می‌رفت و کسی از آن مطلع نمی‌‌گردید زیرا که مسند عائشه بیشتر بر سنت عملی حضرت رسول کریم ج استوار است و تقریباً احادیثی را که سیده در آن عمل حضرت را توضیح داده بر روایات قولی او غالب می‌باشد.

بدینسان حجره شریفه اولین مدرسه حدیث نبوی بوده است که طلاب علم از مشارق و مغارب زمین برای تعلیم بدانجا روی می‌آورده‌اند تا ضمن تشرف به زیارت روضه مطهر رسول خدا ج از جوار حضرت بهره‌مند گردند. و به آثار مبارک تبرک جویند و به دریافت سنت مبارک مفتخر گردند. سنتی که از زبان نزدیک‌ترین انسان به رسول کریم بیان می‌گردد. کسیکه بیش از دیگران به حضرت در تماس و ملاقات بوده است.

اما سیده عائشه در رساندن سنت نبوی از هیچکس از اهل علم آن را دریغ نکرد بلکه آن را به همه جویندگان چه آزاد و چه برده و چه عرب و چه غیر عرب چه بزرگ و چه کوچک چه مرد و چه زن بر همگان تقدیم نمود و چه بسیارند بردگان و آزاد شدگان و زنان و کودکان که افتخار شاگردی او را دارند.

به همین دلیل است که عده راویان حدیث از او بسیار است که ذهبی در نبلاء آنان را حدود ۱۰۰ نفر ذکر کرده است و براستی اگر کسی کتب حدیث را بررسی کند می‌تواند بر این هم بیفزاید چنانکه استاد افغانی گوید: تعداد راویان به چندین برابر این می‌رسد با توجه به اینکه او حدود ۵۰ سال به روایت سیره و سنت رسول کریم اشتغال داشته عده راویان حدیث از او بسیار به نظر نمی‌‌رسد، به طوریکه مشاهده می‌شود در مواردی یک شخص و پسرش و نبیره‌اش توانسته‌اند در مکتب عائشه حدیث بیاموزند آنانکه از او حدیث روایت کرده‌اند بسیارند اما مشهورترین‌شان بشرح ذیل است:

1. از صحابه: عمربن خطاب، عبدالله بن عمر، ابوهریره، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و دیگران.
2. از خاندانش: عروه بن زبیر پسر خواهرش و قاسم بن محمد پسر برادرش.
3. از بزرگان تابعین: علقمه بن قیس و مجاهد، و عکرمه و شعبی و زربن حبیش و مسروق و عبیدبن عمیر و سعید بن مسیب و اسود بن یزید و طاووس و محمد بن سیرین و عبدالرحمن بن الحارث بن هشام و عطاء بن ابی رباح و سلیمان بن یسار و علی بن الحسین و یحیی بن یعمر و ابن ابی ملکیه و ابوبرده بن ابی موسی و ابوالزبیر مکی و مطرف بن الشخیر و دیگران.
4. از برده‌های آزاد شده‌اش: ابوعمرو و ذکوان و ابویونس و فروخ.
5. از زنان: عمره دختر عبدالرحمن، معاذه العدویه، عائشه بنت طلحه و جره بنت دجاجه و حفصه دختر برادرش عبدالرحمن و خیره مادر حسن بصری و صفیه دختر شیبه و دیگران[[105]](#footnote-105).

ام المومنین عائشه ل حفظ الفاظ حدیث را واجب می‌دانست و روایت به معنی حدیث را جایز نمی‌‌شمرد و چه بسا که یکی از شاگردانش را، نزد یکی از حفاظ صحابه می‌فرستاد تا از او حدیثی را بپرسد و باز پس از مدتی طولانی این پرسش را تکرار می‌نمود تا که ضبط الفاظ حدیث مورد تائید قرار گیرد و صحت روایتش به ثبوت برسد.

از آن جمله است: که به شاگردش عروه گفت: پسر خواهرم! به من خبر رسیده که عبدالله بن عمرو امسال برای حج می‌آید برو و از او حدیث بپرس زیرا که او از رسول خدا دانش فراوان اخذ کرده است.

عروه گوید: با عبدالله بن عمرو ملاقات کردم و از او پیرامون آنچه از رسول خدا شنیده سوال نمودم از جمله آنچه که او بیاد داشت این حدیث بود که رسول خدا ج فرموده است. «خداوند دانش را از میان مردم بر نمی‌گیرد ولی علماء را قبض می‌کند و علم همراهشان از میان برداشته می‌شود، سپس برای مردم رؤسای نادان باقی می‌ماند که آنان بدون علم فتوا می‌دهند پس مردم را گمراه می‌کنند و خود نیز گمراه می‌شوند».

عروه گوید: چون این حدیث را به عائشه باز گفتم برایش گران آمد و گفت: آیا او گفت که آن را از رسول خدا شنیده است؟

عروه گوید: چون سال آینده آمد گفت ابن عمرو آمده است با او ملاقات کن و از او حدیثی را که در باب علم گفته بود دوباره بپرس.

عروه گوید: دوباره با عبدالله بن عمرو ملاقات کردم و حدیث را از او پرسیدم دیدم همانطوریکه دربار اول متن حدیث را گفته بود دوباره آن را باز گفت:

عروه گوید: خبر را به عائشه باز گفتم. او گفت: گمان دارم که او حتماً راست می‌گوید زیرا که می‌بینم بر آن نیفزوده و از آن کم نکرده است[[106]](#footnote-106). (صحیح مسلم).

حافظان سنت از صحابه کوشش سیده عائشه را بر ضبط الفاظ حدیث می‌دانستند روی همین اساس بعضی از آنان به نزدش می‌آمدند و احادیث خود را بر او می‌خواندند تا قوت ضبط و حفظ خود را مورد تائید قرار دهند.

ابوهریرهس که بیش از همه صحابه حافظ حدیث بود، به مکانی در نزدیک حجره سیده عائشه می‌نشست و حدیث می‌خواند و می‌گفت: ای صاحب حجره! بشنو. ای صاحب حجره! بشنو. (صحیح مسلم).

مقصودش چنانکه امام نووی گفته است، تقویت حدیث بوده که سیده عائشه با اقرار بدان و یا سکوت در برابر آن احادیث او را مورد تائید قرار دهد. (شرح صحیح مسلم).

همچنانکه صحابه چون در امری اختلاف می‌کردند با عائشه صحبت می‌نمودند.

در صحیحین آمده است که به ابن عمر گفته شد که ابوهریره گوید: از رسول خدا شنیده‌ام که می‌فرمود: «هر کس جنازه‌ای را همراهی کند برایش یک قیراط مزد می‌باشد».

ابن عمر گفت: ابوهریره بر ما زیاده روی کرده است سپس کسی را نزد عائشه فرستاد تا از او سوال کند پس ام المومنین ابوهریره را تصدیق کرد.

ابن عمر گفت: ما درباره قیراط‌های فراوان افراط کردیم. (الاجابة).

چون زید بن ثابت و ابن عباس درباره خروج زن حایض از مکه بدون انجام طواف وداع در صورتیکه قبل از حیض طواف افاضه را بجای آورده باشد، اختلاف کردند ابن عباس گفت: زن می‌تواند از مکه خارج گردد و زید گفت: نبایستی از مکه خارج گردد برای حل اختلاف زید به خانه عائشه رفت و از او در این مورد پرسید.

عائشه گفت: می‌تواند خارج گردد پس زید در حالی از خانه خارج گردید که می‌گفت: سخن حق جز همان کلامی که گفتی چیز دیگری نبود. (الاجابة).

ام المومنین به زید گفت: که ام المومنین صفیه در شب خروج از مکه عادت شد که رسول خدا ج به او فرمود: آیا طواف روز عید را انجام داده‌ای؟

گفت: آری.

پس فرمود: بیرون شو.

تمام اینها بر ما ثابت می‌کند که ام المومنین عائشهل مرجع صحابه در حدیث بوده است. قبلاَ گفتیم که ابوموسی اشعری گفت: بر ما یاران رسول خدا هیچ حدیثی مشکل نمی‌شد مگر آنکه دانش آن را نزد عائشهل می‌یافتیم.

بانوی فقیه

ام المومنین عائشه ل از بزرگان صحابه و از مجهتدین نامدار آن به شمار می‌آمد و در قبل مرور کردیم که بزرگان صحابه بسیاری از مسایل را از او می‌پرسیدند و او بدانان فتوا می‌داد. حتی قاسم بن محمد آورده است که عائشه در خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین ش در مورد صدور فتوا مستقل بود. (الطبقات ۲/۳۷۵).

ام المومنین ل فقط به بیان احوال رسول خدا ج بسنده نمی‌‌کرد بلکه در استنباط احکام وقایع نو که حکم صریحی در قرآن و سنت بدان یافت نمی‌شد، اجتهاد می‌نمود. ابوسلمه بن عبدالرحمن گوید: کسی را داناتر به سنت‌های رسول خدا و فقیه‌تر در رأی در صورتیکه بدان نیازی پیدا می‌شد و داناتر به ‌شأن نزول آیات و فرایض از عائشه نیافتم. (الطبقات ۲/۳۷۵).

روشن است که صحابه ش در مورد اجتهاد فقط به مسائلی کفایت می‌کردند که بر آنان عرضه می‌گردید و حکمی در باب آن در کتاب و سنت نمی‌‌یافتند و از اینکه درباره مسایلی که واقع نشده به اجتهاد بپردازند کراهت داشتند و سیده عائشه نیز چنین بود پس چون حکم یکی از قضایا از او پرسیده می‌شد به کتاب و سنت مراجعه و آن را مورد بحث قرار می‌داد و اگر در آنجا نمی‌‌یافت با اجتهاد و استنباط حکم از کتاب و سنت اقدام می‌نمود.

بنگر که چگونه منع خودداری از ازدواج را که به منظور عبادت انجام می‌گیرد استنباط کرده است: چون سعد بن هشام به نزد او آمد و گفت: قصد دارم خلوت گزینم این کار را مکن مگر نشنیده ای که خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗ﴾ [الرعد: 38]. «و همانا فرستادیم رسولانی را پیش از تو و برایشان همسران و فرزندانی قرار دادیم بنابراین گوشه گیری مکن». (نسائی).

و بیندیش که چگونه حرمت متعه[[107]](#footnote-107) (صیغه) را با استفاده از دلیل ثابت می‌سازد: ابن ابی ملکیه گوید: چون از عائشه درباره صیغه سوال می‌شد می‌گفت: بین من و آنان کتاب خدا است که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧﴾ [المؤمنون: 5-7]. «رستگار گردیدند مومنانی که آنان فرج‌های را خود نگهداری می‌کنند مگر بر همسران خود یا زنانی که دست‌های آنان مالک‌شان است که در این دو حالت آنان ملامت نیستند و هر کس غیر این دو را بجوید آن گروه تجاوز کارانند».

از جمله استنباط فقهی او نیز قصه زنی است که به او گفت: یا ام المومنین من کنیزی داشتم او را به زید بن ارقم به مبلغ ۸۰۰ درهم فروختم و سپس دوباره او را به مبلغ ۶۰۰ درهم باز خریدم و ۶۰۰ درهم را نقد کرده و ۸۰۰ درهم بر او نوشتم.

عائشه گفت: شما و زید بن ارقم بد معامله‌ای کرده‌اید همانا زید جهاد خود با رسول خدا را با این کارش باطل کرده است مگر آنکه توبه کند (و البته زید توبه کرد).

زن گفت: اگر اصل پولم را بگیرم و زیادتی را بر او باز گردانم نظر شما چیست؟

عائشه گفت: ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ﴾ [[108]](#footnote-108) [البقرة: 275]. «پس هر کس را پندی از جانب پروردگارش آمد و خود را بازداشت او راست آنچه که گذشته است». (الاجابة).

برخی از آرای فقهی سیده عائشهل منحصر به خود او است که جمهور صحابه و آیندگان پس از آنان با او در مورد آن‎ها مخالف بوده‌اند که مهم‌ترین این موارد به شرح زیر است:

۱- مشهور است که نماز نفل پس از نماز عصر مکروه است ولی سیده عائشه با این نظر مخالف بود و آن را جایز می‌دانست و می‌گفت: رسول خدا ج دو رکعت نفل پس از نماز عصر را ترک نمی‌کرد. (صحیح مسلم).

شاید بعد از این از رأی خود رجوع کرده باشد و به این امر روایت مسلم دلالت دارد که برخی از صحابه کسی را نزد او فرستادند و درباره ۲ رکعت نفل پس از نماز عصر پرسیدند و او گفت: از ام سلمه سوال کنید.

بعضی از فقهاء بر این قول رفته‌اند که نماز نفل پس از نماز عصر از ویژگی‌های رسول خدا بوده است. (الحلی الکبیر)

۲- در قیام ماه رمضان او تعداد رکعت‌های نماز شب را همراه با وتر ۱۱ رکعت می‌دانست چون ابوسلمه بن عبدالرحمن از او پرسید که: نماز رسول خدا در رمضان و غیر آن از ۱۱ رکعت نماز شب بیشتر ادا نمی‌کرد.

ابتدا ۴ رکعت می‌خواند که از خوبی و طولانی بودن آن مپرس، سپس ۴ رکعت دیگر می‌خواند که از خوبی و طولانی بودن آن مپرس و در آخر ۳ رکعت می‌خواند گفتم یا رسول الله آیا قبل از وتر می‌خوابید؟ فرمود: «یا عائشه! چشمانم می‌خوابند و قلبم نمی‌‌خوابد». (صحیح البخاری و مسلم).

ولی صحابه ش نماز شب در رمضان را ۲۰ رکعت ادا می‌کردند و حضرت عمر مردم را بر یک امام جمع نمود و بزرگان صحابه با اینکه زیاد بودند بر حضرت عمر ایراد نگرفتند حدیث عائشه دلیل بر منع افزودن در نماز نیست زیرا که فعل رسول خدا بر این تعداد بر نفی بیشتر آن دلالت ندارد[[109]](#footnote-109).

۳- با هم مرور کردیم که ام المؤمنین روزه گرفتن ایام تشریق را روا می‌دانست و خود آن را روزه می‌گرفت ولی جمهور صحابه در این مورد با او مخالف بودند به بحث عبادت او مراجعه فرمائید.

۴- نظر ام المؤمنین عائشهل این بود که در شیرخوارگی حرمت ثابت می‌گردد و در این مورد میزان سن شیر خواره مطرح نیست در حالی که جمهور صحابه و تابعین نظرشان این می‌شود مگر امام ابوحنیفه که آن را در ۵/۲ سال می‌داند.

جمهور به این آیه استدلال می‌کنند: ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ﴾ [البقرة: 233]. «و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند».

و به این حدیث که خود ام المومنین آنرا روایت کرده است: که رسول خدا ج فرمود: «شیرخوارگی ثابت نمی‌شود مگر از گرسنگی – کودکی».

اما سیده عائشهل استدلال به قصه سالم مولی ابی حذیفه می‌کند که در خانواده ابوحذیفه زندگی می‌کرد، روزی همسر ابوحذیفه به خدمت رسول خدا ج آمد و گفت: سالم بزرگ شده و در حد مردانگی رسیده است و همانند مردان عاقل گردیده است و او بر خانواده ما وارد می‌شود و من گمان دارم که در دل ابوحذیفه از این بابت چیزی است.

رسول خدا ج به او فرمود: «سالم را شیرده بر او محرم می‌شوی و آنچه در دل ابوحذیفه است دور می‌شود».

گوید: بازگشتم و او را شیر دادم پس آنچه در دل ابوحذیفه بود دور گردید. (صحیح البخاری و مسلم).

جمهور حدیث سیده عائشه را مخصوص همسر ابوحذیفه می‌دانند.

مسلم از ام سلمه و سایر ازواج مطهرات روایت آورده که آنان در این مورد با عائشه مخالف بوده‌اند. (مسند السیده عائشه)

بدینسان ام المومنین عائشهل بین علم روایت و درایت جمع نمود به طوریکه عطاء گوید: عائشه فقیه‌ترین مردم و به صورت عام صاحب بهترین رأی بوده است و ابوعمر بن عبدالبر / گفته است: که او در عصر خود در سه علم یگانه و سر آمد بود. علم فقه، علم طب و علم شعر (الاجابة)

از فقه[[110]](#footnote-110) سیده ام المومنین عائشهل

1. ام المومنین عائشه غذایی را که گربه از آن خورده پاک می‌دانست. ۱/۱۰۲.
2. وضو گرفتن پس از گفتار زشت و خبیث را مستحب می‌دانست. ۱/۱۲۷
3. بوسیدن و لمس کردن زن را موجب نقض وضو می‌دانست. ۱/۱۳۵
4. با القای ختانین، اگرچه انزال صورت نگرفته باشد، برای مرد و زن غسل را واجب می‌دانست. ۱/۲۵۴
5. می‌گفت زن حامله حیض نمی‌‌شود اگر خونی دید آن را بشوید و نماز بگذارد. ۱/۳۱۷ ، شاید مقصودش فقط شستن خون بوده نه غسل.
6. اگر شخص خواب پس از بیداری بر لباس خود رطوبت دید و احتلام را به یاد نمی‌‌آورد بر او غسل لازم است. ۱/۲۵۴
7. زنان را از وارد شدن به حمام‌های عمومی منع می‌کرد مگر کسی را که به علت بیماری خاصی ناچار است به حمام عمومی ـ ویژه درمانی ـ برود.
8. دیدن علائم زردی را برای زن به حساب عادتش می‌گذاشت. ۱/۳۰۲
9. زن مستحاضه در ایام حیض از نماز خود داری کند. سپس یک غسل به جا آورده و برای هر نماز یک وضو انجام دهد و نماز بخواند. ۱/۳۰۴
10. اثر خون حیض بر جامه پس از شستن و مالیدن آن برای نماز خواندن عبیبی ندارد. ۱/۳۱۹
11. شوهر می‌تواند از زنش که در حال حیض است بهره مند گردد. البته در صورتی که همسرش ازار داشته باشد. ۱/۳۲۳
12. برای کسی که بر پهلو تکیه زده است قرائت قرآن روا است. ۱/۳۴۰
13. جامه‌ای که عرق شخص جنب به آن می‌رسد پاک است. ۱/۳۶۶
14. خواب قبل از نماز عشاء و شب گذرانی بعد از آن مکروه است. ۱/۵۶۲
15. نمازگزاران نمازش را با ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ آغاز کند. ۲/۸۹
16. نمازگزارا از این که دستش را بر خاصره‌اش بگذارد منع شده است. ۲/۲۷۳
17. برده می‌تواند امام نماز باشد و خود به غلامش ذکوان اقتدا می‌کرد. ۲/۳۹۴
18. در حال نماز از روی مصحف می‌خواند. ۲/۴۲۰
19. در نماز در اثناء قرائت قرآن دعا می‌کرد. ۲/۴۵۱
20. از این که در سفر نماز را کامل ادا کند با کی نمی‌داشت و خود در سفر آن را انجام می‌داد. ۳/۵۶۱
21. در سفر روزه می‌گرفت. ۲/۵۷۰
22. تخفیف ۲ رکعت سنت صبح را مستحب می‌دانست. ۳/۶۰
23. نماز ضحی را بجا می‌آورد و می‌گفت: رسول خدا ج برخی اوقات آن را ترک می‌کرد که مبادا این سنت بر مردم فرض گردد و او آسان‎گیری بر مردم را دوست می‌داشت. ۳/۷۸
24. از حجره‌اش که چسبیده به مسجد بود و از مسجد دربی‌داشت، به امام مسجد اقتدا می‌کرد. ۳/۸۲
25. اذان و برپایی جماعت زنان را روا می‌دانست و خود اگر می‌خواست به زنان امامت می‌داد. ۳/۱۲۶
26. نماز زن بالغه را بدون چادر روا نمی‌دانست و می‌گفت چادر برای آن است که مو و پوست را بپوشاند. ۳/۱۳۳
27. غسل روز جمعه را واجب نمی‌دانست. ۳/۲۰۰
28. سجده تلاوت را واجب نمی‌دانست و می‌گفت سجده تلاوت حقی است برای خدا که ادا می‌کنید یا نفلی است که آن را بجا می‌آورید، هیچ مسلمانی نیست که برای خدا سجده کند مگر آنکه خدا او را یک درجه بالا می‌برد یا گناهی از او کم می‌کند و یا هر دوی این را به او عنایت می‌فرماید. ۳/۳۴۷
29. مکروه می‌دانست که میت از محل وفاتش برای دفن به جای دیگری انتقال یابد. ۳/۵۱۷
30. اداء نماز جنازه در مسجد را روا می‌دانست. ۳/۵۲۶
31. زکات اموال یتیمان را لازم می‌دانست و تجارت به آن را منع نمی‌کرد. ۴/۶۶
32. درباره قرض می‌گفت: زکات ندارد. ۴/۱۰۳ شاید منظورش در صورت ناتوانی صاحب آن از تحصیل آن بوده است.
33. معتقد بود که روزه‎دار به خاطر بوسه زدن همسرش افطار نکند، البته به شرطی که چیزی از آب دهانش را فرو نبرد. ۴/۱۸۳
34. برای روزه دار استفاده از همسرش را بجز جماع روا می‌دانست. ۴/۱۱۰
35. درباره روزه عاشورا می‌گفت: هر کس می‌خواهد روزه دارد و هر کس می‌خواهد آن را ترک کند. ۴/۲۸۹
36. معتکلف نباید به عیادت مریض بیرون شود. ۴/۳۵۸
37. صدقه بر فقراء را بهتر از ارسال هدیه به مسجد الحرام می‌دانست. ۵/۲۳
38. صورتش را در حال احرام باز نمی‌‌کرد و طواف را با حجاب انجام می‌داد. ۵/۲۵.
39. طواف را با تقارن انجام می‌داد و سپس برای هر ۷ گردش ۲رکعت نماز می‌خواند. ۵/۶۵.
40. در موقع طواف با مردان مخلوط نمی‌‌گردید. ۵/۶۷
41. نظر او این بود که عقد ازدواج توسط مردان انجام گردد. ۶/۲۰۱
42. کلمه قرء را (که در قرآن آمده) به پاکی تفسیر می‌کرد. ۶/۳۱۹
43. نظرش این بود که طلاق بر زنی که شوهرش او را ایلاء کرده و مدت 4 ماه سپری شده است، واقع نمی‌شود. ۶/۴۵۷
44. چنین می‌گفت: که سپردن امر طلاق به زن و اختیار دادن به او طلاق شمرده نمی‌شود. ۱۱/۷
45. می‌گفت: برای زن مطلقه نفقه و سکنی – در ایام عده – می‌رسد و بر فاطمه دختر قیس و حدیث او که روایت کرده بود نفقه و سکنی برای مطلقه نمی‌باشد، ایراد می‌گرفت. ۷/۲۰
46. زن مطلقه را منع می‌کرد که مبادا قبل از انقضای عده از خانه‌اش خارج گردد. ۷/۲۶
47. برای زنی که شوهرش فوت کرده در مدت عده به او اجازه خروج می‌داد ۷/۲۹
48. بیع با شرط را مکروه می‌دانست.
49. فروشنده را منع می‌کرد که کالای فروخته شده را قبل از دریافت بهای آن به کم‌تر از قیمت آن خریداری کند. ۸/۱۸۴

آگاهی عائشهل به طب و نسب شناسی

این شهادت عالمی جلیل مثل ابن عبدالبر است که برای ما بیان می‌کند: که دانش سیده عائشه فقط به علوم دینی منحصر نبود، بلکه او اطلاع وسیعی بر سایر علوم مثل طب و نسب شناسی و شعر داشت به طوریکه عروه بن زبیر از احاطۀ ام المومنین به این علوم در شگفت و حیرت مانده بود و به او می‌گوید: یا ام المومنین وقتی که درباره شما می‌اندیشم تعجب می‌کنم، شما را فقیه‌ترینِ مردم می‌بینم، می‌گویم چرا چنین نباشد که پدرش علامۀ قریش بود؟ ولی از اینکه شما را آگاه به علم طب می‌بینم در تعجب می‌مانم و می‌گویم از کجا؟

سیده عائشهل به او پاسخ می‌دهد پاسخی در خور آموزگاری که به خود اعتماد دارد و می‌گوید: ای عریه - تصغیر عروه- همانا رسول خدا بیماریش افزون گردید و پزشکان عرب و عجم برایش داروها را تعریف می‌کردند و من یاد گرفتم.

ای عریه ـ تصغیر عروة ـ همانا رسول خدا ج در آخر عمرش بیمار بود و نمایندگان عرب از هرسو به دیدارش می‌آمدند و برایش از درمان تعریف می‌کردند و من هم در پی معالجه حضرت بودم از همانجا به طب آگاهی پیدا کردم. (النبلاء)

در روایتی دیگر گفت: من پرستار رسول خدا بودم، درمانی برایم توضیح داده می‌شد و برای مریض چیزی بیان می‌گردید و من می‌شنیدم که بعضی بر بعضی دیگر کیفیت معالجه را بیان می‌کنند و من هم آن را حفظ می‌کردم. (النبلاء)

این گفته دلالت دارد که سیده بر اساس آموزش طبیب و راهنمای به علم طب دست نیافت بلکه اساس آگاهی او از طب همان ذکاوت و نیروی توجه او بوده است.

البته افرادی که از او درباره این علم بپرسند بسیار کم بود بلکه مردم از او درباره مسایل دینی سوال می‌کردند زیرا که حاذق بودن او را در این مورد نمی‌‌دانستند. به خاطر همین بود که عروه پس از فوت ام المومنینل به از میان رفتن این علم با وفات ام المومنین به شدت تأسف می‌خورد و می‌گفت: دانش عمومی او در حالی از میان رفت که کسی از او نپرسید. (النبلاء)

آنچه که دلالت می‌کند که سیده عائشه به علم نسب شناسی بسیار آگاه بود این گفتار او است: نسب مردمان (اهل مکه) تا معدبن عدنان درست است. (طبرانی در اوسط).

مشهورترین دانش آموزان مرد در نزد عائشهل

از مدرسه ام المومنین عائشه ل بزرگان تابعین کسب دانش کردند و با هم بعضی از اسامی آنان را که شریف ملاقات با عائشه را داشتند مرورو نمودیم که اکثرشان از مشاهیر تابعین بودند. آنان که به حجره شریفه داخل می‌شدند و در مقابل حجاب می‌ایستادند و به آ موزگار بزرگ گوش می‌سپردند تا او از ورای حجاب مرواریدها و گنجینه‌های سنت را بر آنان فرو ریزد.

بعضی از این دانش آموزان از محارم و نزدیکان ام المومنین بودند که سیده آنان را برای پرورش و آموزش در کنار گرفته بودند، و خداوند به وسیله تربیت او آنان را نگهبانان اسلام و ناقلان آن به نسل‌های پس از صحابه و تابعین قرار داد. این افراد از دیگران به ام المومنین نزدیک‌تر بودند و بیشتر رفت و آمد داشتند و حتی می‌توانستند وارد قسمت حجاب شوند و در مقابل ام المومنین بنشینند و رو در رو از او کسب علم نمایند و چه بسا که در سوال کردن نیز جرئت بیشتری بخرج می‌دادند و مشکلات را از دیگران آسان‌تر می‌پرسیدند.

آنان عبدالله و عروه پسران زبیر از خواهر ام المومنین و قاسم بن محمد پسر عبدالله بن زبیر و عباد بن حمزه بن عبدالله بن زبیر و ابوسلمه بن عبدالرحمن پسر خواهر رضاعی او بودند.

کافی است که خواننده محترم با عروه و قاسم دو تن از شاگردان معروف او آشنا گردد که این دو نزدیک‌ترین کسان عائشه بودند و بیش از سایرین از او علم آموختند.

عروه بن زبیر

عروه بن زبیر بن عوام امام و دانشمند مدینه ابو عبدالله قرشی اسدی مدنی. (تذکرةالحفاظ) مادرش اسماء دختر ابوبکر صدیقب بود. در سال ۲۳ ﻫ.ق اواخر خلافت حضرت عمرس تولد یافت و روز جمل ۱۳ ساله بود که کوچک شمرده شد. (تهذیب التهذیب).

بعضی گفته‌اند در سال ۲۹ﻫ. ق یعنی سال ششم خلافت حضرت عثمان تولد یافته که این خبر جای بررسی و تحقیق دارد و ابن حجر با این قول مخالفت کرده و خطا بودن آنرا بیان داشته و قول اول را ترجیح داده است. (تهذیب التهذیب).

عروه از سیده عائشهل دانش آموخت و بسیار بر او وارد می‌گردید. قبیصه بن ذوئیب گوید: عروه در ورود بر عائشه بر ما غالب بود و عائشه آگاه‌ترین مردم بود. (تهذیب‌التهذیب).

عروه باز نسبت به حدیث عائشه از سایرین آگاه‌تر بود. این مطلب را ابن سعد در طبقه الثانیه من اهل المدینه بیان کرده و گفته است عروه مورد اعتماد بود حدیث فراوان روایت می‌کرد فقیه و عالم و ثابت و امانتدار بود.

ابن سعد به روایت از ابن شهاب زهری آورده که او گوید: چون عروه حدیثی را می‌گفت و سپس آن را از عُمرة می‌شنیدم می‌دیدم که حدیث عروه صحیح است و چون دقت می‌کردم عروه را دریائی بی‌پایان در حدیث می‌دیدم. (الطبقات: ۵/۱۸۱).

کسانیکه عروه از آنان حدیث روایت کرده بشرح ذیل است.

پدرش زبیر، برادرش عبدالله، مادرش اسماء، خاله‌اش عائشه، علی بن ابی طالب، سعید بن زید، حکیم بن حزام، زیر بن ثابت، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص، اسامه بن زیرد، ابوایوب، ابوهریره و دیگران. (التهذیب التهذیب).

کسانیکه از عروه حدیث روایت کرده‌اند:

فرزندانش عبدالله عثمان، هشام، محمد و یحی، و نوه‌اش عمر بن عبدالله و پسر برادرش محمد بن جعفر بن زبیر و ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن یتیم عروه و سلیمان بن بسار و ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابوبرده و زهری و ابن ابی ملیکه و عمر بن عبدالعزیز و سایرین. (همان مرجع).

عروه بر نشر سنت نبوی بسیار حریص بود به طوریکه طلاب علم را با پرداخت پول تشویق به اخذ آن می‌کرد.

ذهبی گوید: مردم را بر حدیث جمع می‌کرد و فرزندانش را بر تعلیم آن تشویق می‌نمود و می‌فرمود: فرزندانم: علم را تعلیم گیرید که اگر امروز درمیان قوم کوچک هستید شاید فردا بزرگ آنان باشید چه زشت است بزرگ نادان!!.

و هم می‌گفت: فرزندانم از من پرسید و مرا رها نکنید که مبادا احادیث آن روزم باز می‌گردد. (صفة الصفوة).

و نظرش این بود که دانشجو می‌باید خود را در راه کسب دانش خوار کند تا به عزت طولانی برسد و می‌گفت: چه بسا که سخنی به ظاهر کوچک عزتی طولانی را برایم به ارمغان آورده است.

همان مرجع عروه دانش عائشه را بر می‌گرفت و می‌گفت: من قبل از وفات عائشه چهار یا پنج حج کرده‌ام و با خود می‌گفتم: اگر امروز عائشه بمیرد هیچ حدیثی نیست در نزد او مگر آنکه آن را حفظ کرده‌ام. (تهذیب التهذیب).

همچنانکه عروه بسیاری از شمایل عائشه را برگرفته بود در واقع سخاوت و بخشش او را نیز گرفته بود، به طوری که انسانی بزرگوار و بخشنده بود چون ایام چیدن خرما می‌شد از دیوار باغش رخنه‌ای باز می‌کرد و به مردم اجازه می‌داد که وارد شوند و خرما صرف کنند و با خود هر چه می‌خواهند ببرند. چه بسا که بسیاری از مردم بَدَوی پیرامون او بودند، به باغش وارد می‌شدند خرما می‌خوردند و با خود می‌بردند و چون وارد باغ خود می‌شد این آیه را تلاوت می‌کرد. ﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ﴾ [الکهف: 31]. «چرا چون بوستانت داخل گردیدی نگفتی هر چه خدا خواسته است قوتی نیست مگر به خدا». (حلیه الاولیاء).

همچنین عروه از عبادت عائشه متاثر شده بود، او مردی عابد بود هر روز ۴/۱ قرآن را تلاوت می‌کرد و شب را به عبادت می‌ایستاد و جز یکشب این وظیفه را ترک نکرد و آن شبی بود که پایش قطع گردید و سپس از شب بعد وردش را ادامه داد. این حادثه وقتی اتفاق افتاد که عروه بر ولید بن عبدالملک وارد شد و فرزندش محمد بن عروه با او بود، محمد به طویله وارد گردید حیوانی او را لگد زد که بر اثر آن وفات یافت و پای عروه نیز خوره افتاد و آن شب وردش را ترک نکرد ولید. به او گفت پایت را قطع کن گفت خیر ولی بیماری ساق پایش را هم مبتلا کرد ولید به او گفت: پایت را قطع کن وگرنه تمام جسمت نابود می‌گردد پس پاهایش را با اره قطع نمود و او پیرمردی کهنسال بود در حالیکه کسی او را نگه نمی‌داشت و در آن حال می‌گفت: «از این سفر ما را خستگی رسید» و هم می‌گفت:

خدا یا اگر مرا چهار عضو عنایت فرمودی و یکی را گرفته و ۳ عضو برایم باقی گذارده‌ای پس تو را حمد و ثنا می‌گویم. من ۴ فرزند داشتم که یکی را گرفته و ۳ نفر آنان را برایم باقی گذاشته‌ای پس تو را حمد و ثنا می‌گویم. سوگند به ذات تو ای خدا که اگر بگیری در واقع باقی گذاشته‌ای و اگر شخصی بیمار را مبتلا کنی او را عافیت بخشیده ای. (الحلیة).

عروه که خدا رحمتش کند اهل خود را به ادای نماز سفارش می‌کرد و می‌فرمود: چون یکی از شما زینت‌ها و زیبایی‌های دنیا را به بیند باید به خانواده‌اش مراجعه کند و آنان درا به نماز دعوت کند و بر آن استوار باشد که خداوند متعال فرموده است. ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [طه: 131]. «و بازمگشای دو چشمت را بسوی آنچه بهره‌مند ساختیم به آن جماعت‌ها را از قسم آرایش زندگانی دنیا». (الحلیة).

او همواره روزه‌دار بود و با روزه وفات کرد. عروه برای خود خانه‌ای در خارج مدینه انتخاب کرد و علت آن را عبدالله بن حسن این طور روایت می‌کند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هر شب با عروه بن زبیر در آخر مسجد رسول خدا ج پس از ادای نماز عشاء می‌نشست و من نیز با آنان می‌نشستم. شبی با هم سخن می‌گفتیم و از ستم بنی امیه حرف زدیم که نمی‌‌توانیم در این وضعیت ناگوار تغییری به وجود آوریم. سپس عروه و علی بن حسین از عواقب خشم خدا سخن گفتند، پس عروه خطاب به علی گفت: ای علی هر کس از اهل جور و ستم کناره گیرد و خدا خشم او را نسبت بدانان می‌داند - اگر از آنان به اندازه یک میل فاصله داشته باشد و بر آن قوم ستمکار عذاب خدا نازل گردد امید می‌رود که از آنچه به ستمگران رسیده به سلامت بماند.

سپس عروه بیرون شد و در محله عقیق در خارج مدینه سکونت گزید. (الطبقات).

عروه که خدا رحمتش کند از زمان کودکی شیفته دانش بود و آرزو می‌کرد که او عامل نشر دانش باشد.

روزی در محل حجر مصعب بن زبیر و عروه بن زبیر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر جمع بودند گفتند هر کس آرزویش را بگوید: عبدالله بن زبیرس گفت: من آرزو دارم که صاحب علم باشم و مردم از دانش من بهره‌مند گردند.

مصعب گفت: من آرزو دارم که امیر عراق باشم و بین عائشه دختر طلحه و سکینه دختر حسین جمع کنم.

عبدالله بن عمر گفت: اما من آرزوی مغفرت دارم.

پس هر کدامشان به نوعی به آرزوی خود رسیدند و امید است که ابن عمر هم مورد غفران خداوند واقع شده باشد. (الحلیة).

عروه در سال ۹۴ ﻫ. ق. وفات یافت و روز جمعه دفن گردید و آن سال را سال فقهاء نامیدند، زیرا که بسیاری از فقیهان در آن سال وفات کردند. الطبقات از گفته‌های او است: وقتی که کسی را دیدی کار نیک انجام می‌دهد بدان که امثال آن را نیز انجام داده و می‌دهد و اگر کسی را دیدی که کار زشت انجام می‌دهد بدانکه همانند آن را نیز انجام داده و می‌دهد. زیرا که عمل خوب دلالت بر خوبی و عمل بد دلالت بر زشتی دارد و هم او می‌گوید: وقتی که یکی از شما چیزی را به پیشگاه خدا تقدیم می‌کنید، توجه داشته باشید چیزی باشد که موجب شرمندگی‌تان نگردد. زیرا که خداوند متعال بزرگ‌ترین بزرگواران است و سزاوارترین ذاتی است که بایستی همه خوبی‌ها به پیشگاه او تعالی تقدیم گردد. (صفة الصفوة).

چون ساق پایش بر اثر بیماری آسیب دید گفت: خدا یا تو می‌دانی که من با این پا بسوی حرام و یا بدکاری هرگز گام برنداشته‌ام. (همان مرجع).

و هم از گفته‌های او است: مردم به جای این که به پدران و مادرانشان شباهت داشته باشند، بیشتر به زمانهای‌شان شباهت دارند. و می‌گفت: من عاشق شرف و عزت هستم چنانکه عاشق زیبایی می‌باشم و می‌گفت: حکمت اقتضاء می‌کند که سخنت نیک باشد چهره‌ات گشوده باشد و مردم تو را از همه بیشتر دوست بدارند حتی از کسی که آنان را با بذل و بخشش یاری می‌کند. (الحلیة)

قاسم بن محمد

امام نمونه ابو عبدالرحمن تیمی مدنی فقیه مدینه، چنانکه گذشت پدرش کشته شد و خود در کنار عمه‌اش عائشه تربیت گردید و از او کسب دانش نمود. (التذکرة).

ابن سعد گوید: او در دانش مقامی والا داشت حدیث فراوان می‌دانست و انسانی وارسته و پارسا بود. (الطبقات)

پس از قتل پدرش، ام المومنین عائشهل به امور و اهتمام ورزید و او همواره عنایت سیده نسبت به خود و برادرش را به یاد داشت و می‌گفت: عائشه در شامگاه عرفه سرهای ما را اصلاح می‌کرد و سپس دست جمعی ما را به مسجد می‌فرستاد و فردا صبحگاهان همراه ما بود. (الطبقات).

او که خدا رحمتش کند از عائشه حدیث را به ارث برد بطوری که درباره‌اش گویند: عالم‌ترین مردم به احادیث عائشه ۳نفر بودند، قاسم و عروه و عمره. (التهذیت).

او علاوه بر ام المومنین عائشه از ابن عباس و معاویه و فاطمه دختر قیس و ابن‌عمر و دیگران نیز حدیث روایت کرده است. کسانی که از او حدیث روایت کرده‌اند عبارتند از: پسرش عبدالرحمن و زهری و ابن المنکدر و ابن عون و ربیعه الرأی و أفلح بن حمید و حنظله بن ابی سفیان و ایوب سختیانی و خلق. (التذکرة).

او که خدا رحمتش کند بین فقه و روایت سنت اجتماع به وجود آورد.

ابوالزناء گوید: من فقیهی داناتر از قاسم نیافتم و کسی را در سنت آگاه‌تر از او ندیدم.

ابن وهب از امام مالک روایت کرده است که فرمود: قاسم از فقهاء این امت بود.

ابن عیینه گوید: قاسم داناترین شخص زمان خود بود.

ابن سیرین به حجاج بیت الحرام توصیه می‌کرد که به قاسم اقتداد کنند. (التذکرة و تهذیب).

با هم مرور کردیم که سیده عائشه علاقمند بود که حدیث با الفاظ آن حفظ و روایت گردد قاسم نیز از او متأثر بود و حدیث را با متن کامل و حروف آن حفظ و روایت می‌کرد.

امام بخاری درباره فرزندش عبدالرحمن گفته سات: او بهترین اهل زمانش بود از پدرش حدیث شنیده که پدرش نیز بهترین اهل زمانش بوده است.

یحیی بن سعید گوید: ما کسی را در مدینه نمی‌دیدیم که بر قاسم ترجیح دهیم. (التهذیب).

او در مسجد رسول خدا صاحب مجلس علمی ویژه بود که اول روز می‌آمد و ۲ رکعت نماز می‌خواند سپس در مجلس خود می‌نشست و مردم از او می‌پرسیدند او مقابل پنجره حضرت عمر می‌نشست که روبروی قبر و منبر است پس از او پسرش عبدالرحمن و عبیدالله بن عمر در آنجا می‌نشستند و پس از آن دو مالک بن انس در آنجا می‌نشست. (الطبقات).

قاسم/ مردی عفیف، بزرگوار و پارسا بود. عمر بن عبید ۱۰۰۰ دینار برایش فرستاد و او نپذیرفت به ۱۰۰ هزار درهم که برای فرستاده شده بود از جایش جنب نخورد و از آن هیچ چیزی استفاده نکرد بلکه همه را واگذاشت پسرش عبدالرحمن مردمانی را دید که درباره صدق پدرش سخن می‌گویید که هیچ بهره‌ای از ارزش‌های مادی برنگرفت. (الطبقات).

ابونعیم بدینسان درباره او سخن می‌گوید: از آن جمله است: فقیه پارسا و مهربان، نوه گرامی صدیق، صاحب حسب و نسبت آزادگی او بر مشکلات و غوامض احکام فائق بود و در اخلاق نیکو بر همگان سبقت داشت. (الحلیة).

از جمله پارسایی او که خدا رحمتش کند این بود که به تمام پرسش‌هایی که از او می‌شد پاسخ نمی‌‌داد و می‌فرمود پاسخ همه پرسش‌ها را نمی‌دانم و به راستی اگر شخصی پس از معرفت حقوق خدا در صحنه زندگی نسبت به مسایلی نادان باشد و به نادانی خود اعتراف کند بهتر از آن است که زبان به چیزی باز کند که آن را نمی‌‌داند.

ایوب گوید: کسی از قاسم در منی پرسشی کرد فرمود: نمی‌دانم چون پرسش را تکرار کردند فرمود: به خدا سوگند پاسخ همه سوالات شما را نمی‌‌دانیم حتماً ‌اگر می‌دانستیم آن را نمی‌‌پوشیدیم و روا نبود که آن را از شما پنهان داریم. (الحلیة).

محمد بن اسحاق گوید: یک نفر اعرابی به نزد قاسم بن محمد آمد و پرسید: شما داناتر هستید یا سالم؟

فرمود: دانایی منزلگه سالم است و بر آن چیزی نیفزود تا که اعرابی به راه خود رفت. او نخواست بگوید سالم از من داناتر است که مبادا دروغ گفته باشد و هم نگفت که من از سالم داناتر و بدینسان خود را بر او برتر معرفی کند. (همان مرجع).

عمر بن عبدالعزیز که خدا رحمتش کند از قاسم بن محمد بهره‌های فراوان برد و ظاهراً ‌تغییراتی که در شیوه سلوک و زندگی او پس از بدست گرفتن خلافت رخ داد نتیجه همین تأثیر بود.

گفته‌اند: چون عمربن عبدالعزیز زمام امر خلافت را بدست گرفت با قاسم بن محمد درباره امور صحبت می‌کرد. (التهذیب).

عمر بن عبدالعزیز دوست می‌داشت که خلافت را پس از خود به قاسم واگذارد، زیرا که او را شایسته برای این کار می‌دید و می‌‌‌گفت: اگر من اختیار می‌داشتم اعمیش بنی تمیم یعنی قاسم را به عنوان خلیفه معرفی می‌کرد.

ذهبی گوید: عمر بن عبدالعزیز راست می‌گفت او اختیار نداشت، زیرا که یزید بن عبدالملک به عنوان ولیعهد تعیین شده بود. (التذکرة)

اینکه عمر بن عبدالعزیز تحت تأثیر گفته‌های قاسم بود واقعیتی روشن است که دلایل فراوان درباره آن موجود است از آن جمله این که: چون عبدالملک بن مروان وفات کرد عمربن عبدالعزیز از شدت اندوه استفاده از لذت‌های زندگی را برخود تحریم کرد در حالی که او در آن زمان از لذت‌های زندگی بهره‌مند بود به طوریکه ۷۰ شب لباس موئی به تن داشت.

قاسم بن محمد چون تأسف او را دید خطاب به او فرمود: بدان که کسانیکه از سلف ما گذشته‌اند مصائب را به نحو زیبایی استقبال می‌کردند و با نعمت‌ها بی‌اعتنایی و خواری روبرو می‌گردیدند.

عمر بن عبدالعزیز از آن روز دوباره به زندگی عادی بازگشت و از لباس‌های یمنی که بهای آن ۸۰۰ درهم بود دوباره استفاده نمود. (الحلیة)

قاسم که خدا او را رحمت کند در محل قدید بین مکه و مدینه در حالی وفات کرد که برای زیارت کعبه رهسپار بود. به پسرش فرمود: پیکرم را به خاک بسپار و قبرم را برابر کن و به خانواده‌ات ملحق شو، مبادا که درباره من بگویی چنین بود و چنان شد. (صفة الصفوة)

به پسرش سفارش نمود: مرا در جامه‌هایی که با آن‎ها نماز کرده‌ام به خاک بسپارید یعنی پیراهن و ازار و رداء.

پسرش گفت: پدرم! آیا دو جامه دیگر نمی‌‌خواهید؟ فرمود: پسرم! حضرت ابوبکر هم چنین تکفین گردید و انسان زنده به لباس نو بیش از مرده نیازمند است. (الطبقات).

او که خدا رحمتش کند در محل مشلّل حدود ۳ میلی قدیه دفن گردید و پسرش او را تا آنجا به پشت خود حمل نمود چون به موضع مشلّل رسید او را در آنجا دفن کرد.

قاسم در حالی به رحمت خدا پیوست که چشمانش را از دست داده بود و حدود ۷۰ یا ۷۲ سال عمر داشت یعنی به سال ۱۰۸ ﻫ. ق.

ذهبی از خلیفه بن خیاط روایت نموده که او در اواخر سال ۱۰۶ ﻫ. ق در گذشته است و بعضی تاریخ وفات او را ۱۰۷ ﻫ. ق گفته‌اند. (طبقات و تذکره)

از گفته‌های او است: این گناهان به کسانیکه آن‎ها را مرتکب شده‌اند ملحق می‌گردد.

چون از او کسی پرسشی می‌کرد می‌فرمود: نظر من چنین است و گفتار من حتماً حق نیست.

خطاب به گروهی که درباره قدر صحبت می‌کردند فرمود: خود را از صحبت در موضوعی که خدا آن را بیان نفرموده بازدارید. درباره اختلافات صحابه در مسایل فروع و فقهی می‌فرمود: اختلاف صحابه برای مردم رحمت بود. (طبقات و حلیه)

مشهورترین دانش‌آموزان زن در نزد عائشهل

سیده عائشه در تعلیم و تربیت مردان اکتفا نکرد، بلکه به تعلیم و تربیت زنان نیز اهمیت می‌داد به طوری که از حجره شریفه او زنان دانشمندی تربیت گردیدند که او آنانرا در حفظ سنت و نقل و روایت آن به آیندگان تربیت کرده بود در فصل‌های گذشته اسامی بعضی از آنان ذکر گردید، در اینجا به عنوان نمونه دو تن از شاگردان او به خواننده محترم معرفی می‌گردد.

عمره دختر عبدالرحمن

او عمره دختر عبدالرحمن بن سعد بن زراره انصاری است که اهل مدینه و از بنی نجار بوده است. علماء درباره جد او اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته اند، اسم او سعدبن زراره است. ابن اثیر از ابی عمر روایت نموده که گفته است: بیم دارم سعد اسلام را در نیافته باشد.

ابونعیم سندی را برای حدیثی آورده که دلالت می‌کند جدش همان اسعد بن زراره صحابی مشهور است، همان کسی که یکی از نقباء در بیعت عقبه بوده است و کسیکه در سال اول هجری در گذشت و رسول خدا در ایام بیماریش درصدد معالجه‌اش برآمد. (اسد الغابة)

و هم در نسب پدرش علماء اختلاف دارند:

بعضی گفته‌اند: عبدالرحمن بن اسعد بن زراره و بعضی گویند:

عبدالرحمن بن سعد ولی در هر صورت او رسول خدا ج را دریافته است. (اسد الغابة)

ابن سعد به طور قطعی نظر داده است که او دختر عبدالرحمن بن اسعد بن زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه، بن غنم، بن مالک، بن النجار بوده است. (الطبقات)

بدینسان او از خاندان بنی نجار یعنی دائی‌های رسول خدا ج بوده است.

مؤرخین تاریخ وفات پدرش را نیاورده‌اند و ظاهراً پدرش پس از وفات رسول خدا ج وفات کرده است، زیرا که سیده عائشه عمرة و خواهرش را در کنار گرفت. عمرة در کنار عائشه رشد کرده است و بدیهی است که عائشه در حیات رسول خدا کسی را برای پرورش قبول نکرده بوده است.

شاید عائشهل از آن‎رو سرپرستی او و خواهرانش را پذیرفت که آنان از خاندان بنی نجار دائی‌های رسول خدا ج بوده‌اند.

ابن سعد از عمرة روایت کرده که گفته است: که او و خواهرانش در کنار عائشه زندگی می‌کرده‌اند و گوید: مقداری زیور داشتیم که بان اهمیت نمی‌دادیم. (الطبقات)

مسلم در صحیح خود حدیثی آورده که سند آن این موضوع را تایید می‌کند: گوید: احمد بن عبدالرحمن بن وهب.. برای ما حدیث بیان نمود، که ابوالرجال محمد بن عبدالرحمن به او گفته است که از مادرش عمره دختر عبدالرحمن که در کنار عائشه زندگی می‌کرده شنیده است. (صحیح مسلم).

حدیث دلالت دارد که عمرة ازدواج کرده است و ابن سعد شوهرش را نام برده است و گوید: عبدالرحمن بن حارثه بن نعمان با او ازدواج کرد و از او محمد بن عبدالرحمن است که معروف به ابوالرجال گردیده است. (الطبقات)

پدر رجال، لقب محمد بن عبدالرحمن بوده است که جدش حارثه از اهل بدر می‌باشد. ابن حبان او را از ثقات دانسته که از مادرش عمرة و انس بن مالک و سالم بن عبدالله حدیث روایت نموده است.

می‌گوید: او در حدیث ثابت است امام احمد بن او را موثق دانسته و ابوحاتم رازی نیز او را ثقه دانسته است. (التهذیب).

عمره از عائشه و ام سلمه حدیث روایت نمود و اهل دانش بوده است. (الطبقات)

ابن المدینی درباره عمره دختر عبدالرحمن سخن گفته و او را بزرگ دانسته است و گوید: عمره یکی از ثقات علماء است که نزد عائشهل تعلیم دیده است.

ابن حبان گوید: او از آگاه‌ترین مردم به احادیث به عائشه بوده است.

از عمره پسرش ابوالرجال و برادرش محمد بن عبدالرحمن انصاری و پسر برادرش یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمن و نوه‌اش حارثه بن ابی الرجال و پسر خواهرش ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم و عروه بن زبیر و سلمان بن یسار و زهری و دیگران حدیث روایت نموده‌اند. (التهذیب)

مطالب فوق دلالت دارد بر اینکه سیده عائشه ل نسبت به عمره و خواهرانش توجه و یژه‌ای مبذول نمود بطوریکه یک خانواده محدث پدید آورده که در روایت سنت نقش مهمی داشته‌اند.

عمر بن عبدالعزیز مشکلات خود را از عمره که خدا رحمتش کند می‌پرسید و به ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نوشت: که درباره احادیث رسول خدا بیندیش و سنت‌های گذشته را احیاء کن و یا از عمره دختر عبدالرحمن اگر حدیثی می‌شنوی آنرا یاد داشت کن زیرا که بیم دارم که تحقیقات علمی و دانشمندان از میان ما برداشته شوند و هم گوید: کسی هم اکنون داناتر به احادیث عائشه از عمره باقی نمانده است. (الطبقات)

همچنانکه قاسم بن محمد بن محمد با آن مقام والایی که در حدیث داشت از عمرة می‌پرسید. (الطبقات).

آنچه دلالت بر مکانت و برتری علم و شهرت او دارد اینکه ابن سعد در طبقات او را از جمله کسانی آورده که پس از صحابه از فرزندان مهاجرین و انصار در مسایل اسلامی فتوا می‌داده‌اند.

او که خدا رحمتش کند در سال ۹۸ در گذشت و گفته‌اند در سال ۱۰۶ در حالی که ۷۷ سال عمر داشت. (التهذیب)

او خطاب به یکی از پسران برادرش فرمود: در باغ محلی برای قبر من در نظر بگیرید.

آنان باغی در کنار بقیع داشته‌اند زیرا که از عائشهل شنیدم که فرمود: استخوان‌های میت می‌شکند همچنانکه در حیات انسان شکسته می‌شود. (الطبقات)

معاذة العدویة

او معاذه دختر عبدالله عدوی، مادر صهباء بصری، همسر صِلة بن أشیم است. (التهذیب)

صلة بن أشیم از برگزیدگان تابعین است. اومردی استوار، صاحب فضیلت و پارسایی بود. در اوایل امارت حجاج در یکی از معرکه‌ها در کابل به شهادت رسید پسرش نیز همراه او بود که به او گفت: پسرم پیش برو و مبارزه کن تا خداوند به شما و من پاداش دهد پسرش پیش رفت و مبارزه کرد تا که شهید شد سپس صلة پیش تاخت و مبارزه کرد تا که به شهادت رسید.

زنان نزد همسرش معاذه العدویه آمدند که او خطاب به آنان فرمود: اگر برای تبریک گفتن آمده‌اید خوش آمدید و اگر برای چیزی دیگر آمده‌اید باز گردید. (الطبقات والحلیپط).

ظاهر امر چنین می‌نماید که معاذه العدویه علاقه فراوان به عبادت را از عائشه به ارث برده او در این خصلت معروف بود. ابن حبان او را از ثقات دانسته و گفته است: او از زن‌های پارسا و اهل عبادت بود.

گویند: پس از شهادت ابوالصهباء به بستر نخوابید تا که در گذشت. (التهذیب)

معاذه از عائشه و علی و هشام بن عامر و ام عمرو دختر عبدالله بن زبیر حدیث روایت کرده است و از او ابوقلابه و قتاده و یزید الرشک و عاصم الاحول... و دیگران حدیث روایت کرده‌اند. (التهذیب)

چون شوهر و فرزندش به شهادت رسیدند او چنین فرمود: به خدا سوگند، من دنیا را از آن رو نمی‌‌خواهم که در آن خوش باشم و یا از نسیم آن بهره‌مند گردم، ولی به خدا سوگند ماندن در جهان را از آن رو دوست می‌دارم که با استفاده از وسایل به خدا تقرب جویم به امید اینکه خداوند مرا با ابی الصبهاء و فرزندش در بهشت جمع کند. (صفة الصفوة).

او که خدا رحمتش کند نماز شب را دوست می‌داشت و چون خواب بر او غلبه می‌کرد بر می‌خاست و در حیاط دور می‌زد و می‌گفت: «ای جان خواب در پیش تو است، اگر صبر کنی خوابیدن تو در قبر طولانی خواهد بود یا با حسرت و یا با سرور و شادمانی» و بدینسان شب را به پایان می‌برد. (صفة الصفوة).

ابن حجر گوید: در فوائد عبدالعزیز مشرفی بر اساس سندی که از ابی بشر داشت. شیخ اهل کوفه آمده که نزد معاذه آمدم گفت: درد شکم دارم مؤثر است، پس لیوانی از آن برایش آوردم و در مقابلش گذاشتم.

فرمود: خدایا تو می‌دانی که عائشه حدیثی از رسول خدا روایت نمود که از مصرف نبیذ کوزه منع فرموده است پس ما را خود آن طور که می‌خواهی از آن بی‌نیاز فرما.

گوید: لیوان افتاد و محتوی آن بر زمین ریخت و خداوند او را از آن راحت نمود. (التهذیب).

چون وفاتش رسید گریه کرد و سپس خندید. گفتند: اول گریه و سپس خنده است برای چه بود؟ فرمود: اما گریه‌ام از آن رو بود که جدایی خود از روزه و نماز و ذکر را که وسایل تقرب به خدا هستند به یاد آوردم، پس گریه کردم. اما تبسم و خندیدن من، از این جهت بود که ابوالصهباء را دیدم که در صحن منزل در حالی که دو حله سبز رنگ برخود دارد درمیان جمعی بر من روی آورده است، آن جماعت که همراه او بودند همانندشان در جهان یافت نمی‌شود پس چون به ابوالصهباء نگریستم به چهره‌اش خندیدم گمان نمی‌‌کنم دیگر وقت اداء فرضی را دریابم.

گوید: قبل از آنکه وقت نماز سر رسد او درگذشت.

ابن جوزی گوید: او در سال ۸۳ در گذشته است. خدا رحمتش کند.

ادب

کسی نیست که سخن عائشهل را شنیده و یا خوانده باشد و در مقابل فصاحت و سحر بلاغت و تأثیر آن به حیرت نیفتاده باشد.

در این باره گفته معاویه بن ابی سفیان که پس از خروج از نزد عائشه در حالی که بر خدمتگزارش ذکوان تکیه داشت. بیان نمود ما را کافی است: «به خدا سوگند سخن را بلیغ‌تر از عائشه از کسی نشنیدم آری پس از رسول خدا». (النبلاء).

احنف بن قیس گوید: خطبه ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب ش را و همچنین سخنان خلفاء پس از آنان را تاکنون شنیده‌ام ولی سخن را به زیبایی و فصاحتی که از عائشه شنیده‌ام از کسی دیگر نشنیده‌ام. (مستدرک حاک).

ترمذی از موسی بن طلحه روایت نموده که گفته است من کسی را فصیح‌تر از عائشه ندیده‌‌‌‌ام. (الاجابة).

چون شعبی از عائشه یاد می‌کرد از فقه و علم او تعجب می‌نمود و می‌گفت: درباره ادب نبوت چه گمان دارید؟ (النبلاء .

این ادب رفیع که از عائشه صادر گردیده شکی نیست که از مواهب الهی است ولی در رشد آن عواملی متعدد او را یاری کرده است.

۱- او دختر صدیق است که داناترین مرد قریش درباره تاریخ عرب و نسب شناسی و اخبار بود پس عائشه از خانه پدرش بسیاری از اخبار عرب و نسب‌های آنان و افتخارات‌شان را گرفته بود به طوری که قصیده‌ای که شامل ۶۰ بیت بود روایت می‌کرد. (النبلاء).

در فصل قبل گفتیم که عروه چون از عائشهل توصیف می‌کرد گفت: شما را به تاریخ عرب و نسب شناسی و اشعار آگاه می‌بینم با خود می‌گویم چرا نباشد زیرا که پدرش علامه قریش است. به فصل آگاهی او از طب و نسب شناسی مراجعه فرمائید و هم اکنون برای آنکه بهتر حقیقت را دریابیم بهتر است به گفتگوی ابوبکر صدیق با یکی از نمایندگان عرب، گوش بسپاریم تا دانش او را درباره نسب شناسی اعراب و تاریخ آن بدانیم.

ابن عباس گوید: حضرت علی بن ابی طالب فرمود: چون خداوند به پیامبرش فرمان داد که دعوت را بر قبایل عرضه فرماید، یکبار بیرون شد و ابوبکر صدیق همراهش بود تا که به مجلسی از مجالس عرب رسیدیم ابوبکر صدیق جلو رفت و سلام کرد او در هر کار خیر در پیشاپیش بود و در نسب شناسی اطلاعاتی داشت.

از آن قوم پرسید: شما از کدام قوم هستید؟

گفتند: از ربیعه.

پرسیدند: از کدام ربیعه؟ از اشراف‌شان یا از طبقه متوسط آنان؟

گفتند: از اشراف بزرگ‌شان.

پرسید: از کدامین گروه اشراف ربیعه هستید؟

گفتند: از اشراف برتر.

ابوبکر گفت: عرف بن محلم که درباره‌اش گویند: کسی در وادی عوف همپای او نیست آیا از شما است؟

گفتند: خیر.

باز گفت: آیا مزدلف صاحب عمامه یگانه از شما است؟

گفتند: خیر.

باز گفت: آیا بسطام بن قیس معروف به ابوالقراء در بین شما است؟

گفتند: خیر.

ابوبکر فرمود: پس شما از اشراف برتر ربیعه نیستید، بلکه از اشراف کوچک‌تر هستید[[111]](#footnote-111).

2- دیگر از عوامل مؤثر در ادب ام المومنین عائشهل حیات او در زیر سرپرستی رسول خدا ج بوده است. زیرا که شاهد انوار نزول قرآن کریم بود و قرآن را از زبان پیامبر مستقیم دریافت داشته و شب و روزش با گفتگو و صحبت با حضرت سپری گریده است. بدینسان او بیش از سایرین از محضر مبارک پیامبر بهره‌مند گردیده است.

3- چنانکه از حجره‌اش چسبیده به مسجد بود، دیدارهای نماینده‌‌گان عرب با پیغمبر را شاهد بود و به خطبه‌های خطیبان آن‎ها گوش می‌سپرده و اشعار شاعران را می‌شنیده است و همچنین شاهد بود که پیغمبر چگونه بدانان پاسخ می‌داه و با اصحابش چگونه در پاسخ نمایندگان عرب شعر می‌روده‌اند.

4- با همه اینها او صاحب ذکاوت فراوان و ذهنی آماده و صفای سلیقه و سرعت بدیعه بود.

بنابراین با شرایط بیان شده شگفت‌انگیز نخواهد بود که او صاحب چنان فصاحت و بلاغتی باشد که زیاد بن ابیه در پاسخ معاویه که پرسید: کدامین شخص بلاغت بیشتری دارد؟

گفت: اگر از من می‌پرسی، پس بدانکه عائشه از همه در بلاغت بیشتر مهارت دارد.

پس معاویه گفت: ام المومنین طوری صحبت می‌کند که هر روزنه‌ای را که بخواهد ببندد آن را می‌بندد و هر بخش از سخن را که گمان داری بسته است او آن را باز می‌کند. (صفة الصفوة)

آموزگار ادباء

سیده عائشهل اثر بزرگ قرآن کریم، در رشد ریشه‌های ادبی را می‌دانست، لذا به شاگرانش سفارش می‌کرد، که قرآن را به صورت درس و حفظ مطالعه کنند و او علاقمند بود که شاگردانش علم و ادب هر دو را دارا باشند و می‌گفت کسی نمی‌‌تواند به این مقام برسد مگر در صورتی که به قرآن روی آورد، همان مائده‌ای که علماء از آن سیر نمی‌شوند و ادباء از آن احساس بی‌نیازی نمی‌‌کنند.

او چنان علاقه به قرآن داشت که از به‎کار بردن الفاظی غیر از الفاظ قرآن را منع می‌کرد یزبد بن بابنوس گوید: من و یکی از رفیقانم به نزد عائشه رفتیم اجازه ورود خواستیم اجازه داد و پرده حجاب در بین ما قرار داشت.

رفیقم گفت یا ام المؤمنین نظر شما درباره عراک چیست؟ گفت: عراک چیست؟ من بر شانه دوستم زدم فرمود: برادرت را آزار رساندی سپس فرمود: عراک چیست؟ بلکه لفظی را استعمال کنید که خداوند فرموده است: المحیض. (عادت ماهانه زنان) امام احمد ۶/۲۱۹ و او ل از توجه به غیر قرآن همواره هشدار می‌داد و هر شخصی که انسان را از توجه به قرآن باز می‌دارد مورد تنفر او بود او به ابن ابی السائب قصه‌گوی اهل مدینه فرمود: یا با من درسه مورد بیعت می‌کنی یا اینکه حتماً با تو مبارزه خواهیم کرد.

گفت: آن سه مورد چیست یا ام المومنین؟ بلکه با شما در مورد آن‎ها بیعت می‌کنم یا ام المومنین.

فرمود: از سجع کلمات در دعا بپرهیز که من رسول خدا ج و یارانش را دیده‌ام که این کار را نمی‌‌کردند. و برای مردم در هر جمعه یکبار قصه بگو اگر آن را مراعات نمی‌‌کنی دوبار و حد اکثر ۳بار قصه بگو و مردم را از کتاب خدا ـ قرآن ـ ملول مکن.

و چون نزد مردم می‌روی سخنانشان را قطع مکن بلکه آنان را به حال خود واگذار و در صورتی که به تو اجازه دادند با آنان سخن بگو. (الاجابة)

چنانکه عائشه ل می‌دانست که شعر عربی در تقویت زبان عربی و تحسین آن اثری مهم دارد، لذا بسیاری از اشعار را حفظ بود و بسیار کم بود که مناسبتی پیش آید و شعری را به آن مناسبت بر زبان نیاورد که در این باره دلایل آن را در قبل بیان نمودیم و بسیاری از کتب ادبی این اشعار را که او مورد استفاده قرار می‌داده آورده‌اند. ابن عبدر به از ابن ابی ملیکه روایت نمود که گفته است: عائشه فرمود: خدا لبید را رحمت کند که می‌گفت: «قض اللبانة لا أبالك واذهب/ والحق بأسرتك الکرام الغیب/ ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي أَكْنَافِهِمْ/ وَبَقِيتُ فِي خَلَفٍ كَجِلْدِ الأَجْرَبِ»

بشکن کار بیهوده را و باک مدار و راهت را برو که حق با خانواده گرامی تو است که غایب گردیده‌اند.

آنان که در سایه‌شان زندگی می‌شد رفتند و من در پی آنان مثل پوست گر باقی ماندم.

چگونه بود اگر او زمان ما را در می‌یافت؟ درحالی که او می‌فرمود: من ۱۰۰۰ بیت از او را حفظ دارم و این کم‌ترین چیزی است که از او روایت می‌کنم. (العقد الفرید)

به همین سبب فرزندان را به تعلیم شعر سفارش می‌کرد و می‌فرمود. فرزندان خود را شعر بیاموزید که این امر بدانان شیرین زبانی می‌بخشد. (العقد الفرید)

و اگر کسی شعر را با آواز می‌خواند او به شدت متنفر می‌گردید. ابن عتیق گوید: من و قاسم نزد عائشه سخن می‌گفتیم قاسم مردی خوش آواز و فرزند ام ولد بود.

عائشه گفت: چرا شما مثل این پسر برادرم صحبت نمی‌‌کنی؟ اما من می‌دانم که آواز شما از کجا ریشه دارد اما این شخص را مادرش ادب آموخته و شما را نیز مادرت ادب آموخته است.

گوید قاسم خشمگین گردید و کینه به دل گرفت، چون سفره عائشه آمد برخاست عائشه گفت: کجا می‌روید؟ گفت: می‌روم نماز بخوانم.

عائشه گفت: بنشین عذر است من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «در موقع حضور غذا و زمان تنگ وضو بودن، نماز نیست».

از زیبایی ادب او

ابن عساکر و ابونعیم و خطیب به سند حسن از عائشه روایت کرده‌اند که فرمود: من نشسته بودم و نخ می‌رشتم و رسول خدا ج کفش خود را وصله می‌فرمود. پیشانی مبارک عرق می‌کرد و از عرق او نور پدیدار می‌شد، من مبهوت شده بودم حضرت فرمودند: چرا مبهوت مانده‌ای؟! گفتم: پیشانی شما عرق کرده و از عرق شما نور تولید می‌شود. اگر ابوکبیر هذلی شما را می‌دید می‌دانست که شما به شعر او اولی‎تر هستید آنجا که می‌گوید: او از غبار هر ناپاکی و فساد شیر مبرا است و چون به صورتش بنگری عارض زیبایش براق و شور انگیز و تحرک آفرین است.

به عائشه گفته شد: ابوبکر صدیقس را برای ما تعریف کن فرمود: مردی سپید و لاغر اندام متمایل به جلو بود که ازارش به پائین کشیده می‌شد. پاهایش نرم و ملایم حرکت می‌کرد در جبینش عرق می‌درخشید. چشمانش براق بود، پیشانی‌اش برجسته و انگشتانش بی‌عیب بود پس از مرگ ابوبکر صدیق بر قبرش ایستاد و فرمود: خداوند چهره‌ات را درخشان سازد و کوششت را بپذیرد. تو باروی برتافتن از دنیا آن را خوار کردی و با روی آوردن به آخرت آن را عزیز نمودی. اگر چه پس از رسول خدا بزرگ‌ترین حادثه مصیبت نبودن تو است و بزرگ‌ترین رنج پس از پیامبر فقدان تو است کتاب خدا اکنون در سوگ تو کسی را می‌خواهد که جانشین تو گردد من نیاز خود را درباره تو به پیشگاه خدا با صبر و شکیبایی جبران می‌کنم و با نیایش و درخواست رحمت برایت دلخوش می‌دارم. (فانالله وانا الیه راجعون) و بر تو سلام بادا همراه با رحمت خدا.

با تو وداع می‌کنم وداعی که در آن نگرانی نیست و به حکمی که درباره‌‌ات به مورد اجرا، در آمده راضی هستم و بر آن عیب نمی‌‌گیرم.

در روز حکمین در مقابل مقبره ابوبکر صدیق ایستاد و فرمود: پدرم خدایت رحمت کند، اگر آنان دنیا را برپا داشتند تو دین را بر پا داشتی که دنیا بخشی از دین است و دنیا را با آن همت والا به لرزه در آوردی و آنچه را که این گروه دنیا طلب اهمیت ندادند آن را محکم گرفتی و آنچه را که آنان محکم چسپیدند بی‌ارزش دانستی، دنیایی که آنان آن را وطن پنداشتند بی‌ارزش به حساب آوردی و آنچه را که بزرگ پنداشتند کوچک شمردی آنچه را که در دین آنان به دست غفلت سپردند، مراعات فرمودی، آنان امن و امان را دور و دراز پنداشتند و از توچه به هشدارها بی‌باک کناره گرفتند.

شما دین خود را از شکستن و درهم ریختن حفظ کردی و فردایت را خراب نکردی در مقام جوانمردی جام پیروزی را به دست آوردی و پشتت از گناهانی که این قوم بر دوش دارند سبک بار است. (العائشه والسیاسة)

وفرمود: رسول خدا ج وفات فرمودند، به خدا سوگند اگر آنچه بر پدرم از توطئه‌های منافقین و ارتداد عرب و... وارد گردید، بر کوه‌های استوار وارد می‌شد مقاومت نمی‌‌کردند به خدا سوگند مردم در کاری اختلاف نکردند. مگر آنکه پدرم با روح بی‌نیاز و وارسته‌اش اختلاف آنان در اسلام را حل فرمود... هر کس عمر بن خطاب را دیده است می‌داند که او در اسلام انسانی وارسته بود به خدا سوگند او در آن لحظه در فکر کناره‌گیری برای به هم بافتن شکاف‌هایی بود که در امت پدیدار شده بود و همه نوع فشار آماده بود که بر دولت و نظام نوپای اسلام وارد گردد. اما این پدرم بود که همه این شکاف‌ها را مسدود کرد. (العائشه والسیاسة)

به عائشهل خبر رسید که گروه‎هایی درباره ابوبکر صدیق حرف‌هایی می‌زنند، جماعتی از آنان را فرا خواند، چون حاضر آمدند پرده را انداخته و خود از پشت پرده نزدیکشان ایستاد و حمد و ثنای خدا را گفته و بر پیامبرش درود فرستاد.

و ضمن سرزنش آن فرمود: پدرم براستی پدرم کیست؟ به خدا سوگند دست‌ها پدرم را در کنترل نداشت و از او چیزی دریافت نکرد، او مظهر پایداری و مقاومت و سربلندی بود، هیهات که دشمن بتواند با شایعه پراکنی از مقام والای او بکاهد. آری ابوبکر صدیق بود که در زمان نومیدی شما فریاد مبارزه و پیروزی سر داد و او بود که در موقع سستی شما در پیشاپیش جهاد و مبارزه قرار داشت او گوی جوانمردی را از همگان ربود و کار را به پایان برد او جوانی بود که در قریش می‌زیست و سپس در طریق دین کهنسال گردید. او در راه خدا رنج‌ها را تحمل کرد و ناهمواری‌ها را هموار ساخت و ملتش را از تفرقه و تشتت به جماعت و اتحاد سوق داد به طوری که دل‌هایشان را یکجا نمود. سپس با خدا معامله نمود فائده او از این کار این بود که مسجدی را بنا نهاد که در آنجا می‌نشست و ارزش‌هایی که بیهوده کاران از میان برده بودند احیاء می‌کرد. او مردی دل نرم بود که اشک‌هایش فرو می‌ریخت و در مقابل نامردی‌ها و ستم بیداری که بر بندگان خدا می‌رفت. صدای گریه‌اش بلند می‌شد پس در کنار مسجد او زنان مکه و فرزندان‌شان گرفتند.

(درحالیکه خدا آنان را به تمسخر می‌گیرد و آنان را در طغیان‌شان سرگردان باقی می‌گذارد) این کار او بر رجال قریش گران آمد و سنگدلان در پی آزار او بر آمده و تیرهای خود را بسوی او نشانه رفتند و او را آماج تیرهای خود قرار دادند پس نتوانستند در کارش رخنه و شکاف ایجاد و پیشرفت او را با شکست مواجه سازند و او همچنان بکارش استمرار داد و هیچ چیز مانع کارش نگردید تا که پایه‌های دین مستحکم و استوار شد و برکت آن بر خلق عیان گردید و همگان فوج فوج به اسلام روی آوردند و از هر قوم و هر دسته‌ای به صورت فردی و جمعی بسوی دین شتافتند آنگاه بود که خداوند متعال برای پیامبرش مقام در پیشگاه خود را اختیار فرمود.

چون روح مبارک رسول خدا قبض گردید شیطان آشیانه‌هایش را بر پا نمود و طناب‌های خیمه‌هایش را محکم و استوار کرد و مردانی تصور کردند که طمع و آزهای آنان برآورده خواهد شد لذا دست به توطئه و شورش زدند اما چگونه آنان می‌توانستند بت پرستی را از نو آغاز کنند در حالی که صدیق درمیانشان بود؟!!.

پس او با سر برهنه و کمر بسته قیام کرد خودش را آماده و مهیا ساخت و اسلام را دوباره بروال اول آن بازگردانید و پوزه دشمنانش را به خاک مالید. کندی کار او را پریشان نساخت و هجوم مخالفان بر او جزئیات و پایداری نیفزود. او باکاردانی، قومی را که به کژی گراییده بودند راست نمود و نفاق را ریشه کن ساخت و بار دیگر گلستان دین را از علف‌های هرزه پاک نمود و آن را آبیاری کرد.

چون حق به حقدار رسید و امور مهم در مدار اصلی خود واقع شد و خون در مسیر اصلی به جریان افتاده مرگ به سراغش آمد او برای حراست و پاسداری از ارزش‌های والای اسلامی کسی را معرفی کرد که در مرحمت و سیرت و عدالت گستری برادر او و از لحاظ پایداری و صلابت در حق همانندش بود و این شخص حضرت عمر بن خطاب س بود.

او هم برای خدا پرچم دعوت را بدوش گرفت و بر طریق آن پایداری کرد او در این راستا مردی یگانه بود که توانست کفر را خوار و ذلیل کند و شرک را از میان بردارد و زمین را طوری شخم زند که انواع گل‌ها و میوه‌ها و نعمت‌ها در آن بروید، و تمام مظاهر پلیدی را از زمین برکند و او نسبت به ارزش‌ها مادی بی‌اعتنا بود و با بی‌اعتنایی به آن توانست ثروت را در بین مردم بر اساس صحیحی توزیع کند و آن را بر اساس درستی بنا نهد.

ای مردم به من بگویید در کدام کار ابوبکر و عمر شک دارید! و به کدام عملشان عیب می‌گیرید؟؟ آیا به روز اقامه عدل، یا در روزی که درمانده بودید و آن دو به شما نگریست و کارتان را نظام بخشیدند؟؟ از خداوند برای خود و شما استغفار می‌خواهم. (صفه الصفوة)

از سخنان عائشهل

برای زن باکی نیست که در بین دو خانواده از انصار که نیکوکار هستند فرود آید مگر شخص بر پدر و مادرش وارد نمی‌‌گردد؟ (صفة الصفوة)

در این سخن ام المؤمنین خانواده‌های انصار در مدینه را مورد تقدیر قرار داده است که در مهربانی نسبت به مسلمانان سرآمد روزگارند.

فرو ریختن مرواریدهای پارسایی در اختیار خدا است که به هر کس عنایت فرماید از همه بیماری‌های روانی شفا می‌یابد. (عیون الاخبار)

نکاح مانند بردگی است پس می‌باید بنگرد که عزیز خود را در بردگی چه کسی قرار می‌دهد. (العقد الفرید)

شب زنده‎داری روا نیست مگر برای سه گروه: برای نمازگزار یا برای عروسی و یا برای مسافر. (عیون الاخبار)

به او گفتند: گروهی یاران محمد ج را ناسزا می‌گویند پس گفت: خداوند از آنان عمل را قطع کرده، دوست دارم که اجرشان را قطع نفرماید. (عائشه والسیاسة)

و هم گفت: مردم فرمان داده شدند که برای یاران رسول خدا ج استغفار کنند پس به آنان ناسزا گفتند. (صحیح مسلم)

این گفتار ام المومنین اشاره به این آیه است:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 11].

«آنان که پس از ایشان آمدند می‌گویند: پروردگارا ما را بیامرز و برادران ما را که در ایمان بر ما سبقت گرفتند مورد غفران قرار ده و در دل‌های ما کینه آنان را که ایمان آورده‌اند قرار مده پروردگارا تو بخشاینده و مهربانی».

1. - **العائش**: کسی را گویند که زیبای و شادکامی زندگی می‌کند. (المعجم الوسیط) [↑](#footnote-ref-1)
2. - **موفقه**: برگرفته شده است از توفیق بخشیدن، یعنی ای کسیکه خداوند به تو توفیق انجام کارهای نیک و شایسته داده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - السمط الثمین. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابن ماجه و أبوداود. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نگا: السمط الثمین. [↑](#footnote-ref-5)
6. - البدایة والنهایة 4/92. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سیر اعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-7)
8. - حمیراء: تصغیر حمراء است و حمراء مؤنث احمر یعنی قرمز و سرخ است و حمیرا لقب حضرت عائشه بود که پیامبر خدا ج از روی دوستی و محبت و عشق علاقۀ بسیاری که به ایشان داشتند او را بدین نام حمیراء یا سرخ روی صدا می‌زدند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سیر اعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-9)
10. - عتیق یعنی آزاده مرد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ابوبکر طنطاوی. [↑](#footnote-ref-11)
12. - ابوبکر طنطاوی. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابوبکر طنطاوی. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ابوبکر طنطاوی. [↑](#footnote-ref-14)
15. - فتح الباری 7/337. [↑](#footnote-ref-15)
16. - ابوبکر، طنطاوی. [↑](#footnote-ref-16)
17. - صحیح البخاری. [↑](#footnote-ref-17)
18. - فتح الباری7/209. [↑](#footnote-ref-18)
19. - صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-19)
20. - حیاة الصحابة 2/337. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سیر أعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الإجابة. [↑](#footnote-ref-22)
23. - عیون النجابة. [↑](#footnote-ref-23)
24. - صحیح بخاری و صحیح مسلم. [↑](#footnote-ref-24)
25. - صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-25)
26. - صحیح بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-26)
27. - أبوداود. [↑](#footnote-ref-27)
28. - صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-28)
29. - سیر أعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-29)
30. - متفق علیه و بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-30)
31. - صحیح بخاری به روایت عروه بن زبیر. [↑](#footnote-ref-31)
32. - سیر أعلام النبلاء [↑](#footnote-ref-32)
33. - سیر أعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-33)
34. - طبرانی در کتاب (مجمع الزوائد) این روایت را ذکر کرده و اسنادش را نیز (حسن) برشمرده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحیح مسلم. [↑](#footnote-ref-35)
36. - بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ابن ماجه [↑](#footnote-ref-37)
38. - بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-38)
39. - السمط الثمین. [↑](#footnote-ref-39)
40. -د امام احمد 6/451. [↑](#footnote-ref-40)
41. - امام احمد 6/458. [↑](#footnote-ref-41)
42. - الإسلام والمرأة. [↑](#footnote-ref-42)
43. - الطبقات 1/506. [↑](#footnote-ref-43)
44. - از کتاب، سعید بن مسیب سیدالتابعین، از انتشارات دارالقلم. [↑](#footnote-ref-44)
45. - بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-45)
46. - به روایت مسلم. این روایت از زهد و پارسائی رسول اکرم پرده بر می‌کشد که رختخوابش از لیف درختان خرما و از پوست بوده نه از پشم و ابریشم. و اگر دست سخاوتمند روزگار بدو رختخواب نرم و شاهانه‌ای تقدیم می‌داشت، بدون شک رسول اکرم نمی‌پذیرفت. بیهقی از عائشهل روایت می‌کند که: «روزی یکی از زنان انصار به خانۀ ما آمد، و با دیدن رختخواب رسول اکرم که لحافی خشن و سخت بود متأثر شده و به خانه‌اش بازگشت و تشکی از پشم را برای ما هدیه فرستاد». [↑](#footnote-ref-46)
47. - حیاة الصحابة. [↑](#footnote-ref-47)
48. - امام احمد.. [↑](#footnote-ref-48)
49. - به روایت بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-49)
50. - مسلم و نسائی. [↑](#footnote-ref-50)
51. - به روایت بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-51)
52. - به روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-52)
53. - به احمد و طبرانی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-53)
54. - به روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-54)
55. - به روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-55)
56. - به روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-56)
57. - به روایت بخاری و ترمذی. [↑](#footnote-ref-57)
58. - صیح البخاری و صحیح مسلم، برای کسب معلومات بیشتر می‌توانید به تفسیر ابن کثیر 3/481 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-58)
59. - حلیة الأولیاء 2/46. [↑](#footnote-ref-59)
60. - به روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-60)
61. - به روایت نسائی و ابن ماجه و طبرانی. [↑](#footnote-ref-61)
62. - به روایت بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-62)
63. - به روایت أبویعلی. [↑](#footnote-ref-63)
64. - به بخاری و مسلم و نسائی و طبرانی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-64)
65. - صحیح مسلم. [↑](#footnote-ref-65)
66. - به روایت ابوداود و نسائی. [↑](#footnote-ref-66)
67. - سمط الثمین؛ فصل اسلام و زن. [↑](#footnote-ref-67)
68. - سنن ترمذی. [↑](#footnote-ref-68)
69. - حلیة الأولیاء 2/44. [↑](#footnote-ref-69)
70. - صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-70)
71. - حلیة الأولیاء 2/44. [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیح بخاری و صحیح مسلم. [↑](#footnote-ref-72)
73. - سیر أعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-73)
74. - به صحیح بخاری و مسلم رجوع شود. [↑](#footnote-ref-74)
75. - به صحیح بخاری و مسلم رجوع شود. [↑](#footnote-ref-75)
76. - در اسناد این روایت سمیه مصری نامی آمده که شخص گمنام است. [↑](#footnote-ref-76)
77. -ـ الإجابة. [↑](#footnote-ref-77)
78. - به روایت از بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-78)
79. - به روایت صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-79)
80. - به روایت صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-80)
81. آ به روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-81)
82. - به تفسیر ابن کثیر مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-82)
83. - به روایت أبوداود. [↑](#footnote-ref-83)
84. - سیرأعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-84)
85. - البته لازم است به این نکته اشاره کنیم که حدیث مذکور با روایت دیگری که از ایشان آمده هیچ منافاتی ندارد، آنگاه که گفته‌اند: «رسول اکرم از خال کوبی و درخواست خال کوبی کردن، و از پیوند زدن و بستن موی کسی به موی خود و از نخ زدن و کندن موهای پیشانی و از کسی خواستن که موهایش را بکند منع فرموده‌اند». چرا که منظور ایشان استفاده از روش‌های دیگری است برای آرایش و زینت غیر از آنچه در حدیث دوم ذکر شده است. و فقها و علمای اسلامی نیز استفاده از برخی مواد آرایشی و زینت دهنده را برای زنانی که خودشان را برای شوهرانشان آراسته می‌کنند جایزه دانسته‌اند. امام نووی گفته‌ است: تزیین با روش‌های مطرح شده جایز است مگر با تراشیدن که با آن موها را بهم پیوند می‌زنند. برخی حنبلی‌ها از این نیز پیش رفته‌اند و در پیوند ـ البته در صورتی که از موهای زنان بی‌بند و بار نباشد ـ اشکالی نمی‌بینند. و در روایتی از ایشان آمده که پیوند مو جایز است مگر آنکه هدف از آن فریب دادن کسی باشد که در اینصورت حرام است و نهی وارده را بر کراهت تنزیهی دلالت داده‌اند برای استفاده بیشتر به کتاب فتح الباری 10/318مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-85)
86. - صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-86)
87. - ابویعلی، در مورد ابن اسحاق که یکی از راویان این حدیث می‌باشد گفته شده که او نیرنگباز بوده است همچنین در مورد سلمه بن فضل و اینکه او دارای شرایط روایت حدیث بوده یا نه اختلاف است. برای تحقیق به مجمع الزواید مراجعه فرمائید.

    2- نسائی، صحیح البخاری. [↑](#footnote-ref-87)
88. [↑](#footnote-ref-88)
89. - صحیح البخاری و صحیح مسلم. اینکه انس بن مالک اشاره به دیدن خلخال‌ها دارد شاید نگاهش گذرا بوده که منع شرعی ندارد و یا اینکه این موضوع قبل از دستور حجاب بوده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - ظهار این است که مردی بزنش بگوید تو مثل ظهر یکی از محارم من هستی. [↑](#footnote-ref-90)
91. - اصل حدیث را در فصل جهاز عروس مطالعه فرمائید. عائشهل و علمای بعد از او استدلال کرده‌اند که عبور زن از مقابل نمازگزار موجب قطع نماز مرد نمی‌گردد و حدیث صحیحی را که جمعی از اصحاب مثل ابوهریره و ابن عباس و ابوذر ش روایت کرده‌اند بر این حمل کرده‌اند که مراد از قطع نماز ورود نقص در آن می‌باشد زیرا که قلب نمازگزار بوسیله این چیزها مشغول می‌گردد، و مراد ابطال نماز نمی‌‌باشد و در شرح صحیح مسلم از امام نووی نیز مطلب بدینگونه بیان شده است. لازم به ذکر است که حدیث قطع نماز را امام احمد هم در بخش مسند سیده عائشه آورده که گفت رسول خدا فرموده است: «چیزی موجب قطع نماز مسلمان نمی‌شود مگر الاغ و کافر و سگ و زن» و در ادامه‌اش عائشه گفت ما را با چهار پایان نازیبائی مقارن فرموده است. همچنین چون دو نفر به نزد عائشهل آمدند و گفتند: ابوهریره حدیثی را آورده که رسول خدا می‌فرموده است: «آمد و نیامد نیک فالی و بدفالی در مورد زن و مرکب و منزل وجود دارد». [↑](#footnote-ref-91)
92. - ابوداود و طیالسی انکار عائشه را بر ابوهریره به شکل دیگری آورده‌اند، در این روایت آمده که عائشه گفت: «ابوهریره درست حدیث را حفظ نکرده است... آخر حدیث را شنیده ولی اول آن را نشنیده است» این امر دلالت بر اضطراب روایت از عائشه دارد زیرا که حدیث صحیحی را بخاری و مسلم از طریق ابن عمرو سهل بن سعد در اینمورد آورده‌اند و مسلم از طریق جابر نیز آن را آورده است، بنابراین مجالی برای این نمی‌‌ماند که: «ابوهریره درست حدیث را حفظ نکرده است» اگر آنچه به عائشه ل نسبت داده شده صحیح باشد، به قول زرکشی از باب افزودن موارد مفید در حکم می‌باشد و از باب تعارض نیست. در این مورد به الاجابه مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-92)
93. - صحیح مسلم. یعنی در اصرار ورزی به آنچه که خود می‌خواهید. [↑](#footnote-ref-93)
94. - به فصل آخر همین کتاب درباره سخاوت وجود سیده عائشه مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-94)
95. - به تاریخ طبری صفحات 4/21251/271 و بعد از آن، مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-95)
96. - این سخن بلیغ دلالت بر دور اندیشی ام المؤمنینل دارد و اینکه او سرزنش برخی از صحابه را در باب عثمان آن هم در مقابل عموم مردم از اهم علل جرأت شورشیان بر او می‌دانست که سبئیه (پیروان عبدالله بن سبا یهودی) از فرصت بهره جستند و زشت‌ترین نوع خیانت را در ترویج شایعات بر علیه عثمان به کار بردند و مردم را بر او شوراندند تا کار بدانجا رسید که به قتل عثمان منجر گردید. در این سخن دلیل واضحی وجود دارد که ام المؤمنین بر عثمان ایراد نگرفته و هیچ گفته‌ای از او در این باب صادر نشده و آنچه که برخی مؤرخین آورده‌اند همگی پندارهای واهی و بی‌اساس است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - معروف است طبری روایات ضعیف را در تاریخش در آخر هر مطلبی می‌آورد. [↑](#footnote-ref-97)
98. - به کتاب مغنی و تعلیقات دکتر نورالیدن عتر آن مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-98)
99. - تفصیل آنرا در بدایه و طبری ملاحظه فرمائید. [↑](#footnote-ref-99)
100. - مفهوم این گفته است که به سبب رسول خدا ج مردم مرا ثناء نگویند و در نفس امر احتمال دارد که من شایسته ثنای‌شان نباشم این قول بر سبیل تواضع و شکسته نفسی است. (فتح الباری: ۳/۲۰۴). و این سخن ام المؤمنین «لاتدفنی مهعم» با سخن دیگر ایشان زمانی که عمر از ایشان اجازه خواسته بود که در جوار پیامبر دفن شود، فرموده بود: «کنت اریده لنفسی» که دلالت داشت بر اینکه فقط جای دفن برای یک نفر باقی مانده است، ظاهرا تعارض دارد، و جمع میان این دو روایت بدین صورت است که قبل از دفن عمرس ایشان احساس می‌کردند که جای برای دفن یک نفر بیشتر باقی نمانده اما چون عمر دفن شد معلوم گشت که برای یک نفر دیگر نیز امکان دفن وجود دارد. (فنح الباری: 3 / 205) [↑](#footnote-ref-100)
101. - ظاهر امر این است که او محرم برای حج نبوده زیرا که روزه گرفتن روز عرفه برای غیر حجاج مستحب است و برای حجاج مکروه است، زیرا که آنان را از ادای مناسک حج ضعیف می‌گرداند و خود ام المومنینل روایت نموده که رسول خدا ج از روزه داشتن روز عرفه در عرفات منع فرموده‌اند. [↑](#footnote-ref-101)
102. - (جمهور علماء بر این عقیده‌اند که در ایام منی روزه گرفتن روا نیست) زیرا که این روزها روزهای تشریق است در صحیح مسلم حدیثی آمده که رسول خدا فرمود: «ایام تشریق ایام غذا خوردن و نوشابه نوشیدن است». بعضی از علماء برای زائر متمتع که قادر به تقدیم هدیه نیست روا دانسته‌اند در این مورد به کتاب فتح الباری ۴/۲۱۰ مراجعه نمائید. [↑](#footnote-ref-102)
103. - طبق نظر ام المومنین برده شخص یا برده یکی از محارم او جزو محارم به حساب می‌آمد و به او کیفیت وضو را آموزش داد و خود این موضوع را بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-103)
104. - این گفته می‌رساند که عائشه قرائت به تخفیف را منکر بوده شاید ثبوت آن به او نرسیده بوده، البته ائمه کوفه از جمله عاصم – یحیی بن وثاب – اعمش – حمزه و کسانی که آن را به تخفیف خوانده‌اند و بعضی از قراء حجاز با آنان موافق بوده‌اند از آن جمله ابوجعفر قعقاع که همان قرائت ابن مسعود و ابن عباس است و وجه قرائت به تشدید همان است که نسائی از ابن عباس روایت کرده است که رسل از ایمان قوم خود ناامید شدند و قومشان پنداشتند که ابنیاء‌شان بر آنان دروغ گفته‌اند. (در اینباره به فتح الباری مراجعه فرمائید). [↑](#footnote-ref-104)
105. - در این مورد به کتاب‌های النبلاء والاجابه و تعلیقات آن مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-105)
106. - امام نووی گوید: معنی این گفتار عائشه این نیست که او عبدالله بن عمرو را متهم به دروغ گویی کرده است، بلکه بیم آن داشته که سخن بر او مشتبه شده باشد. در این مورد به شرح صحیح مسلم از امام نووی مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-106)
107. - متعه به عقد نکاح موقت گفته می‌شود که مردی زنی را در مقابل مقدار مال مشخص برای مدت معینی نکاح می‌کند که با پایان یافتن آن مدت، بدون طلاق آن نکاح پایان می‌یابد. نگا: (نکاح المتعة حرام فی الاسلام) اثر محمد الحامد رحمه الله. [↑](#footnote-ref-107)
108. - طبق روایت مسند احمد، زید از این معامله‌اش دست کشید و توبه نمود. [↑](#footnote-ref-108)
109. - تفصیل این بحث را می‌توانید در کتاب (بررسی‌های تطبیقی در حدیث نبوی) از دکتر نورالدین العتر مطالعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-109)
110. - این آرای فقهی از کتاب المصنف تألیف امام عبدالرزق صنعانی نقل گردیده که در پایان هر نظریه شماره جلد و صفحه کتاب مذکور ذکر گردیده است. [↑](#footnote-ref-110)
111. - شرح این خبر را در «کامل» مبرد و «فائق» زمخشری و دلایل النبوة بیهقی مطالعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-111)